

مطبوعات آثار

مجمع البحرین

رساله حق نما

اپنکھت مندر

تألیف و ترجمہ

محمد داراشکوہ

بعیٰ اہتمام

بشید محمد رضا جلالی نائینی

مجمع المحرین و رساله حق ما



داراشکوه مطالعات بسیار در تصوف اسلامی و همدی نموده بود ، اوجس تحقیق و تجسس را در مسائل معمولی و عقلانی از احداث خود بارت برده و مخصوصاً در امور مذهبی مانند **اکبر شاه** علاقه وافر داشت و همواره به تحقیق میپرداخت اما برخلاف اکبر شاه که مردی عامی بود داراشکوه از فصاحت و دانشمندان عصر خویش بشمار میرفت و سالیانی از عمر خود را صرف مطالعه کتب مذهبی اسلامی و همدی کرده و ادب تصوف را بمقدار زیاد و وسیع مورد مطالعه و اراداده و خود کتابهایی در شرح حال پیشوایان اسلامی تألیف و بهجاه «اوپایشاد» از سانسکریت ترجمه کرده بود از اینرو با سحر نام توانست رساله ای در مقایسه تصوف همدی و اسلامی بنویسد

از جمله رسالات وی **مجمع المحرین** است که نتایج تحقیقات خود را نسبت به تحقیق مذهبی در آن شرح داده و ثابت کرده است که تصوف همدی و اسلامی هر دو دارای مبنایی واحد هستند و طی یک تجربه و تحلیل دقیق و طولانی از اعمدهای صوفیانه هند و اسلام امثله ای آورده تا ادعای خود در اثبات کرده باشد هیچ شخص منصفی نمیتواند انکار کند که او در اثبات منظور خود در این رساله موفقیت کامل حاصل کرده است تصوف مانند افیابوس عمیقی است که سطح ظاهر آن تحت تأثیر باد و ماه و سایر عوامل طبیعت پیوسته در تغییر است لیکن آلهائی که در زیر امواج کف آلود و خروشان حای دارند ساکت و آرام بهم آمیخته و در حریم همه یکی هستند و پس آنها تفاوت و معایب بی موحود نیست

تصوف موضوعی است جهانی و اهل تصوف متعلق بکلیه اعصار و اقطار عالم اند متصوف بمقامی از عرفان میرسند که فیود زمان و مکان ارمیان بر حاشته و نور معروف ابواب صلح و آرامش را بروی او میگذشاید ، شرح این حال و طرز تفکر این مقام با

به روس استدلالی نرنراند راسل در بأویل امر بصوف از طریق اصول عقل و دلیل و به رویه ویلیام جیمر در بالاس و تحقیق در انواع پدیده های مدهمی باعث بر دید واصطراب خاطر وی میشد

دارا شکوه میداست که بیرونی لازم است تا به اعاب آن ، افراد و جامعه در زندگی بمعامی برتر و والا بر ارمعام عادی که اقناع شهواب و احتیاجات مروت مادی است نازل گردند . بیرونی که هدف و مقصد دائمی در پیش پای افراد بگذار د ریرا هر و در اسنان مدارج عالی بری ار در د گایی عروح نماید ، صفات حقیقی اسسایت بیشتر حلوه گر شود و در چمن حالی جامعه و مطاعر متنوعه آن میدان نمایش قوای لایتماهی جامعه و افراد گردد

دارا شکوه میدانست که بصوف هادی و راهنمای مسلمان همدوستان بود ، و دانست بیرونی برای ارتقاء جامعه همد بوده و همانطور که فلسفه عرالی و تعلیمات معین الدین چشتی عامل ارتقاء صوفیان مسلمان شده ، شمکر و رامانوح و کبیر و چیتابیه موجب روشنی فکر و بر افروختگی خاطر ممتصوفین همدو بوده است . ساریس آیا بهترین اودام این بود که این دو فلسفه با یکدیگر ممر و گشته مسای روحانی واحدی برای فرهنگ معمولی همد شوند ، یا پایه و اساس اجتماعی مشترکی را بشکیل دهند ؟

حواب دارا شکوه باین مسئله در رسالات وی موسوم به مجمع المخرین و رساله حق نما مندرج است

در مقدمه مجمع المخرین دارا شکوه چمن میگوید « بعد از دریافت حقیقه - الحقایق و تحقیق رموز و دوابی مذهب بر حق صوفیه و فایز گشتن باین عطیه عظمی در صد آن شد که درك كمد مشرب موحدان همد و محققان این قوم و کاملان ایشان که نهایت ریاض و ادراك و فهمیدگی و عایب تصوف و خدایابی رسیده بودند مکرر رحمت داشت و گفتگوی نمود ، جز اختلاف لفظی در دریافت و شناخت حق تفاوتی ندید ، از ایجهت سخنان فریقین را باهم تطبیق داده و بعضی ارسحنان که طالبان حق را دانستن

عبارات واصطلاحات مخصوصی که مشحون از تشبیهات و استعارات و اصطلاحات محلی است ممکن میگردد. صمناً اندیشه در باره این امر مستلزم بحمیل فکر استدلالی منطقی است که امکان دارد به سیستم مفایر یک روشن و مدلل گردد.

تصوف ممکن است در صنایع مستطوره بر معکس گردد. موسیقی و شعر و نقاشی و حجاری و معماری و سائل مختلفه ظهور افکار صوفیانه است ولی هنر عالی همانا هنر رندگی است و تصوف یک عامل متشکل در احلاق بشمار میرود زیرا باعث تقویت و بحکم اراده میشود.

از طرف دیگر تصوف حالتی از خطر نیست زیرا بسیاری از اشخاص دارای آن قدرت آزاد، بیسود که بتواند از قواعد سخت و انضاط شدید تصوف پیروی نماید و سایرین فقط طرق آسان را (ارفیل سماع) که عبارت از رقص و آواز و شرب است اختیار می نمایند و بدینوسیله حالتی بر آنها دست میدهد که مظاهر خود را از فیود خارج می نمایند در صورتی که بحمیف احساسات خود را بحذر نموده و اشتباه آن حالت را حمل بر حال حدیه نمی نمایند. در دوره های بحران اجتماعی بسیاری اشخاص باینگونه تصوف گرائیده اند تا از مواحه شدن با حقایق تاج و با گوار رندگی احتراز جویند.

دارا شکوه در چند دوره ای بحرانی رندگی میکرد. دوران سلطنت ما ورو شکوه شاه جهان پایان یافته و تضادهای داخلی جامعه، اثرات بزرگ خویش را بر مظاهر هند ظاهر ساخته و بهیچیکه اکثر شاه شروع کرده بود بتدریج ضعیف شده و به آن احتیاج بسعی و کوشش زیاد داشت.

دارا شکوه باین احتیاج پی برده و وحد و جهد فراوان نمود که راه حلی برای فراهم ساختن آن پیدا کند. لیکن اگر چه مردی دانشمند و مقتصد بود اما محدودیت های بزرگی داشت از جمله طرق جدید بحمیف و انتقاد در روزگار وی بر اهل مشرق مجهول بود. هنگامیکه در نتیجه مساعی دانشمندان ارفیل کپلر و گالیله و نیون و رحمت دکارت و هانز و اسپینوزا در عالم علوم و فلسفه، انقلاب فکری عظیمی در اروپا روی داده بود، دارا شکوه طوری در افکار جاریه خویش عوطه ور بود که نمی توانست اصول اساسی فلسفه تصوف و مابقی آنرا از نظر انتقادی مورد بحث

شکر شکر شود همه طوطیان هند
رین قند پارسی که نه سگاله میرود
(حافظ)

بسمه تعالی

ار آبخائی که ایرانیان عامل عمده و واسطهٔ نفوذ اسلام و ورود فرهنگ و تمدن اسلامی در هندوستان بودند - همراه پیشرفت مذهب اسلام، فرهنگ و زبان و ادب ایران در این شبه جزیره نفوذ و توسعه یافت و بزرگوارانه از زمانی که **لاهور** مرکز فرمانروائی پادشاهان **عزنوی** قرار گرفت، زبان و ادبیات فارسی سرعت توسعه پیدا کرد

پس از عربیان، پادشاهان و امرای دیگری که حاشین آنها شدند، هریک بیش و کم در قلمرو خود، بترویج زبان فارسی هم گماشتند و باید گفت که مشایخ صوفیه مهمترین عاملی بودند که زبان فارسی را در میان مردم جماعات و فرق مختلف توسعه دادند و سهم مهمی در نفوذ اسلام و پیشرفت فرهنگ ایران در هند دارند

زبان فارسی مدت هم قرن، زبان رسمی و واسطهٔ تفاهم بین مردم نواحی مختلف این شبه جزیره بوده است و در بین سلسله های سلاطین مسلمانان هند، پادشاهان گورکانی یا بتعبیر نویسندگان و مورخین اروپائی «**مغول کبیر**» بیش از همه به ادب و فرهنگ ایران توجه داشته اند و حتی دربار دهلی در تشویق شعرا و وقایع نویسان در دربار اصفهان مقدم است و بهمین جهت در زمان **اکبر شاه و جهانگیر و شاهجهان**، که دورهٔ قدرت سلسلهٔ گورکانیان میباشد غالب امراء و حکام به تبعیت از دربار دهلی هریک در تشویق زبان و ادب فارسی بر یکدیگر سبقت میجستند بنابراین باید این

آن ناگزیر و سودمند است، فراهم آورده رساله‌ای ترتیب داده و چون مجمع حقایق و معارف دوطایفه حقیقت‌شناس بود لذا به مجمع البحرین موسوم گردانید.

این دورساله نشان می‌دهد که به فقط در شرح حقیقت و اصل و منشاء انسان و سر و منش وی فلسفه همد و مسلمان بیکدیگر شباهت تام دارند بلکه این هر دو فلسفه در ارشاد بشر به نکات معمولی یک راه و یک روس اختیار کرده‌اند. این راه با چهار مرحله‌ای که در آن تشخیص شده است عبارت از سر و روح از ظلمت به نور و از وهم و پندار بحال حقیقت است. طریقی که معلمین و پیشوایان اسلامی و مرشدین هندو تعلیم داده‌اند در حقیقت یکی است و قرآن مجید و کتب مدهمی هندو گواه این معنی‌اند.

هر چند در این مجلد رساله «ابن کتب منداک» که یکی از ابابیشادهای قدیمی است و دارای اسکوئه آرا از من سانسکریت بر حمه نموده برای نخستین بار سعی و اهتمام مجعما به آقای جلالی نائیمی چاپ شده و لازم بود در معرفی آن شرحی نوشته شود تا لیکن بحث درباره او پایشادها بکتاب «سر الاسرار» که در دست انتشار است محول میشود و امید است انتشار آن کتاب مورد توجه ادبای فضل و دانش قرار گرفته و از این راه خدمتی به فرهنگ و ادب شود.

تاراچند

دورساله حق نما و مجمع البحرين و برحمة او پایشاد مندك ، از این حیث که از طرفی با دوق همدی وفق میدهد و از سوی دیگر فارسی رمانان را به ادب و تصوف و فرهنگ همد و اف می‌کند ، واجدهامیت خاص است و امشار آنها برای تشیید روابط دو ملت که فرهنگ و ادب باستانی آنها بهم ارتباط کامل دارد میتواند مفید واقع گردد

برای مرید اطلاع ایك احوال و آثار مؤلف و مرحوم این سه گنجینه عرفانی را بطور احتصار بطر خوانندگان میرساند

فصل اول

زندگانی داراشکوه

شاهزاده محمد داراشکوه^(۱) پسر ارشد شاه جهان ، پادشاه هندوستان ، نه تنها از شخصیت های دانا و همد ساهرادگان گورکابی هند بشمار میرود ، بلکه یکی از مؤلفین و مترجمین نام سده یازدهم هجری میباشد که کایه تألیفات و ترجمه های خود را بر زبان فارسی فراهم آورده است

بولد او در نصف شب آخر ماه صفر سال یکهزار و بیست و چهار هجری قمری در حطه اجمیر (شهری که خاطره خواه معین الدین چشتی ، آنرا فراموس شدنی ساخته است) بالای بالاب ساغر تال اتفاق افتاد خود او در کتاب سفینه الاولیاء مینویسد « چون در حایه والد ماحد فیر سه صیه شده بود و پسر میشد و سن مبارک آنحضرت به بیست و چهار سالگی رسیده بود ، از روی عهده و احلاس که آنحضرت بسبب بحضر حواجه داشتند بهر ازان بدر و نیاز درخواست پسر نمودند و سرکت ایشان حق تعالی این کمترین نده خود را بوجود آورد ،^(۲)

(۱) محمد داراشکوه بن ساه جهان بن جهانگیر بن اکبر بن هماون بن طهیر الدین - محمد نادر (سرسلله گورکانان هند) بن عمر شیح بن ابوسعد بن محمد بن میرا شاه بن امیر نیمور گورکابی

(۲) سقمه الاولیاء - صفحه ۹۴

دوره را ، دوره درخشان زبان و ادب فارسی در هند نامید

هریک از نویسندگان و مترجمین دربار اکبر شاه و شاهجهان ، در تهیه کتب و ترجمه متون مختلف از متون سانسکریت و عربی ، یکدیگر پیشی گرفته و مخصوصاً کمتر کتاب مهم ادبی و داستانی هند باستانی را می توان یافت که در این دوره از سانسکریت ، فارسی نقل شده باشد

همچنانکه در بین اعیان بهر دربار شاهزادگانی هم می آمد و با ذوق و دوستدار ادب و دانش مانند **الکبیر** و **سلطان حسین بایقرا** پیدا شدند و مشوق هنر و حامی هنرمندان بودند ، عده ای از سلاطین و شاهزادگان گورکانی هند ، همچون **طهیرالدین محمد بابر** و **محمد داراشکوه** و **زیب النساء** خود دارای ذوقی سرشار و هنرمند بودند و در نتیجه تشویق هنرمندان و ارتباط وصل و ادب همت گماشتند با انراض خاندان گورکانی در هند و از بین رفتن استقلال و حاکمیت مردم این شبه جزیره ، زبان فارسی رفته رفته ، جای خود را زبان انگلیسی داد بطوری که در سالی که هندوستان استقلال خود را بازیافت ، در دو کشور جدید التاسیس هند و پاکستان ، زبان انگلیسی ، زبان رسمی و واسطه تفاهم بین مردمان ساکن این شبه جزیره بود

بعد از استقلال هندوستان نیز برای احیای زبان و ادب فارسی چنانکه باید مساعی لازم و مؤثری بعمل نیامده و اگر در این باره قدم ملمدی برداشته شود ، دیری نمی پاید که زبان شیوای فارسی در هندوستان و راهوس خواهد شد

برای ترویج و احیای فرهنگ و ادب فارسی ، صرف نظر از اینکه باید بر عده دانشجو زبان هندی در دانشگاه بهران افزوده شود و از طریق بسط روابط فرهنگی و اجتماعی فراهم گردد تا زبان فارسی ، جزء دروس اجباری در دبیرستانها و دانشگاههای هندوستان تدریس شود ، لازم است با نشر کتابهای فارسی که با ذوق و فرهنگ هند سازگار می باشد و طبیعت مردم این شبه جزیره مطالعه و فهم آنها را سهیل می نماید و ضمناً هموطنان ما را با ادب و فرهنگ هند و هندو آشنا می سازد ، موحیان احیای زبان و ادب فارسی را در هندوستان فراهم ساخت

شاهزاده بلووم عرفانی بوحه حاصی داشه ، تحصیل و تحقیق در این رشته بیر پرداخته وار مطالعه و بررسی کتب مشایخ صوفیه اسلامی و متصوفه هند لدب میبرده و همین حهب ربان سانسکریب را ، که ربان فلسفی و مذهبی و ادب باستانی هند میساید ، آموخته اسب

از آنجائی که ملا عبداللطیف سلطانیوری دارای سماحت طمع بوده ، وهرأ این سبجه ، درچنین شاگرد با استعدادی مؤنروافع شده اسب^(۱)

دارا شکوه درحوائی با افراد چندی ارمشایخ صوفیه مسلمان و هندو آشنا میشود و اطلاعاتی ار سر و سلوک صوفیه بدست می آورد . اغلب عرفای رمان او که خود را مردمان آزاد فکری می بداشند میگفتند که باید روح ویرد را ار انضاط آداب شریعت آزاد ساحب ، مصاحبت او باجمین اشخاصی سمب شد که درصدد برآید اصول مذهب را ازطریق اشراق درک کند بدون آنکه به آداب تعلیمی شریعت پای بند باشد . همین عدم بوحه او به آداب تعلیمی و تمایل و انسماش ب طمعه صوفیه موجب رجش جمعی ار اهل شرع و علمای ظاهر گردید و بهانه بدست آنها داد ده داراسکوه را منحرف ار دین مبین اسلام بحواسد و پس ار معلوب شدن او بدست برادر خود « اورنگریب » ، اورا با اتهام ار بداد و انحراف ارمذهب محاکمه و محکوم نماید^(۲) و بالاخره باین ابهام در دی الحجه سال ۱۰۶۹ اعدام گردید

دارا شکوه ، در سر و سلوک خود را راهنما و مربی بصور میبرد و عمیده داشت درهای معرف الهی برویش باز شده و آنچه دیگران در سالی کسب نموده اند او در ماهی بآن رسیده و بالاخره چنین می اندیشید بدون آنکه در میان اولیاء باشد ، یکی ار

(۱) کسانی که بحواهد و فایع سیاسی دوران داراسکوه را بر سه جز بر در آورند و یا با ریچه حیات سیاسی اورا جمع آوری کنند ، در بوار رج عصر کورگانی باطلاعات ممدی بر میخورند لیکن این بوسنده چون هدف سمضم تاریحه ای ارحاب ادبی ابن ساهراده داناسب ، ارایرو در اسحا ار رندگی سیاسی او بحی ممان نمی آند بلکه ما داراسکوه را ار بتر حیات علمی و ادبی باحمال مورد بحث فرار مدهیم

(۲) برای اطلاع ارحر بان محاکمه داراسکوه مراجعه سود بکتاب های معاصر - عالمگیری و عالمگیر نامه و مسح اللباب

صرف نظر از اینکه دارا شکوه در شهر یکی از مشایخ بزرگ صوفیه بدینا آمده و از این حیث تولد خود را مرهون نظر و برکت پیر چشتم میداند، از طرف مادر شیخ احمد جام می پیوندد^(۱)، بنابراین بحکم اصل وراثت باید او را شاگرد عرفایی شیخ حام صوفی بزرگ ایرانی محسوب داشت

مورخین درباره گورکابی که وفایع بوستان حریانات سیاسی روز بودند، از ایام کودکی و دوران خردسالی دارا شکوه چیز مهمی ننوشته اند و همینقدر میدانیم که پس از تسلیم شاهزاده خرم (شاهجهان) پدر خود جهانگیر، دارا شکوه و اورنگ - رب ، بمعاون گروگان برد حد خود و زیر نظر نور جهان بیگم^(۲) ملکه با نفوذ همد ، نگهداری میشدند

ملا عبدالحمید لاهوری ، در کتاب پادشاهنامه که تاریخ درباره شاهجهان است و معتبرترین سند این دوره بشمار میرود ، درباره کارهای سیاسی و مشاغل و مناصب دارا شکوه و همچنین اموال و اسباب و حواری که پدرش او بخشیده و ملاقاتهایی که با شاهجهان داشته است مطالبی می نویسد ، اما راجع ایام خردسالی و اوان جوانی و تعلیم و تربیت و کارهای ادبی این شاهزاده بحثی نکرده است

همچنین سایر کتب تاریخی ایام شاهجهان و اورنگ رب مانند عمل صالح و عالمگیرنامه و سیر المتأخرین و لطایف الاحبار و تاریخ شجاعی محمد معصوم و منتخب اللباب و معاصر الامراء هیچیک اشاره ای بطور آموزش و پرورش و مطالعات ادبی و مذهبی او نکرده اند ، همینقدر میدانیم که در سیرده سالگی دارا شکوه برد ملا عبداللطیف سلطانپوری ، درس میخوانده و شاهجهان فرزند خود را نابین استاد سپرده بود تا علوم معمول رمان را با او بیاموزد آنچه مسلم است دارا شکوه همچون سایر شاهزادگان گورکابی همد علوم معموله را که عبارت از قرآن و تفسیر و حدیث و مثنوی فارسی و عربی و تاریخ تیموری بوده ، تحصیل کرده است از این گذشته چون این

(۱) مادر اکبر شاه دحیر سمج احمد حام بوده است «سفته الاولاء - صفحه ۱۶۸»

(۲) نورجهان ، دحیر اعمااد الدولة طهرانی است که پدرش در زمان اکبر شاه از

ایران به هند سفر کرد و در درباره اکبری خدمت پرداخت

اورنگ زیب که بیش از سایر پادشاهان گورکانی با احکام اسلام پای بند و معتقد بود ،
وهر آقدر متشرعین بر صوفیان وادری علیه نمود

مصاحبت دارا شکوه با متصوفه مسلمان و هندو مثل شاه محب الله ، شاه -
دلبر با ، شاه محمد لسان الله ، میانجیو ، ملا شاه ، بابالال داس بیراگی و
پیروان مقدس کبیر و غیر آنها این وکرا را برای او ایجاد کرد که بین بصوف اسلامی
و فلسفه هندو که در ظاهر باهم اختلاف دارند یک نوع ارتباط و بر دیکری ایجاد نماید
علاوه او بر تصوف سب شده بود که طرق مختلف را مورد بحث و مطالعه قرار دهد از
اینها و با علمای مذاهب مختلف تماس حاصل کرد ، علاوه بر مطالعه افسانه های هندی و
عرفان و فلسفه و دانته ای هندو پرداخت و در پیروان مطالعات بود که بتدوین کتابهایی
از قبیل سفینه الاولیاء و سکینه الاولیاء و مجمع البحرین و رحمة پنجاه او پایشاد
هم گماشت

علاقه دارا شکوه بر فلسفه ماوراء الطبیعه و حلفت جهان و بصوف هندو از مداکرات
او با بابالال که تمام مکالمه مشهور است ، بخوبی معلوم میشود . تألیف کتاب
مجمع البحرین و ترجمه او پایشاد ها طاهرا صرفاً از نظر بحرّی حقیق بوده است زیرا
دراو چنان و لمی برای کسب دانش شعله ور بود که با قطع نظر از آنکه دانش ارجه
ممعی بدست می آید ، پیوسه در تحصیل آن میکوشیده است

در کلیه آثار دارا شکوه اماره ای بیست که او از دین مبین اسلام برگشته و آئین
دیگری را پذیرفته باشد بلکه بعکس در تمام تألیفات خود ، علاوه بر ایمان خویش را
بنمادی و اصول اسلام و پیغمبر اکرم و ائمه اطهار بیان میدارد چنانکه در اول کتاب
سفینه الاولیاء می نویسد : اگر چه احوال و معجزات حضرت سید امام و منافق اصحاب
و دوازده امام و مقامات اولیای عظام اطهر من الشمس است و متقدمین و متأخرین در
اکبر کتب معتبره عربی و فارسی ثبت گردانیده اند لیکن خون بعضی خصوصیات آن
در کتب متفروجه مندرج است و بعد از تجسس و تفحص بسیار یافته و دانسته میشود و
خالی از اشکال نبود باین پیغمبر حمیر محمد دارا شکوه حنفی قادری خواست
که اسامی و تاریخ تولد و وفات و محل قبور حضرت سرور کایمات و بهترین موجودات

ایشان است ولی حقیقت اینست که هر چند اطلاعات وسیعی از تصوف و عرفان کسب کرده و ناچیدن از مشایخ ملاقات نموده و بایشان ارادت ورزیده است لیکن مراحل مختلف سلوک را چنانکه باید نگذرایده بود

دارا شکوه در رساله حق نما و کتاب سکینه الاولیاء بحوائی اشاره میکند که در آغاز سیات در عالم رؤیا «هامی آورداد و چهار بار تکرار کرد که آنچه بهیچیک از سلاطین روی زمین دست نداده الله تعالی بقو ارزایی داشته» و سپس میگوید خود «آبرا عرفان تعبیر نمودم و منظر این دولت بودم تا آثار آن ظهور آمد» و از این مسائل روشن میشود که از اوان حوائی تحصیل و کسب عرفان و تصوف میپرداخته و دل و ذهن و بطرا و موجه ریاضات و مشایخ صوفیه بوده است و خود تصریح میکند که چون در سال ۱۰۴۹ هجری بدرک ملا شاه فیض یاب شدم درهای معرفت الهی برویم باز شد

ملا شاه از مشایخ سلسله قادری است که حرقه او شیخ عبدالقادر گیلانی

میپرسد

دارا شکوه در تاریخ ۲۹ دی الحجه سال ۱۰۴۹ پس از ملاقات با او ، با این سلسله پیوست و حتی در اشعار خویش قادری بخلص میکند

پیش از این تاریخ یعنی در شوال ۱۰۴۳ دارا شکوه در ملازمت پدر خود ، مرشد ملاشاه یعنی میانجیو (میان مر) را ملاقات کرده بود و شاهجهان از میانجیو حواس دعا کمد با دارا شکوه از بیماری که عارضش شده بود شفا یابد دارا شکوه در این ملاقات احرام بسیاری به میانمیر گذاشت و حتی پای برهنه بطمعه دوم حانه اوزف و همچون یات مرید ساده و عادی بهایای پندار حویده شده میانجیو را از روی زمین برداشت و بر با گذاردن دستهای خود در برابر دو پای میانمیر باو ادای احترام نمود چه بدینوسیله میانجیو است ثابت کمد که در طریق سیر و سلوک و ارادت ، مقام و شخصیت خود را فراموش کرده است

ملاشاه بر این عقیده بود که تلمیع تعلیمات سلسله قادری باید مکمل دارا شکوه در هندوستان بعمل نیاید ، اما با سکست دارا شکوه و محکومیت او و روی کار آمدن

معرفی میکرد، نام زندیق محکوم بمرگ شد و در آخر ذی الحجه سال ۱۰۶۹ هجیاتش حاشه داده شد و در آرامگاه همایون در دهلی مدفون گردید

فصل دوم

آثار داراشکوه

آثار داراشکوه را میتوان بدو دسته تقسیم نمود

- ۱ - آناری که در نتیجه مطالعه تصوف اسلامی فراهم آورده است
- ۲ - آناری که در نتیجه مطالعه تصوف و فلسفه هندو مدون و یا آثار دیگران

ترجمه نموده است

الف آناری که رائیده فکر تصوف اسلامی است عبارتند از

- ۱- سفینه الاولیاء
- ۲- سکنیه الاولیاء
- ۳- رساله حق و با
- ۴- حسبات العارفين
- ۵- دیوان داراشکوه (اکسیر اعظم)

ب آناری که رائیده فکر تصوف و فلسفه هندو است عبارتند از

- ۱- مجمع البحرین
- ۲- سر الاسرار (سر اکبر)

سفینه الاولیاء :

این کتاب نخستین تألیف دارا شکوه و در حقیقت تعلیمی از تفحات الانس مولانا عبدالرحمن جامی است - دارا شکوه در پایان این کتاب مینویسد « الحمد لله والمنه که این کتاب مسمی به سفینه الاولیاء از یمین روح مطهر حضرت سید انبیاء صلی الله علیه وعلی آله و اصحابه وسلم و بوحه اولیای معظم و قدس الله ارواحهم در شب بیست و هفتم ماه رمضان المبارک سال یکهزار و چهل و نه هجری که سال بیست و پنجم از سن این فقیر است ناامام رسید اگرچه عبارت این کتاب راست بر است و در عبارت آرائی مفید شده و فارسی ساده عام فهم نوشته لیکن بعضی جا افتدا عبارت

صلی الله علیه وسلم و چهار یار بر رگوار که چهار رکن دین قویم و چهار برج و حص حصین ملت مسقیم اند و دوسوی و دشمنی ایشان دوستی و دشمنی خدا و رسول است با یارده امام دیگر که هر يك ثمره شجره اصطفا و فوره با صرة احتما و وارثان علم حضرت سید الانبیاء اند و ائمه اربعه که چهار دیوار حائة اسلام و مفتدای فرقه امام و بعضی از اولیای کرام که حدیث صحیح بنوی در باب ایشان وارد است (علماء امتی کانیاء بنی اسرائیل) و ایضا مراد اولیاء است که علم طاهری و باطنی آن سرور صلوات الله علیه وسلم بایشان رسیده و احوال ایشان آنچه از کتب معتبره منظر در آمده بود بیرون آورده سلسله سلسله فلمی نماید « و بطور کلی در سایر کتابهایی که تألیف و ترجمه نموده همه حا خود را مسلمان و پیرو مذهب حنیف اسلام خوانده است البته چنانکه گفته شد ، چون مردی صوفی مشرب و آزاد فکر بوده ، کلماتی را نکار میبرد که قبل از او بسیاری از مشایخ صوفیه نیز ، بیان نموده و هر گز مورد ایراد و اعتراض واقع نشده اند

هر گاه سخنان دارا شکوه را با شطحیات ابوبکر واسطی مقایسه نمائیم ، بحوبی معلوم میگردد از حدود هماهنگی و مجاورت میکنند

بدیهی است در هر عصری عده ای دیهروس ، که دارای روح بعصب حشاک و عوام - فریب هستند در همه حا وجود داشته اند که با همان افکار و عقاید مخصوص خود بچنگ آزاد مردان رفته و به مخالف بر خاسته اند ، مخالفت با دارا شکوه نیز از همین قبیل بوده و او هم نتوانسته است این چنین افکار باروا را قانع و آرام سازد

برخی از نویسندگان اروپائی عقاید عربی در باره مذهب دارا شکوه ابرار نموده اند یعنی او را با کافر کافر و با مسیحی مسیحی دانسته اند چنانکه موناجی Munacci می نویسد دارا شکوه مدهمی نداشته و با هر دینی که تماس میگرفته از آن معجید می نمود و مثل پدر بزرگش از حب و جدل بی علمای مختلف لذت میبرده است - در صورتیکه نادوت در نوشته های دارا شکوه و تألیفات مختلف او این حقیقت بخوبی روشن است که مسلمان صوفی مشربی بوده و هیچگاه با اصول و مبانی اسلامی پشت پاندره و انکار نکرده است - بالاخره دارا شکوه با اینکه همه حا خود را پیرو مذهب مقدس اسلام

نامی میبهدام و نام این رساله در خاطر حق نما گذشته بود ، بعد از تعال این آیه کریمه که دلالت بر حق بمانی و بررگی این کتاب میکرد بر آمد (ولقد آتینا موسی) چون معنی این آیه کریمه را مناسبی بمام بآن نام بود ، این رساله شریفه را به حق نما موسوم ساختیم ، این رساله را در سال ۱۰۶۲ هـ قراهم آورده است

حساب العارفين (شطحیات) :

این رساله مجموعه ایست از معتمدان صوفیگری در برامون حلیه صوفیان که سار نوشته مؤلف با روس حکمت اسلام هم آهنگ نیست و در آن شطحیاتی چند از مشایخ صوفیه همچون ابونکر واسطی و احمد عرالی و عبدالقادر گیلانی و ابن العربی نقل شده است و در پایان کتاب میگوید برخی از سالکین خواسته اند در این اثر شطح های خود را بفرید نمایم ولی باین حمله بایشان پاسخ میدهم که شطح من ایست که تمام شطح های مدرج در این کتاب از آن من هستند حساب العارفين بر زبان عربی ترجمه شده و در لاهور بچاپ رسیده است

دیوان داراشکوه :

دیوان داراشکوه تا این اواخر بصورمیشد از بین رفته ولی خوشحانه بدست آمده (۱) و دو نسخه از آن فعلاً موجود است که همور بچاپ برسیده ، صاحب کتاب حریمه الاصفیاء این دیوان را اکسیر اعظم نامیده ولی در دو نسخه خطی موجود چنین نامی قید شده است (۲)

در اشعار داراشکوه روح تصوف بنابر طریقه قادری رسوخ یافته و احساسات شاعرانه او عالماً استدلالی و بر اساس منطق و تفکر نیست بلکه بیشتر حمه اشراق دارد و بعد اعلای وحدت وجود میرسد

(۱) يك نسخه از این دیوان را حان بهادر طغر حسن بداد کرده که دارای ۱۳۳ عزل و ۲۸ رباعی است و نسخه دیگری در کلکته در تصرف آقای بهادر سیمک میباشد

(۲) در صفحه اول نسخه معلق به حان بهادر طغر حسن بوسه شده دیوان «داراشکوه» بادشاهراة قادری مجلس و صفحه آخر باین عبار - مت - نام بدکار من - نظام بد دیوان داراشکوه « پایان می یابد

نفحات الانس کرده است (۱)،

سکینه الاولیاء متضمن شرح حال ۴۱۱ تن میباشد
داراشکوه در این کتاب مانند سایر آثار خود، حویشم را حنفی مذهب یعنی
پرومذهب نعمان بن ثبات ابو حمیفه و واسعه سلسله وادریه مسوب به شیخ عبدالقادر
گیلابی معرفی میکند

سکینه الاولیاء :

این کتاب دومین اثر داراشکوه است که در بیست و هشتمین سال عمر خود (سال
۱۰۷۶ قمری) آرا، ألف کرده و مشتمل بر راحم احوال میان میر و حواهرش جمال -
خاتون و ملا شاه و چند تن دیگر از تلامذه اوست علاوه مسائل دیگری از فیل
رؤیت و اروم هادی روحانی و طریقه یافتن او را در این کتاب مورد بحث قرار داده است
و برای اثبات مطالب خود از کتب کشف المحجوب و تاریخ یافعی و معجم البلدان
و صحیح مسلم و تفسیر بحر الحقایق و تفسیر عرایس و تفسیر قشیری و تفسیر -
مواهب علیه و فصل الخطاب و غیره شواهدی ذکر میکند

در این اثر روابط خود با میانجیو و ملا شاه میر اشاره می نماید و هم در این
کتاب است که داراشکوه تصریح میکند در ملازمت پدر خود سال ۱۰۴۳ نخستین بار
میانجیورا ملاقات نموده است سکینه الاولیاء در همد بچاپ رسیده و بر بن اردو میر
ترجمه و چاپ شده است

رساله حق نما :

سومین اثر داراشکوه رساله حق نما است که در این مجلد آرا بچاپ رسانیده است
داراشکوه این رساله را مکمل کسی مانند فتوحات ابن العربی و فصوص الحکم
و لوائج و لمعاب میداند این رساله چند بار در همد بچاپ رسیده علاوه بزباد
انگلیسی ترجمه و در الله آباد همد طبع شده است در این رساله مینویسد " وجود
مرا در سایر تصانیف طریقه این بود که به قرآن مجید تعال جسته بمقتضای اشاره الهی

(۱) سینه الاولیاء صفحه ۲۱۶ - چاپ کابور سال ۱۸۸۴

ر فتوی هائ پروائی باشد
در آنجا هیچ دانی باشد

چنان خالی شود از شور ملا
در آن شهری که ملاحانه دارد

رباعی

قلب بود در اختیار حق می آید ؟
فانی شدت چه کار حق می آید ؟

کی کار بود در شمار حق می آید ؟
ناید که بوعین خویش دانی حق را



گر حوای بترسد چه بود دل بیدار
چون کهنه شود پوست سم دارد مار

از مرگت باشد اهل دل را آزار
گر جان تو حسم را بیدار چه شد ؟



خود محبت داند بی ر اهل تعلید
روان خورد و تناده لحم قدید

هر دم برسد به ارفان دوق حدید
شیران بخورید حر شکار خود را

مجمع السحرین :

داراشکوه این کتاب را در سال ۶۵، ۱ هجری در چهل و دومین سال عمر خویش برشته تحریر در آورده و از آنجائی که در این وف اطلاعات کلی و عمومی از مذهب مهم کسب کرده بود ، منظور در این تألیف رسیدن ناصولی بود که بعقیده او در مذهب اسلام و آئین هندو بایکدیگر بر دیکگی و توافق دارند

مطالب این کتاب هر چند بسیار عمیق نیست ولی در حد خود قابل استناد و در حور مطالعه است و برخی از مطالب آن استنتاج و استمطاط شخصی او میباشد

داراشکوه در آن زمان همچنانکه امر و ر عده ای نالاس میکشد در صدد بر آمده از مشترکات مذاهب مختلف استفاده کرده پروان آبهارا بهم بر دیک گرداند و بدینوسیله میان مردم مسلمان و حماعت هندو نقاط و نکات مشترکی پیدا کرده و موحدات تقریب این دودسته را فراهم سازد

الته داراشکوه پس از این تألیف مورد ایراد و اغراض واقع شد و چون او را بمحاکمه کشیدند یکی از ابهاماتی که بر او وارد آوردند راجع بهمین کتاب بود که

بیشتر تک و مصامیمی را که در شعر بکار برده اراستکاران شخصی او نیست بلکه احساساتش تابع افکار عمومی متصوفه میباشد و بطور کلی باید گفت اشعار داراشکوه از حیث فکر عمیق نیست و سدرت در بین آنها مصورات عالیّه بر محوریم - مثلاً غزلهای داراشکوه عموماً فاقد لطف و گیرندگی و روح عشقی و احساسات شاعرانه است، رباعیاتش فاقد مصورات عالیّه تصوف و مورد قبول خاطر میباشد و قطعاتش بجز از حیث الفاظ و معانی در عالم شعر و ادب ارزش چندانی ندارد

بامقایسه اشعار داراشکوه و مبطومات ریب النساء دختر اورنگ ریب بخوبی روشن میگردد که در حاکماده گور کابیان هند ریب النساء در شعر و شاعری بر داراشکوه و سایر شاعران گاییکه دوق و اسمعدادی در عالم ادب داشتند رجحان دارد ایات چند نمونه اراستعار او در اینجا نقل میشود

شماحت خود :

هر که پای حمی گرو و شست	سافیی و ساده و سمورا برد
واں که رین سه بیاف آگاهی	رف و در حاک آزو را برد
واں که در خویشمن بحسب او را	رف و ناحویش جستجو را برد

وادی یار خویش در خود یاف
خود سکو بود کل سکو را برد

انسان کامل :

آدمی و در خویش میدانی؟	که بوئی گنج سر پمهایی
دست و پای یونش الله است	خون بدالله را بمی حوایی؟
حاک آدم بود بصورت حی	راں حلیقه شدی و سلطانی
دل بو عرش و کرسی و لوح است	تا در آن هست علم ربانی
روح خود در دمید اندر سو	راں ترا سجده کرد روحانی
هم محمد بوئی و هم الله	اس عیاب تراست از ربانی

قطعه

بهشت آنجا که ملائک باشد
ر هلا شور و عوعائی باشد

سبباً طولانی حطاب بمطالعہ طبعیت سرورده اند و سالیان دراز سیمه سیمه حفظ شده تا بعدها جمع آوری و مدون شده است^(۱)۔ اوپایشادها مولود ارمہ ای می باشد کہ ممفکری می سوی وحدت وجود قدم برداشته و بایه و اساس مکتب های مخالف فلسفی را در زیر درحمان اسوه جنگلهای شمال هند و سمان استوار ساخته اند بحث در باره اوپایشادها فرصتی بیشتر می خواهد و ما در کتاب سراج کر که بروی انتشار خواهد یافت این موضوع را مورد بررسی دقیق قرار داده ایم و در اینجا حاجت متکرار نیست

کتابهای منسوب به داراشکوه :

روحی از نویسندگان همدی و مؤلفین اروپائی حر آنچه مذکور افراد کتابهای دیل را به داراشکوه منسوب داشته اند

۱ - رسالۃ طریقۃ الحقیقه یا رسالۃ معارف که در کتابخانه دولتی لاهور نسخه ای از آن نام رسائل التصوف ضبط است این رساله را صاحب حریمۃ الاصفیاء از تألیفات داراشکوه دانسته و بعدها محمد لطیف در کتاب لاهور آبرا حره آثار داراشکوه شمار آورده و ظاهراً مستند او همان نویسنده صاحب حریمۃ الاصفیاء می باشد طریقه الجمعیه در سال ۱۸۵۷ میلادی در هند بچاپ رسیده و برین اردو نیز ترجمه شده است ولی نسخه چابی با نسخه خطی موجود در کتابخانه دولتی لاهور اختلافاتی دارد

۲ - نادر الکاب این رساله را دکتر اته Bhatia داراشکوه منسوب میدارد ولی هیچگونه دلیلی بر این اظهار او در دست نیست

۳ - بهگواد گیتا دکتر اته رحمه این اثر معروف سانسکریت را داراشکوه نسبت میدهند و کتابی را که شماره ۱۹۴۹ در کتابخانه دولتی هند موجود است مؤید این نظر میداند لیکن Rieu مترجم بهگواد گیتا را شیخ ابوالفضل فیضی

(۱) باید دانست هندوئیسم بیشتر یک حقه روحی ، یک مکتب فلسفی و مخصوصاً یک طریقه و دستور زندگی است تا یک مذهب و هیچگونه اصول و احکامی ندارد که قبول آن اجباری باشد

دلیل ارتداد و بدینی او شمار میرفت^(۱)

سراکمر (سراالسرار):

کتاب سراکمر - ترجمهٔ بهجاء اوپانیشاد (وابسته به ربگ ودا و ساما ودا و ناجور ودا و اوتار و اودا) میباشد که در سال ۱۰۶۷ هجری داراشکوه در مدت شش ماه آنرا از اساس کثرت فارسی نقل نموده و هم‌میرین آنرا و محسوب میشود هر یک از اوپانیشادها در واقع «حکمی» از مطالب متنوع و نقل قولها و سرودها و ضرب‌المثل‌ها و ادعیهٔ کوباهی میباشد که غالباً اجرای آن با یکدیگر ارتباط دارند

مؤلفین هندو بر بسیاری از اینها تعاسیر مهمی پوشیده و داراشکوه بر همگام ترجمهٔ سرخی از این تعاسیر مراجعه نمیکرده چنانکه در اوپانیشاد ممدک مطالبی از شکر آچارج، مفسر معروف مکتب ویدانت نقل کرده است

فکر اصلی و اساسی اوپانیشادها رو به رفته بطور منظم پس سر گذاشتن مرحلهٔ «دوگانه پرستی» و «چند حدائی» و رسیدن به مرحلهٔ «همه حدائی» و «وحد وجود» است و اساسش بر یک فاسمهٔ عمیقی قرار دارد

اگرچه تعالیم اوپانیشاد را میتوان اساس «علم الهی» و یوحید تفسیر نمود ولی مطالب غالب آنها بر پایهٔ عدم دوگانگی در وجود فراهم آمده است

در این ترجمه داراشکوه سعی کرده با کنار بردن لغات و اصطلاحات مخصوص طوری ترجمهٔ خود را از عمل بی‌آورد که بطور مسلمان و هندو را آن جلب کند با همان طوری که خود می‌اندیشیده که «بید»ها کتب آسمانی است، دهن حواسدگان را بر باین موضوع متوجه سازد

حقیقت اینست که «بید»ها سرود هائی است که «ریسی»ها در رمان مختلف و

(۱) این کتاب در هند بحال رسیده و دوبار بر زبان انگلیسی ترجمه شده است بهرس حاکم آن جایی است که سعی و اهتمام مولوی محفوظ الحق در کلکته تصحیح گردیده و تصمیم ترجمه و معاهده‌ای فاصله بر زبان انگلیسی اسرار باقیه است

نسخی که اساس طبع این سه رساله است

رساله حق نما ارروی مجموعه حطی که مشتمل بر رساله حق نما و مجمع البحرین و ۳۶۰ اینکته ترجمه داراشکوه میباشد با استفاده از رساله حق نما چاپ همد تصحیح گردیده است. این مجموعه متعلق به کتابخانه علامه ارحمد آقای سیده محمد محیط طباطبائی میباشد

اساس چاپ مجمع البحرین نیز همان مجموعه آقای محیط طباطبائی است که با متن چاپی مولوی محفوظ الحق تطبیق و مقابله شده است (۱)

اساس طبع اینکته ممدك، نسخه متعلق به حاتم آقای دکتر تاراچند سفیر کبر دولت همد در ایران میباشد که باچند نسخه دیگر از جمله نسخه آقای محیط طباطبائی تطبیق گردیده است. علاوه بر اثر مساعی آقای دکتر تاراچند ترجمه داراشکوه با متن سانسکریت چاپی مقابله و به پیروی از اصل سانسکریت بندها ارم مجرا و تمکیک گردیده است

داراشکوه برای سهیل در فهم مطالب او پایشادها با استفاده از تفاسیری که در دست داشته توضیحی در ترجمه خود وارد ساخته است و برای اینکه مطالب اضافی معلوم باشد، آنها را داخل قلاب قرار داده ایم

در اینجا لازم است از علامه ارحمد آقای سید محمد محیط طباطبائی که مجموعه مهم و نفیس حطی خود را در اختیار اینجانب قرار داده اند تشکر نمایم همچنین از کمک معنوی و علمی استاد معظم حاتم آقای دکتر تاراچند که در تطبیق متن فارسی ممدك با اصل سانسکریت و بهمه و ضبط لغات سانسکریت کمک فرموده اند صمیمانه سپاسگزاری می نمایم

بدکر این نکته لازم است شرحی که حاتم آقای دکتر تاراچند در باب رساله حق نما و مجمع البحرین بران انگلیسی تهیه نموده بودند بوسیله دانشمند معظم حاتم آقای سلطان محمد عامری به فارسی ترجمه شده و در آثار کتاب بچاپ رسیده، از مساعی و همکاری معظم له سپاسگزاری حاصل است

(۱) در تطبیق مقدمه این کتاب برار تحقیقات مولوی محفوظ الحق استفاده شده است

داسته است ترجمهٔ مربوط دارای تاریخ بیست که معلوم شود مربوط برماں فیضی است یا داراشکوه

مولوی محفوظ الحق در مقدمه‌ای که بر **مجمع البحرین** نوشته احتمال داده که بهگواد گیتا پینی از سال ۱۰۶۷ بر حمه شده باشد و بطریقهٔ دکترانه را که این ترجمه را متعلق به داراشکوه داشته رجحان میدهد اما هیچگونه دلیل قطعی نیست که بتوان بطر آنه را قبول کرد چه داراشکوه در کتابهایی که تألیف یا ترجمه نموده نام خود و پدر خویش و سال کتات را قید میکند و در هیچیک از آثار خود اشاره‌ای ندارد که او مترجم بهگواد گیتا است علاوه اسلوب داراشکوه در ترجمهٔ او پایشادها با این ترجمه یکسوا ح نیست

۴ - **یوغا واشیستا** آقای بیکراما حیت حسرت در کتاب **حیات و آثار** - **داراشکوه** ^(۱) ترجمهٔ این کتاب را باو مست میدهد اما دلیلی بر تأیید گفتار خود ارائه نداده است

علاوه باید داسب از اینجهت که داراشکوه مردی هیرمد و نویسمده بود ، عده‌ای بیر دستور او تألیفاتی ویراهم آورده اند حناکه با احتمال چندر نهان مشی مخصوص او مکالمهٔ داراشکوه را با بابا لعل رشتهٔ تحریر در آورده است محصر داراشکوه ، مجلس ادب و مجاحه و حدل دوده و در آن علماء و ادباء حضور می یافتند

داراشکوه در قلعه سرح واقع در شهر دهلی (شاهجهان آباد) کتابخانهٔ مهمی داشته که امروز محل کتابخانهٔ او و سمب مورهٔ قلعه سرح را تسکیل میدهد این شاهزادهٔ هیرمند در هیرباشی و خط ماهر و اوستاد بوده است - آلبومی را که بهمر عزیز خود داده بیگم اهدا نموده یکی از نمایس مهم هیر عصر گورکابی محسوب میشود

(۱) آقای بیکراما حیت حسرت در این کتاب آثار و احوال داراشکوه را برماں انگلیسی ویراهم آورده و در این مقدمه از بحقیقات ایشان هم استفاده شده است

اغلاط ریر در رسالۀ مجمع البحرین اصلاح شود

صحيح	غلط	سطر	صفحه
فحلقت	فحلقت	۲۲	۲
برگی	برگی	۳	۱۵
امچہرا	امچہرا	۱۴	۷
سمہر پربت	سمہر پربت	۹	۲۳
Sumeru Parvata			
لوکیال	کوکیال	۱۱	۲۴
Lokapala			

صمّا تلفظ صحیح لغات سامسکرت ریر کہ در موقع حات فہرست لغات
مجمع البحرین بدست نامادہ بود در اسجا اسدراک منگردد

Siddha	سدہ	Angula	انگلا
Skatmala dvipa	سکمل دیپ	Plaksha Dvīpa	بلکہ دیپ
Sumeru	سمہر	Yamuna	حمنا
Sah	سو	«	حمونا
Ghrana	کھراں	Sattvika	ساتکک

در حاتمه از دوست ارجمند فاضل آقای مسعود برزین که در بهیه رحی از
مواد مقدمه بدل مساعدت فرموده اند تشکر دارم

تاریخ ششم تیرماه یک هزار و سیصد و سی و پنج هجری
شمسی برابر هیجدهم دی القعدہ ۱۳۷۵ و مری - تهران

سید محمدرضا جلالی نائیمی

رسالہ حق منا

تألیف

محمد داراشکوہ بن شاہجہان

تصحیح

یہ محمد رضا جلالی نائینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَوَالِیْلُ وَالْأَحْرُ وَالصَّاهِرَةُ الرَّطْبُ حَمْدُ دَانِی را که اوست موحود خدا و
 عت بی را که است قطار بی و بیایه حق و رحمت برادران در آن و عجز او
 اوانی و است آنکه آدای حوت و عت حرات سمائیم و زبان را که زبان معی است
 کجائیم چه درین باب آنچه بوسه شود است بقصیل است در نظر ارباب عارف
 وَلَا احصی ثناء علمت اب که است علی بقصیل اما بعد بدان ای پرده است برل
 حقیقت استی درین همین جسمانی است که در نمی که در آن پس است به
 کمال رسیده در ماضی خویش بودند پس هر فردی را از افراد انسان اگر است
 که سعی و تلاش، خویش را از بقین اند و از هاند و از هر نعمت حسی است
 خود را ماضی خود رسد و مدت و ایایی که مابین دو مدت طویل بی انقطاع است
 واقع شده هرزه و نهوده بر سر مرد حیرت و مداومت ادبی و زبان و بقصیل رسیده
 باو عبادت کردند و در زمره **اولئك كالانعام** **لهم اصل** ماند و استعدادی که حسی
 حل و علی از جمیع مخلوقات حسی باو که را امت شرموده و مشرف و **لقد کرما**
بمی آدم مشرف ساحه ضایع شمارد که همه موحودات را **الله** تعالی برای انسان
 آفریده و انسان را برای خود پس میباشد که کسی در طلب باشد او را وجودی که
 خویمده یانده باشد و خود را صاحبی رسانیده از رحمت بقصیل و ریح هجران
 بر هاند چه خدا بانی موقوف بر و مر است، هر که و مر را بیاف خدا را بیاف و هر که
 این را باف آرا باف، اگر چه مدار این کار بیاف بر و فعل است به بر سعی و تلاش

خطاب لولاک لما اظهرت الرومیه ، رسول النفلین سید الکوبین حامی المرسلین محبوب رب العالمین احمد محمسی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم رسیده به پیشوای عارفان و مقصدای و اصلاص برهان حقیقت بحر معرفت هادی اهل الله فائل قدمی هذه علمی روفه کل ولی الله شیخ الاسلام حاتم سید الانام قطب الجافمین عوب النفلین ابو محمد حصرت شاه محی الدین سید عبدالقادر جیلانی الحسینی الحسینی رضی الله عنه و از ایشان باسرف مسایح رحمان اقدم اوایای دوران بحر اسرار عیمی ، مطرح اوارلاریمی ، دانای دقایق عرفان ، و افق اسرار دایم ، دایم اهل حقیقت ، رهمای سالکان طریقت ، محرم حریم حلال ، شاهد بر موصال ، اعظم اوایای ربانی محی الدین ثانی پیر دستگیر شیخ میر قدس الله روحه و از ایشان بالا واسطه منقول در دیده بشاه مجتهدان ، سلطان اهل عرفان ، مستغرق بحر بوحید ، سماح مادی ، هرید و تجرید ، سالتک طریق اعلا و افق مواضع و ما و بها محرم حریم بردایی ، دمجور بوحید ربانی دانای اسرار وحدت ، میره از آفات کبر ، استادی اسمعادی مولانی و مرشدی حصرت مولانا شاه سامه الله و انعام و از ایشان بواسطه برافق این حروف و مر در آن شب مأمور شدم به نوشتن این رساله که در بیان نموده شدن راه حداسبت نظامان طریق هدا و چون مرا در سایر تصانیف طریقه این بود که بر آن محمد باقر حسنه بمقتضای اشاره الهی نامی می نهادم و نام این رساله در خاطر «حق نما» گذاشته بود ، بعد از معاوض این آیه کریمه که دلالت بر حق نمائی و بررگی این دین میکند بر آمد و لعل آیهنا موسی الکتاب من بعد ما اهلکما القرون الاولی تصانیر الاماس هدی و رحمه الله یمد کرون چون معنی این آیه کریمه را ما سبسمی تمام بآن نام بود ، این رساله سریعه را به حق نما موسوم ساختم

رباعی

خواهی که دلب ر وصل گردد گاش خود را بو جسمجوی دلبر افکن
آن فیه نما جو فیه در می یابد دریاب ر حق نمای حق را روشن
هر که شرف صحبت کامل مکمل رسیده باشد و او را شباح کامل بود ، این رساله را بخواند و بنظر بفکر و تدبر بنگرد و از ابتدا تا انتهی یک یک را در عمل آرد امید است که پی بطلب برده از مشرب صافی بوحید که منتهای کمال انسانی عرفان

بیت

گرچه وصالش به نگو سس دهد آتهدر ای دل ده توانی نکوس
ووصول بحیات مقدس او بدو طریق است یکی بطریق فصل و آن حماسه است که
حق سبحانه تعالی بقصیری رساند و آن مرشد کامل بیات نظر و بوجه کار او تمام کند
و پرده از چشم او بردارد و از حجاب غفلت و بیدار بدار ساختن بی رنج و ریاضت
و شدت، مجامعده جمال معشوق حقیقی بمساید و او را از خودی او بسماید و بدرجت
بی یسمع و بی یبصر رساند **ذلك فصل الله توبه من يشاء والله ذو الفضل العظيم**
دیگر بطریق مجاهدت و ریاضت و آن دین گوید است که شخصی از اقوال مردم بشنود
با دراقوال سلف نوشته آمد که بعضی از افراد انسان راضل دسمه اند و حق را حماسه
حق معروف است دانسته بحریه وصل او بی رده از این معنی آرزوی وصول این
مرئیه عالمیا در خاطر او جا کند و در طریق حسنجوی قدم استوار دهد و بعد و چند
خود را بمشردی رساند و راهی که واصل این قوم بدان راه رفیع اند معلوم کند
و داد ریاضت و مجاهدت بدهد، با این همه اگر فصل الهی دریساند بعد از هزاران
محبت و رنج مراد و مطالب او صورت نهد و سرکت طریق سلف بآرزوی خود پیوندد
و این بیارمید در گاه صمدی **محمد داراشکوه** حقیقی قادری از آن طایفه است که
حادثه فصل **یجمعهم** بی سبب ریاضت و مجاهدت بآمر بامر کامل آنها بسوی خود
کشیده و از عذاب بی بهات همه پای مطالب رسانده و چون این فخر مرآت بحرید
و نبرد و دقایق عرفان و توحید را حماسه حق معرفت است باک باک دانسته و
در یافته و ملازمب اکثری از اولیای زمان خودی که در هر عصری وجود یکی از
امثال ایشان صادر است رسیده و صحنهها داشته و از انقاس منبر کذا ایشان بهره
برداشته و مراد و مطالب جمیع انبیاء و اولیایا چنانچه باید بحقیق مرده بود، محتواست
که کمائی مشتمل براسامی احوال آن عزیزان در سلمات بحریر در آورد که شب جمعه
هشتم شهر رحب المرحب سده یکهزار و پنجاه و پنج هجری در سر این فقیر بدا در
دادند که بهترین سلاسل اولیای حداسلسله علمیه و طریقه سیمیه قادریه است که ارسرور
عالم، مقدر نفی آدم، پادشاه انبیاء، مرشد اولیاء، مهر سپهر محمودیت، مخاطب به

بیت

ریاض نیست پیش ما همه لطف است و بخشایش
همه مهر است و دلداری همه عیش است و آسایش
این عطا رحمة الله گوید «سبحاك من يداك على راحتك لامن يدلك على نعمك»
شمع و آب است ده برای ریاض جدا رساند به کسی ده رساند برنج و عت
مولانا جلال الدین رحمہ اللہ فرماید

بیت

ر چندین ره همایب آورد بیاورد برای انعام او
ای یار در طریقه فخر اعط مرید در هر یار اطلاق نمیکند و در گفتگو بلفظ
بار تعمیر میماند چه در زمان پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم بر اصحاب و یاران میگفتند
نام پیری و مریدی در میان نبود، پس هر جا در سن کتاب اعط یار باشد مراد طاعت خواهد بود
بیان - بدانکه بنای این رساله بر چهار فصل است که در هر فصلی بیان عالمی
است از عوالم اربعه

فصل اول

در بیان عالم نامنوت

عالم ناسوت عبارت از همس عالم محسوس است که بعضی آنرا عالم شهادت و عالم
ملك و عالم بیدار و عالم بیداری نامیده اند و هیأت مرتبه حضرت وجود و کمال لدن
در همس عالم است ای یار چون درد ممدی را درین عالم ناسوت طلب حق بهمرسد
اول باید که در جاهای حالی آنها رفته صورت ففیری که باو حسن طین داشته باشد یا
صورت کسی که باو رابطه عناق عشق بود بصورت میموده باشد و طریق بصورت ایست که
چشم برهم نهاده متوجه بدل شده، چشم دل مشاهده نماید ای یار برد این ففیر دل در
سه موضع است یکی اندرون سیمیه زیر پستان چپ و آنرا دل صوفی میگویند
چه آن بر شکل و صورت صوفی است و این دل را انسان و حیوان همه دارند

است بهره مند گردد و مطالبی که بآن اوراق کتب ساف و حلف بر است و مردم آرا در آن نمیتواند دزد در باند و خلاصه فتوحات و قصوص و سوانح و لوائح و شعاع و لوائح و جمیع کتب منصوفه را بفهمد

رباعی

بویاطی شرح در بدای مصحوس و رهم سلمی بخاریو بر بعد قصوص
یاب دای و مدای بوعراو درد و حیاں این است حقیقت فتوحات و قصوص

باید دانست که آنچه درین رساله مستطور است از اوصاع و اطوار و مشب و رحاس و اعمال و اسما سید المرسلین است صلی الله علیه و سلم و سمر وئی هاون و جاور را و بنامه، اگر جدا رسیده را این رساله در نظر آید انصاف بدید که این فقیر را الله تعالی در چه مرتبه فتح المملات نموده و در این چمن الماسی درهای قمر و عرفان آشوده و در حجابان واضح گردد که فصل او بی غایب است آرا که میخواهد در هر الماسی که باشد بسوی خود منعکس و این به دواتی است که بهر کس رو نماید، بلکه خاص این یازمید در گاه است همانچه در آغاز سیمای شمس بجواب دیدم هائی آوار داد چهار بار تکرار گردد که آنچه بهیچ یکی از سالطین روی زمین دست نداده الله تعالی بویادری داشته بعد از افات آرا عرفان بعمر نمودم و مستطار این دوات بودم با آثار آن بطور آمد و روز بروز بسجده آن مشاهده افتاد و در ایامی که در طلب دامگیر بود باین طایفه کمال اعتماد درست نموده بودم، گمانی در سالت بحر بر آوردم در بیان احوال مقامات این طایفه عایه سیه و عمر و مولد و مدون ایشان قدس الله اسرار جم و آرا سیمیه الاولیاء نام نهادم و بعد از آنی که شرف ارادت مشرف شدم و از اطوار سالوک و مقامات این طایفه واقف گردیدم، گمانی دیگر در آثار و اطوار و مقامات و کرامات مشایخ خود مشتمل بر فواید و نکات مفید جمع در آوردم و آرا سیمیه الاولیاء نامیدم و در این وقت که ابواب توحید و عرفان را حق سبحانه تعالی بر دل من گشاده و از فتوحات و فیوضات خاص خود داده آنچه درین رساله نگاشته میشود و در احاطه صسط در می آید ان فی ذلک لرحمة و ذکر لیقوم یوموم

درس سلسله عایه بخلاف سلسله دیگر رنج و مشقت نیست

پنجم و گوس و ربان و حمیع حواس و قوای باطنی بیوسیلۀ حواس و قوای طاهره حسدی لطیف، لطافت گرفته در عالم ملکوت سیر کند و دل هر کس که لطافت و آگاهی حاصل نموده در عالم ملکوت صور، پهای نیک و صور، پهای لطیف نمید و بشمود، محظوظ گردد و دل هر که در برابر کثافت و عمارت باشد، صورت رشت و اصوات گرفته مهیب ممدیده و می سیمیده باشد و آنچه در عالم باسوت گرفتار است همانرا مشاهده نماید، بی خط و خلالت گردد پس حوس به بعضی اشغال که مد کور خواهد شد از روی حد و جهد اشتغال نمائی، رنگ دل بو دور گردد و آئینه دل بو روش نمود، صورهای انبیاء و اولیاء و ملائکه در آن منعکس میشده باشد و صورت مرشد بو، بر صورت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب کمار و اولیای عالی مقدار بنماید و هر مشعلی که از آن صور ربان دل و انسان حال سؤال کمی حواس بشموی و بعضی دل بو بفراید و بر آن عالم ملکوت بسلی امام روی نماید و حوس صورت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بمیمی تحقیق و بعضی بدان که صورت آنحضرت است صلی الله علیه و سلم چه در حدیث صحیح نموی است که «من رآنی فقد رآنی فان الشیطان لایتمل بی» یعنی هر که مرا دیده تحقیق مرا دیده است چه شیطان را محال آن نیست که خود را بنماید، صورت من و طاهر است که این حدیث در ربان دین عالم ملکوت است و حوس طمعت انسان از هر عرقان مائل مکتوبات سد و لطافتها از او جدا گشته عالم ملکوت برای آنست که او را بسوی لطافت راه نماید و شناسد که اصل او لطیف است، معاون کثافت شده زیرا که صحبت بدن اگر بر روح غالب آمد، روح از صحبت بدن حال بدن میکرد و اندر صحبت روح بدن بر بدن غالب آمد بدن بر لطافت می پذیرد همانچه صحبت روح آن سرور صلی الله علیه و سلم بر بدن غالب آمد بدن بر لطافت بکمال بهم رسانید و لهدا بر بدن مبارکش مگس می شست و سایه از بر زمین می افشاد، چه هوا که لطیف است به بر او مگس را محال نشستن بود نه او را سانه باشد و حوس روح از هوا هم لطیف تر است و او را مانعی و حاجتی نیست چه معراج آن سرور صلی الله علیه و سلم با بدن بود و عیسی علیه السلام با حسد در آسمان باشد چه عجب «ارواحنا احسادنا و احسادنا ارواحنا» پس ای یار چون ازین عالم مثال ملکوت آمدی و دانستی که ارواح ملک و بد

بیت

آنچه بصورت دل انسان بود در در فضا و فراوان بود
اما معنی آن خاص بحاصل است، دیگر درام الدماغ و آنرا دل مدور می نامند
و دل بیرنگ نیز می گویند و حاصیت او آنست که هر گاه فمیری این دل متوجه شود
خطره اصلا روی نمیدهد که خطره را در آنجا راه نیست، دیگر دای است در میان
بشتگاه و آنرا دل یلوفری خوانند و بوجهی که در تصور مد کور شد بدل صورتی
است و آن صور مثالی را که درین تصور بحسب دل مشاهده نمایند عالم مثال نامند و
این تصور حواله مقدمه عالم مالکوت است، از مالکوت جدا ساخته، عالم مثال نامیده اند
و الا عالم مثال داخل مالکوت است ای باز هر گاه بطریق مد کور تصور نیست گمیری
رفیه رفیه صورت و منصور در دست دردد و باعث فتح عالم مالکوت شود و حواله این صورت
در نظر تو خوب در آمد مبارک گشت بر تو فتح عالم مثال و هر گاه درین کار بسیار مفید
گشتی، هیچ صورت از صورها که دیده باشد بر تو پوشیده نماند

فصل دوم

در بیان عالم مالکوت

و این عالم را عالم ارواح و عالم غیب و عالم لطیف و عالم حواب نامند، صورت
عالم باسویی قیاس پذیر است و صورت این عالم مالکوت که صورت اصلی باسوب است
همچنانکه فانی شود و همیشه باقی ماند

فرد

میدانی حواب چیست، مر کیست سناک میدانی مر گ چیست، حواست گران
ای باز عالم مثال که در بالا ثبت افتاد لطیف عالم مالکوت است و مثال صورت را
که بعد از پوشیدن چشم دیده میشود مراد روح آن صورت است به بدن، پس ظاهر
شد که ارواح مردم بهمان صورت که در عالم شهادت داشتند بی بدن موجود اند و در نظر
همه وقت میتواند حاضر شد، هر کس که در حواب رود، حواه آگاه، حواه غافل، روح او

من نهادند، خوشی و خنکی آن مدماع من رسید و از دماغ بدل، ملکوت بر من کشف شد شنیدم که عالم و آنچه در عالم است تسبیح حق میگویند با اختلاف لغات و انواع نفیس، بزرگ بود که عمل من رائل شود، شیخ پارهٔ پیمه دردس داشت بگوش من کرد عمل من برقرار ماند ای بار چون مثال و ملکوت بر بفتح شد باید که چند گاه بعضی از اشغال این سلسله را بر بجا آری که دل را روشنی و صفا حاصل آید و زنگاری که بر آئینه دل بسته است زدوده گردد با از هر طرف اندر آن حمال یار را مشاهده توانی کرد که حضرت دل را عرش الرحمن گفته اند باین معنی که حقیقت داب از آنجا سر میرسد و حواس بر نشان توحه آن حمال جمع میگردد و حضرت میبایست و بعضی از یاران میفرمودند اسم الله را بجز کت زبان آهسته آهسته بدل میگفته باشید و از کثرت گفتن این اسم مبارک بطریق مذکور حال بجائی میرسد که در خواب بر دل را آگاهی مییابد ای یار این اسمی است بس بزرگ و شامل کفر و اسلام و جامع جمیع اسماء و هیچ چیز از این اسم بیرون نیست و معنی این اسم اعظم این است که اوست صاحب سه صفت ایحاد و انشاء و افناء و همهٔ آفرینش و دراب موجودات ازین سه صف خارج نیست، اما ازین معنی و سر این اسم اعظم کسی و اف بیهست مگر بعضی از اکمل مشایخ بر سمیل بدر و شعلی که عمده و مختار طریقهٔ این فخر است و بی آن نمیشود و همه کس را میباید بعمل آورد و از او گشایشهای عمده میسر است حس نفس است و طریقتش آنکه بطریق حلوت بشنید که طرز نشستن رسول است صلی الله علیه و سلم و احتناء بدست نکند بلکه با دوالی و یار داء و آریح هر دو دست را بر سر هر دو را بر نهاده هر دو برانگشت سوراخ گوشها را مسدود سازد چنانچه از آن راه نفس بیرون برود و هر دو انگشت شهادت هر دو چشم را بگیرد، باین طریق بلکه بالا را پائین آورده هر دو انگشت استغراء دارد که انگشت بر دیده ها نیاید و انگشتان حصر و بمصر هر دو دست بالای هر دو لب گذاشته راه نفس را بگیرد و هر دو انگشت میانه را بر هر دو پرهٔ بینی بگذارد، باین طریق که اول سوراخ طرف راست را محکم گرفته راه نفس مسدود سازد و سوراخ طرف چپ را و گذاشته لاله را بدم گفته، نفس را با بالای دماغ بساییده بدل فرود آورد و بعد از آن سوراخ طرف چپ را نیز محکم ساخته در خمس

بمطریع می افتد و صور ملائکه میر مثل ارواح بمطردرمی افتد، باید که چند گاه این
 بوحه را از دست بدهی با حقیقت عالم اطراف که عالم اصل است و این عالم مثال سایر
 او است بر بوحه روشن گردد و هر چه خواهی در آن مشاهده توانی کرد و چو در
 بعالم اطراف بسبب بهر رسید مبارک گشت بر بفتح عالم ملکوت اما اصل کار دیگر
 است باید که درین عالم در نمایی و خود را ازین ورطه و اهرابی و بطن بر صورت بینی
 بهی و بعالم صورت دل بدهی و خواهش کشف و کرامت بکنی که درین عالم کشف و
 کرامت بسیار است و فی در بطن چشم مبارک حصرت میان میر و دس سره دانه بر آمد
 از آن بسیار متأدی بودند حراحی را طلب نموده از معالجه آن پرسیدند، گفت
 این را چاک باید کرد، **میان تنها** که از یاران کمال ایشان بود گفت اجطه بوقف بکنند
 موحه بعالم ملکوت شد شخصی را در آن عالم دید از پرسد علاج دانه که در بطن
 چشم مبارک میا بجیو بر آمده چیست آن شخص گفت که بجم حمار را سائیده بر آن
 بمالد میان تنها چشم را کرده گفت این دانه پاک چشم میا بجیو را چاک بکنند، بجم
 حیار را بر آن بمالد، همان اجطه بجم حمار را سائید، مالیدند، فی امور صحت روی
 نمود یکی از حاضران مجلس میا بجیو پرسید که میان بها را مگر از معالجه چشم
 و فوفی هست فرمودند بی اما در عالم ملکوت داروها موجود است بآن عالم بوحه نموده
 این علاج فرمود هر چه در عالم ملکوت صاحب دای بگویند بشاک همان میشود، آن
 شخص پرسید حصرت میان حیو را مگر بصر در عالم ملکوت نیست که این دوا را
 از میان بها معلوم کردند، فرمودند که من از ملکوت گذشته و مرا بوحه نمودن باین
 عالم برل است پس ای یار بسیاری از و مرا در عالم ملکوت مجحوب کرامت گشته از
 اصل بار مانده اند اما به آنست که اصلاً درین عالم در نیامی بلکه درین حایاسائی، که
 این عالم ممر اولیاء حد است و سالک را ازین حایو نمودن لازم است ایکن باید که
 القاب بکنند و درنگ بنمایند که موحه سد راه خواهد بود و در طریقه این و مرا
 فتح عالم ملکوت فتح عظمی است اهل ساوک را و این طریقه حصرت عوب الثقلین
 است رضی الله تعالی عنه چنانچه مفعول است از حضرت شیخ ابو عمرو صریقی و دس
 سره گفت که چون بخدمت سید العارفین عوب الاعظم رضی الله عنه زسندم، طافی بر سر

آری حرارتی عجیب و لطافتی عریب و شوقی عظیم و روشنی لطیف در دل و در وحو ، بو پیدا آید و کثافتهای عقلت تمام و کمال رو بعدم آرد و برادر دوقی و وحدی بی انداز رو نماید و لذت این شعل خود را از بیکاریها باز خواهد داشت ، اما این شعل راهمه وقت نمیتوان کرد چه حلول لازم این است ، پس با در حلول باشی باین شعل شریف مشغول باش و در وف سیر و صحت خلق شعلی که اول گفته شده مناسب بود چه آرا همه حا و همه وقت میتوان نگاه داشت

ای یار چون در شعل حسن نفس نشیمنی باید که پیوسته متوجه بدل باشی که درین شعل اردرون بو آواری بهم خواهد رسید چنانچه ملای روم قدس سره فرماید

بیت

بر لعلش فعل اسب و در دل راره لب خموش و دل پر از آواره
و این آوار بعضی اراوقات چون آوار خوش دیگ اسب و بعضی اوقات چون آواری که
ار در سور حانه می آید چنانچه یکی از متقدمین باین معنی اشاره نموده

قطعه

سخنهای من که از موراں نماید جوان در گوش ما گوید کلام او
همه عالم گرفته آفتابی رهی کوری که میگوید کدام او
ای یار گمان مری که این آوار در درون تسب و سس ، همه عالم اردرون و برون
پر از همین صداست

نظم

بر آور پسته پندارب از گوش بدای واحد العہد ار نبیوش
بدا می آید از حق بر دوام چرا گشتی بو موقوف فیامت
و حقیقت آن در بیان شعل سلطان الادکار که بعد از این مدکور میشود بر تو ظاهر گردد
که خلاصه این فقرای علمه است و در عالم نادر و نایاب و اسناد معتبر طاهری و باطنی
ار رسول صلی الله علیه وسلم بحضرت عوث الثعلبی رضی الله عنه رسیده و ارایشان بحضرت
میان جیو ، شعل آواری اسب که آرا در طریقه فورا سلطان الادکار گویند
ای یار آوار سه قسم است یکی از بهم خوردن دو جسم پیدا میشود چنانچه

نفس بشینند و از شروع این شعل با کمال کثرت بی صدیع و کلفت آنقدر که دم را نواند نگاهداشت ، نگاه دارد و وف گداشتن نفس انگشتی که بر پره جانب چپ است برداشته و نفس را با هستگی کشیده بتدریج الا الله را سردهد که در رود گداشتن ، نفس را مصرب مرسد

هم برین طریق هر قدر که تواند بعمل آورد و از اعمال این شعل بعضی نگاهداشت نفس را بجائی رسانیده اند که چهار بهر را چهار دم میگدراشد ، اما مرشد این فمیر حصرب آخوند ملا شاه سلمه الله تعالی و انعام بمرسه ای رسانیده بودند که بعد از ادای نماز عشا خمس میفرمودند و وف نماز نامداد ، خواهی شب دراز ، خواهی کوتاه ، نفس را می گداشتند ، نامدب بارده سال بدین مموال بود با اثر این شعل فتح عظمی روی داد و درهای دولت گشود . یکی از فواید این شعل آنست که حواب تمام و کمال دور میشود چنانچه سی سال است که حصرب آخوند سلمه الله حواب فرمودند و این شعل شریف که دور کننده زنگهای آئینه دل و صفا دهنده کدور آب و گل است از حصرب عوث الثقلین رضی الله عنه باین فمیر از روی بهیق رسیده و بام این شعل را حصرب عوب - الاعظم رحمه الله آورد و برد ، فرمودند و پیر دستگیر حصرب میان حیو قدس سره این قدر افزون که بعد از خمس کردن نفس ناگداشتن آن نفس ، لاله را گاه گاهی بر زبان دل صویری میگفته باشد که در حالی شمس ، حطراب روی میدهد و چون متوجه بگفتن الا الله شد روع حطراب میشود و از بوجه نمودن بحاجت دیگری بار می ماند و این شعل روع حطراب را میان حیو « زد و برد » نام نهاده اند چه هر که این اسم شریف را بردل ردگوی موصود برد ای یار چون در سلوک خطر و بسیار است حصرب میان حیو سدی چمد نهاده اند که راه حطراب از آن بسته گردد ، یکی از آن حمل ، آنست که مدکور شد دیگر آنکه شخصی را که خطر و بسیار از دل صویری سر میرده باشد ، باید که بوجه را از دل صویری که محل خطر است بر داشته بدل مدور بگمارد و چون این دل بیرنگ است خطر را در آ بجاراه بسبب و گنجایش خواهد بود و طریقی دیگر دور کردن خطر آنست که خطر را غیر نداند

ای یار چون شعل شریف خمس نفس بطریقی که بالا مذکور شد چند گاه بعمل

بیت

تو بگوش خوش گوش، نه و بگو و بشنو

که جهان پر است یکسر ر صدای بینوایش
آورده اند که موسی علیه السلام را افلاطون گفت، بوئی که میگوئی که پروردگار
من با من سخن میگوید و حال آنکه او مبره است از جهت، آنکه موسی علیه السلام فرمود
که من باین دعوی میکنم و از جمیع جهات آوار میشوم، مبره از انقطاع و ترکیب
حروف، افلاطون موسی را تصدیق کرد و بر سالت ایشان اقرار نمود
از پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم از کیمیت نزول وحی پرسیدند، آن حضرت
فرمودند که آواری آید مرا گاهی چون آوار حوش دیگ و گاهی مانند آوار ز سوره غسل
و گاهی مصور میشود و رشمهئی صورت مردی که حرف میرسد با من و گاهی صوبی
میشنوم همچو صاصله حرس، خواهی حافظ علیه الرحمه اشاره بهمین معنی فرموده اند

بیت

کس ندانست که مبر لکه دلدار کجاست
این پدر هست که ناگ حرسی می آید
مولانا عبدالرحمن حائ میفرماید

بیت

در و اقله که اوست دایم برسم
این من که رسد بگوش ناگ حرس
میانجی و قدس سره میفرماید که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گاهی بر شمر
سوار می بودند که این شعل علیه میکرد و مرمه رورمی آورد که هر دورا نوی شرخم
میشد و بر زمین میرسد

ای یار آنچه در بیان کیمیت نزول وحی مذکور شد مفهوم احادیث است که در
صحاح سه مستور است و اشاره صحیح است به سلطان الادکار، اما اشیاء را اربین آوار
حالتی روی میداد که آیات وحی و احکام الهی میتواستند معلوم نمود و اولیاء اربین
آوار حرف بی جهت و بی انقطاع حمیم و لذت و حد و دوق درمی یابند، چندانکه جمیع
اشغال و ادواق گذشته را بسبب این لذت میگردانند و در بحر این آوار فرو میروند و
نام و نشان ایشان پدید نمی آید حضرت میان حیومی فرمودند که عوب الملائین ر صی الله

ارحرکت دودست که بهم رسد آواز ظاهر گردد و ارحرکت يك دست صدائی ظاهر
شود واین را آوارمجدب و مرکب گویند

قسم دیگر آنکه بیحرکت دو حسم کثیف و بیحرکت لفظ ارمصر آتش و باد، از
درون اسباب ظاهر گردد این را آوار سبب و لطیف خوانند

قسم سوم آوار سبب بیحد که بیواسطه همیشه ظاهر باشد، این آوار پیوسته بر
يك هیچ بود و کم و زیاد شود، تبدیل در آن راه نیاند و بی جهت باشد اگرچه همه عالم
از این آوار مملو و پر است اما بحر اراهل دل کسی برین آوار مطلع نگردد و بشود
و این آوار پیش از آفرینش موجودات بود و هست و خواهد بود این آوار را بیحد و
مطلق نامند و هیچ شعل بالا برارین باشد چه هر شعل که هست با حیات شاعل صادر
میشود و چون شاعل لحظه آن را بر ماند منقطع میگردد مگر این شعل که بی اراده
شاعل بر طریقی دوام بی انقطاع و انفصال میسر گردد

از اکثر احادیث صحیحیه که در صحاح سته مسطور است ظاهر میشود که پیغمبر ما
صلی الله علیه و سلم قبل از بعثت و بعد از آن همیشه باین شعل متوجه بوده اند، اما هیچ
یکی از علماء سر این معنی را نیافته اند و پی باین نمرده ارخدیجه کبری رضی الله عنها
مروست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیش از بعثت باره طعام با خود بر میداشتند
و نه عار حری که عاری است در حوالی مکه معظمه، مشهور و معروف، میرفتند و در آن
عار بهمین شعل مشغولی میفرمودند تا از اثر این شعل صورت حسرتی بر آن حصر
صلی الله علیه و سلم ظاهر میشد و ابتدای وحی آن سرور این بود بعد از آن شد
آیه شد

ای یار چون خواهی که شعل سلطان الادکار را شروع نمائی و این شعل شریف
را دریابی باید که در شب یا روز بصحرائی که از برد مردم محفوظ باشد یا حجره ای که
آبجا آواز کسی برسد رفته متوجه بگوش خویش بشوی و درین توجه حمدان که
بوابی عور نمائی که بر آوار لطیف روی نماید و آن آوار رفته رفته چنان غالب گردد
که از جمیع جهات را فرو گیرد و هیچ جا و هیچ وقت نباشد که با توسود و آوازی که
ترا از تو بر می آرد فطره باشد از بحر آن آوازاها بر همین قیاس کن

فصل سوم در بیان عالم جبروت

و این عالم را لازم و عالم احدیت و تمکین و عالم بی‌نفس خوانند اگر چه بعضی از این طایفه این عالم را عالم اسماء و صفات گفته‌اند اما غلط کرده‌اند و بسیاری از این طایفه بحقیقت این عالم بر سیده‌اند و با فهمیده گذاشته، چه عالم اسماء و صفات اگر در مرتبه عالم است پس داخل ملکوت است و اگر در عالم حس ظاهر گشته داخل ناسوت است، بر هر مدیر عالم اسماء و صفات را عالم حمرب و گفتن درست باشد و ازین عالم غیر از سید طایفه استاد **ابوالقاسم حبیب** رضى الله تعالى عنه دیگری خبر نداده که فرموده تصوف آن است که ساعتی نشیمنی بی‌بیمار **شیخ الاسلام** گفت دای بی‌بیمار چه بود؟ یافت بی‌حستن و دیدار بی‌نگریستن، که بیمده در دیدار علت است، پس عالم حمرب آن باشد که هر چه در ناسوت و ملکوت است در آن عالم بنظر در بیاید و حالت محویت نوعی سرزند که آرام بر آرام و جمعیت بر جمعیت روی دهد، چنانچه عاقل و آگاه را از بودن در عالم ناسوت و ملکوت چاره نیست، از بودن در عالم حمرب هم چاره باشد عاقل در خواهی که هیچ از صور ناسوتی و ملکوتی نبیند، گوید چه بفرع و آرام خوابیده بودم که هیچ خوابی ندیدم، پس این عالم حمرب است و آگاه وقتی که بی‌بیمار نشینند چنانچه سید الطایفه آن اشاره فرموده است در بیداری هیچ‌صوری از ناسوت و ملکوت محاط او نگردد، در عالم حمرب است اما فرق میان عاقل و آگاه این است که او در خواب در عالم حمرب رود بی‌اختیار و این هر گاه که خواهد باختیار خود در خواب و بیداری در عالم حمرب تواند رفت و طریق نشستن در عالم حمرب این است که اعصاب را از حرکت باز داشته و هر دو چشم را پوشیده و دست راست را بر دست چپ گذاشته و دل خود را از جمیع نفوس ناسوتی و ملکوتی خالی ساخته بسکون و آرام نشینند و در صبر طاهری و باطنی اوفششی در بیاید، پس عالم حمرب را دریابد. کسی ازین طایفه الا ماشاء الله بر سر این عالم مطلع نگشته باشد

عنه فرمودید که پیغمبر ماصلی الله علیه وسلم شش سال در عار حری مشغول بسطان الاد کار بودند و من در آن عار مبر که دوازده سال باین شعل اشتغال نمودم و گشایشهای عظیم روی داده ، حصرت میان حیو فرمودید عجب دارم از حاجیان که این همه مسافت بعیده را قطع نموده بحج میروند و بر کاب آن مکان مبارک را در نمی یابند

ای یار حضرت میان حیو این شعل شریف را آن قدر عزیز میداشد که با کثری از یاران خود میفرمود و بعضی که میگفتند بایما و اشارت بود چنانچه بحصرت آخوند که فرمودید بعد از یکسال رویداد و حصرت آخوند که مرا فرمودید بعد از شش ماه میسر شد ، اما من بعضی را که گفتم در مدت سه روز یا چهار روز روی نمود بسبب آنکه ایشان با اشاره و کمایه میفرمودند و من تصریح میگویم و بی برده میمابیم

ای یار حو بر این آوار روی دهد باید که خوب نگاهداری و در حفظ آن کوشش بلیع نمائی ، آنکه ملکه شود چنانچه در صحرا و حجره روی میداد در بارها و حمیع حلالی روی دهد و هر گاه این شعل لطیف شریف استیلا نماید بر آوار دف و دهل و نغاره و آواری که ارایها هم سحت تر باشد غالب آید و حرا غالب نیاید که اصل او اسب و حمیع آوارها اریں بطهور آمده و اکثر یاران شاعل حصرت میان حیو که در بارها رفته می نشستند سب آن بود ، با معلوم کنند که آوار این شعل شریف بمر سه ای رسیده که بر حمیع آوارها غالب آمده یانه ۹

ای یار حو بر این شعل سلطان الاد کار روی داد ، مبارک گشت بر تو عالم لطاف و اطلاق بیک رنگ گرداند چه شعل لطیف بر الطیف سارد و در دریای لطاف و اطلاق بیرنگ گرداند و دریای حقیق اردل حوس زند که سرچشمه و حودیست و در آن وقت خود دریایی که هر صدائی و بدائی که هست اریں صدا بوجود آمده ، چنانچه هر جارنگ است از آن بیرنگ صورت هستی گرفته و چون او بی نهایت است صورت و رنگ او بیربی نهایت است ، همچنان صدا و بدای او بی نهایت است چنانچه هیچ چیز باو نمی ماند و هیچ آواری باین آوار نمی ماند .

و اگر خطر ه روی دهد آ را بیرعین دات دانی نا آنکه این سمب کمال پذیرد و استیلا گیرد ، چون بکمال برسد هر جا طر کئی خود را بینی و هر جا حوئی خود را یابی ، ز بهار که اورا بمحض نمره و بیرنگی و پاکی متصف بدانی که از سعادت شمشیه بی نصیب هائی و همچنین بمحض شمشیه موصوف بساری که از دولت تبریه بی بهره گردی ، پس پاکی و با پاکی و شمشیه و سربیه همه ارطهورات و نعمیات اوست ، اگر درّه از او جدا صورت کمی محروم میگرددی از نعمت نوحید و عرفان

ای یار دریای حقیقت چون بحر کب آمد موج و نقش در آن پیدا گشت و صد - هر از حباب و دایره چون آسمانها در زمین ها پدید آمد و این همه را از آن دریا حدائی باشد چه اگر نمشی و موحی را حواهی از دریا حدائی صورت سدد و در نام اگر چه هریک حداست اما در دات و حقیقت یکتاست

رباعی

نوحید بگویم از بهیمی دادا	موجود نمود هیچگاه غیر خدا
آنها که نومی بینی و میدانی غیر	دردان همه يك است و در نام جدا

فصل ششم

در بیان وحدت وجود

آن ناسته ، بیرنگ و بی صورت است و چون بسته شد ، گاه صورت یخ گیرد و گاه کسوف برف و راه در پوشد ، بطر کن که یخ و برف و راه همان آب سیط بیرنگ است یا نه ، و چون بگذارد همان آب خواهی نامید یا چیری دیگر ، پس هر که شناخته است و چشم حقیقت بین دارد جمیع مراتب و کیفیات را آب میداند

رباعی

دریاست وجود صرف دات و هاب	ارواح و نفوس همچو نقش اندر آب
بحری است که موج میزند اندر خود	که قطره که است موج گاهی است حباب
و آنکه نادان است در بند لباس و کیفیت	غیر بینی درمی ماند ، فرق عارف و جاهل همین

فصل چهارم در بیان عالم لاهوت

و این عالم را عالم هوّیّت و عالم ذات و عالم بیرنگ و عالم اطلاق و عالم بحث
خواهد و این عالم اصل عالم باسوت و ملکوت و حبروت و محیط است ایماها را، عالمهای
دیگر بمنزله جسم اند و این عالم حاکم آنها، همه در این آید و ازین بر آیند و این
بدان خود همیشه یکسان است و دروی تفاوت بدیدد و هو الاول والاخر والظاهر
و الباطن و هو کل شیء علیم محیط عوالم دیگر نسبت باین عالم چون امواج اند
نسبت بدربیا و در آب اند نسبت بافتاب و القاط اند نسبت بمعانی، پس ای یار هر گاه این
سعادت لایزال و وحید و دولت بیروال بحقیق که از آشنائی این عالم بهم رسد ترا رو بداد
ار هویت هوش دهی

فصل پنجم^(۲۲) در بیان هویت رب الارباب

هر گاه همه اوست تو کیستی؟ چاره ای عمر از این نیست که خود را بیر عین او
دانی و در بند پندار من و بومانی، امجاست حقیقت بوحید و جلّی ذاتی و فی الفکرم
افلا یبصرون، باید که ارباب دانستن خود ملاحظه نمائی و راه وهم و وسوسه بردل
نگشائی و عیبات را حجاب دای ندانی

رباعی

هر گر نکند آب حجاب اندر یح	با آنکه کند نقش حجاب اندر یح
حق بحر حقیقتست و کوین درو	چون یح بمیان آب و آب اندر یح

(۲۲) نا ای که دار اشکوه در این رساله (صحه پنجم سطر ۱۲) متذکر شده که [سای
این رساله بر چهار فصل است] دو فصل دیگر بر آن افزوده است

بیت

یار لیلی و ش من غیر من و مجنون بیست
شمع از دایره پرتو -ود بیرون بیست
ویر بر همین معنی بعضی اراکار اشاره کرده اند

بیت

ار کنار خویش می یابم دما دم بوی یار
زاں همین گیرم همیشه خویشتن را در کنار
ای یار هر که این سمت شریف را درسب کرد ، شرف شجاعت و حدود خویش
که اکسیر اعظم و کیمیای اکمراسب مشرف گشت ، ارسر گردانی بادیه علق و بادابی و
ریح حستجوی و وسوسه گفتگو فارغ شد

بیت

قطره قطره است تا بیدارد که از دریا خداسب
سده سده خویشتن را با میداند خداست

رباعی

ای آنکه خدای را بجوئی هر جا
این جسس تو همین بآن میماند
سو عین خدائی نه خدائی بخدا
چون باین مرته رسیدی آفتاب حمیت و وحدت طالع شد و اثر و هم و پندار تو مرتفع
گشت و حجاب طلعت برخاست ، اکمون

رباعی

ه- رجند نقاب در میان دارد یار
چون عینك سو بود نقاب رح یار
رویش خوش و خوب میماید بسیار
دربین حاد کر و داکر و مدکور یکی گشت
عینك نکند به پیش چشم تو عمار
صاحب لمعات و دس سره ارهمین
خبر میدهند

بیت

معشوق و عشق و عاشق هر سه یکی اسب اینجا
چون وصل در بکنجد هجران چه کار دارد

اسب، پس عرواں ریاده برین بیست که خود را شماحتی والا بوجود عین او بودی و همه اوست و محال است که غیر او موجود باشد
برای توضیح این مطلب مثل بسیار است چنانکه نقش و لفظ و معنی همه از وجود سیاهی ظاهر میشود، چنانچه بیج و برگ و شاخ و میوه همه از بنم برمی آرد، اما وجود این کثر مابع وحدت نه

رباعی

کرده ریگاری دوئی را باراح باید که کمی کچی خود را بوعلاج
واحد منکر شود از اعداد دریا منجری شود از امواج

لیکن بجهت اختصار بر منیالات مذکوره اقتصار افتاد
ای یار آنکه داب و آفتاب حقیقت و مرتبه بیرنگی که کمت کنزاً مخفی
از آن حرم میدهد چون بدوسی **فاحبیت** ظاهر شد و با احتفا بر افکند، تمامی داب
مفید گشت بلد و صل و مشاهده دیدار خویش، اکنون اگر طلب مطلق کمی بیایی
مکر در مفید، چنانچه پیش از ظهور گنج مخفی اگر مفید را حسی، نمی یافتی مگر در
مطلق، همیشه مطلق در مفید است و مفید با مطلق و تحقیق بدانکه فید حجاب اطلاق
بیست و بعین مابع داب نه، پس بر هر چه دسب نهاده شود بر عین داب بی حجاب
دست نهاده شده است و بر هر چه بطرافضاد حسن مطلق بی حجاب سطر در آمده است

فرد

نیست بیگانه کس درین عالم دست بر هر چه می‌هی خود بین

رباعی

گویم سخنی ز روی تحقیق و صواب گر مرد رهی قبول کن روی متاب
هر گر سود صفا بر داب حجاب کی نقش بر آب مابع است ارمس آب
ای یار شعل اخیر و نهایت کار در این سلسله شریعه خود را گرفته نشستن است،
با وجود بقیداد خود را عین بحث و هستی صرف دانستن و هر چه غیر خود سطر در آید
عین خود فهمیدن و بیج دوئی بر کنند و پرده‌های بعد و بیگانگی را بر افکندن و همه را
یکدات دیدن و خود بخود لد گرفتن

فهرست مندرجات « رساله حق نما »



صفحه

۱	سم الله الرحمن الرحيم (آغار سحر)
۵	فصل اول - در بیان عالم ناسوت
۶	فصل دوم - در بیان عالم ملکوت
۱۵	فصل سوم - در بیان عالم حسروت
۱۶	فصل چهارم - در بیان عالم لاهوت
۴	فصل پنجم - در بیان هویت رب الارباب
۱۷	فصل ششم - در بیان وحدت وجود

مرشد چون طالب صادق را باین مرسته رسانید و این دویعه را فرماید دیگر او را بخدا سپرد ، تعلیم و بعلم را گنجایش نماید که خدا را تعلیم نمودن حایر نبود ای یار چون دانستی که اصل کار چیست و دوری و مهجوری دلدار چیست همیشه حوس باش

رباعی

در هجر تو بوده اندوه و آرام
ار وصل تو روت هستی و پندارم
شادی آمد نصیب حاتم گردید
اکنون بن و جان خود بر احب دارم
وجود تو و خود کل گشت ، رنج و برسر و وهم و دوری و مهجوری از دل تو بر حاسب و از خوف عذاب و اندیشه نواب رسی ، بمحبت اندی پیوستی ، آنچه میخواهی بکن و بهر وصی که خواهی می یاس

بیت

پادشاهی را گداز ای دوست آگاهی گرین
حون ، آگاهی رسیدی هر چه میخواهی گرین
که بشار لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در شأن ارباب این حالت نازل گشته و مرده
انزل السکینه علی قلوبهم در حق ایشان بطهور پیوسته
ای یار بسیاری از آیات و احادیث و اقوال مشایخ سلف برین معنی دال است اگر ترا ذوق دریافت آن بمرسد از هر دره ای آفتاب حقیقت مشاهده خواهی نمود و چون این نسبت را بکمال رسانیدی در عین شدن تو و همی نمائی و تحقیق ارباطن تو خود بخود لذتی و امیبتی سر خواهد کشید که شاهد این یگانگی باشد ، از حرو را کل سازد و از قطره دریا و اردره آفتاب و ارنیست ، هست

رباعی

این رساله حق نما باشد تمام
در هزار و پنجه و شش شد تمام
هست ارقا درمداں ار قادری
آنچه ما گفتیم فافهم و السلام

مجمع البحرین

تألیف

محمد داراشکوه بن شاه جهان

بتصحیح و تحشیة

سید محمد رضا جلالی نائینی

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام آنکه او نامی ندارد بهر نامی که خواهی سر بر آرد
حمد موفور یگانه‌ای را که دو زلف کفر و اسلام که نقطه مقابل اند^(۱) بر چهره
زیبای بی مثل و بی نظیر^(۲) خویش ظاهر گردا بید و هیچ یکی را از آنها حجاب رح بیکوی
خود ساخته

کفر و اسلام در رهش پویان وحده لا شریک له گویان
در همه اوست طاهر و همه اروست جلوه گر ، اول اوست و آخر اوست و عبر او
موجود نه^(۳)

رباعی

همسایه و هم‌مشین و هم‌ره همه اوست در دل ق کدا و اطلس شه همه اوست
در ایمن خلق^(۴) و نه‌ایخانه جمع بالله همه اوست ثم بالله همه اوست
و درود با محدود بر مظهر اتم ، باعث ایجاد عالم ، حصر محمد صلی الله علیه و سلم و بر
آل کرام و بر اصحاب عظام او باد بعد جنس^(۵) میگوید فقیر بی حزن و اندوه
داراشکوه بن شاهجهان پادشاه^(۶) که بعد از دریافت حقیقت الحقایق و تحقیق رموز و
دقایق مذهب بر حق صوفیه و فائز گشتن باین عطیه عظمی در صد آن شد که در ک کمد مشرب
موحدان هند و محققان^(۷) این قوم و کاملان ایشان که بهایت ریاضت و ادراک و فهمیدگی
و غایت تصوف و خدایابی رسیده بودند مکرر صحبت داشت و گفتگوی نمود^(۸) ، حز
اختلاف لفظی در دریافت و شناخت حق تفاوتی ندید ، ازین جهت سخنان فریض را با

(۱) نقطه مقابل بهم اند (۲) و نظیر (۳) باشد (۴) فرق (۵) اما بعد میگوید

(۶) محمد داراشکوه (۷) و با بعضی از محققان (۸) صحبتها داشته و گفتگو بوده

برین دال است ، یعنی بودم من گمچی محفی^(۱) پس دوست داشتم که شناخته شوم پس بیافریدم^(۲) خلق را^(۳) وار عشق روح اعظم یعنی «جیو آتمان» پیدا شد که آرا حقیقت محمدی گوید و آن اشاره روح کلی آن سرور صلوه الله و سلامه علیه اسب و موحدان همد آن را «هرن گر بهه» و «اوستهات آتمان» نامند که اشاره بمرسیه احمال^(۴) اسب و بعد از آن عنصر باد است که آرا نفس الرحمن گویند وار آن نفس باد پیدا شد و حوآن آن نفس بجهت حس در حصر و خود که در هنگام محفی^(۵) برای ظهور دانش گرم بر آمد، ار باد آتش پیدا شد و خون در همان نفس صفت رحمانیت و ایحاد^(۶) بود سرد شد وار آتش آب پیدا شد

اما چون عنصر باد و آتش از عایت لطافت محسوس نیستند و آب نیست آن هر دو محسوس اسب ، بجهت محسوس بودن آن بعضی گفته اند که اول آب ظاهر شد^(۷) و بعد از آن عنصر خاک و این خاک بمزله کف آن آب است چون شر^(۸) که در زیر آن آس باشد و بجوس آید و کف کند

بیت

چه دانسم که این دریای بی پایان چمن باشد

بخارش آسمان گردد کف دریا رهس باشد^(۹)

و برعکس این در «قیامت کبری» که آرا بران اهل همد «مها پرئی» گویند اول فمای خاک خواهد شد و بعد از آن خاک را آب^(۱۰) فرو خواهد برد و آب را آتش خشک خواهد ساخت و آتش را باد فرو خواهد نشاند و باد به روح^(۱۱) اعظم در مها اکاس فرو خواهد پیوست^(۱۲)

«کل شیء هالک الا وجهه» یعنی همه چیز فانی خواهد شد مگر روی خدای

(۱) بهمان (۲) پس ظاهر کردم (۳) را برای شاحت خود (۴) اعطیبت

(۵) محفی (۶) ایحاد بود (۷) پیدا شد (۸) شیر

(۹) بعد از بیت بالا متن چاپی معطوط الحق این بیت را بر اصابه دارد :

دیگر

یک قطره چو بیه جو شیده گشت دریا کف کرد و کف زمین شد و درود او سماش

(۱۰) خواهد شد و آرا آب (۱۱) ناروح (۱۲) خواهد رفت

هم بطریق داده و بعضی ارسخنان که طالبان حق را دانستند آن ناگزیر و سودمند است فراهم آورده رساله ترتیب داده و چون مجمع^(۱) حمایت و معارف دو طایفه حشمتی بود لهذا به «مجمع المحرین» موسوم گردانید، بموجب قول اکابر که «التصوف هو الانصاف والتصوف ترك التكليف» پس هر که انصاف دارد و اراهل ادراك است درمی یابد که در تحقیق این مراتب چه عود یافته و یفنی که فهمیدگان صاحب ادراك، حظ وافر ازین رساله خواهند برد و کمد فهمان طرفین را بصیغه از فواید آن بخواند شد و این تحقیق را موافق کشف و ذوق خود برای اهل بیت خود نوشته ام و مرا باعوام هر دو قوم کاری نیست

خواجه احرار^(۲) قدس سرّه فرموده که «اگر دایم که کافری پر خطا رمرمه توحید بهنجار^(۳) می سراید مبروم و اروی میشوم و ممب دارمی شوم» و من الله التوفیق والاستعانه .

بیان عناصر

بدانکه عناصر پنج اند و ماده جمیع مخلوقات ناسوبی همی پنج اند اول عنصر اعظم که آرا اهل شرع عرش اکبر میگویند دوم باد - سوم آتش - چهارم آب و پنجم خاک و این را بریان اهل همد پانچ بهوت می نامند اکاس و بانئی و تیج و جل و پریهی ، و «اکاس» سه اند بهوت اکاس ، من اکاس و جداکاس .

آنچه محیط عناصر باشد آن را بهوت اکاس گویند و آنچه محیط موجودات است آنرا من اکاس نامند و آنچه در همه محیط و در همه جا باشد آنرا جداکاس خوانند و جداکاس و آن برحق^(۴) است یعنی حادث نیست و برحدوث و فناى آن آیه قرآنی و «بید» که کتاب آسمانی باشد دلالت نمیکند

ارچد اکاس اول جدی که بهم رسید «عشق» بود که آنرا بریان همدی^(۵) مایا گویند و اهل اسلام را^(۶) «کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق»

(۱) مجموعه (۲) چنانچه حواحه عمیدالله احرار (۳) بهیحاری

(۴) جداکاس برحق است (۵) موحدان همدی (۶) گویند و کنت کنزاً .

و این شعلی است مشترك در میان صوفیان^(۱) و موحدان هند که صوفیه این را شعل آواز^(۲) میگویند و موحدان هند^(۳) دهن می نامند

اما حواس باطن بر پنج اند: حس مشترك، متخیله، متفکره، حافظه و واهمه و نزد اهل هند چهارادبدهه و من و اهنکار و چت و مجموعه این چهار را چترانند کرن^(۴) گویند که بمنزل پنجم آنهاست چت يك عادت دارد که آنرا سرت پر کرت^(۵) گویند و این عادت بمنزل پای اوست که اگر آن معطع شود «چن» اردویدن نامند اول بده یعنی عمل و «بده» آنست که بجای خیرود و جاب شر برود^(۶) دوم من که عبارت اردل است و «من»^(۷) دو قوب دارد سنکپ بکپ یعنی هزیمت و فتح^(۸) سوم چت که پیک دل است و کار او دودین باشد هر سو و تمیز میان خیر و شر میکند. چهارم اهنکار یعنی سمت دهنده چیرها بخود و «اهنکار» صفت پر م اتمان است سبب مایا و «مایا» بر مان ایشان عشق است و «اهنکار» نیز سه قسم است ساتنگ و راجس و تامس.

اهنکار ساتنگ یعنی «گیان سروب» که مرتبه اعلی است آنست که «پر م اتمان» بگوید که هر چه هست همه منم و این مرتبه احاطه کلی میباشد^(۹) همه اشیاء را «الا انه بكل شیء محیط» یعنی دانا و آگاه باش بدرستی که اوست همه چیر را احاطه کننده. دیگر آنکه «هو الاول والاخر والظاهر والباطن» یعنی اوست اول و اوست آخر و اوست ظاهر و اوست باطن

اهنکار راجس، «مدهم» است که اوسط باشد و این آنست که بطر بر جیو آتمان داشته بگوید که داب من از بدن و عناصر منزه است و جسمانیت بمن نسبت ندارد، پس کمله شیء یعنی نیست مانند او چیری «فان الله غنی عن العالمین» یعنی خدای تعالی بی نیاز است از ظهور عالم

اهنکار تامس، «ادهم» است که ادبی باشد و این اودیا است یعنی مرتبه عبودیت حصرت وجود و ادنی بودن از جهت آنست که از نهایت تنزل و تفید و تعین، نادانی و جهل

(۱) صوفیه (۲) شعل باس اعماس (۳) وایشان در اصطلاح خود (۴) انتبه کرن
(۵) ست پر کرت (۶) طرف خیر رود و طرف شر برود (۷) آن (۸) عزیمت و مسح
(۹) است.

تعالی که « مها اکاس » باشد **کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام** یعنی همه آنچه که بروی زمین^(۱) بود فانی خواهد شد و باقی ماند روی پروردگار تو که صاحب جلال و اکرام است پس درین آیه^(۲) که برای فناء حمیع اشیاست مید وحه که رفته مراد « مها اکاس » است که آن وما پذیر نیست و الا میفرمودی « **کل شیء هالك الا هو** » یعنی همه چیز فانی خواهد شد مگر ذات او و فید رو برای **مها اکاس** باشد چه « مها اکاس » بمنزل بدن لطیف آن ذات مقدس است و حاك را بزبان هند^(۳) **دیوی** نامند که همه چیز ارو پیدا شده^(۴) و بار همه چیز درو فرو مبرود ، بموجب آیه کریمه « **منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى** » یعنی از خاک خلق کردیم شما را و در آن خاک خواهیم^(۵) مرد شما را و بیرون^(۶) می آریم شما را بار دیگر

بیان حواس

موافق اس پنج عناصر ، حواس پنج^(۷) اند که بران اهل هند آنها را^(۸) پنج اندری گویند **شامه** ، ذایقه ، باصره ، **سامهه** و لامسه که آنرا بران اهل هند **فهران** ، **رسم** . **چهچچه** ، **سروتر** و **توك** میگویند و محسوسات آنها **گند هه** ، **رس** ، **روپ** ، **سبد** و **سپرس** نامند و هر یکی از^(۹) حواس پنجگانه از جس یکی از این عناصر باشد و محسوس آن **شامه** محسوس است **نخاك** ، چه هیچ یکی از عناصر بوی ندارد **الاخاك** و احساس بوی **شامه** میکند و ذایقه محسوس است بآن چنانچه آب طاهر است در زبان و باصره محاسمت دارد بآتش چنانچه **درك رنگ**^(۱۰) بچشم است و بوارایت درو^(۱۱) طاهر است و لامسه را سبب است بآدچرا که سبب احساس ملموس است باداس و **سامهه** محسوس است بمعصر اعظم که **مها اکاس** باشد که سبب ادراك اصوات است و از راه سمع حقیف مها اکاس بر اهل دل هویدا^(۱۲) میشود و دیگری بر آن مطلع نیست

(۱) بر روی زمین (۲) درین دو آیه کریمه (۳) اهل هند (۴) شده است

(۵) بار حواهم (۶) و در آن حاك بیرون (۷) پنج عناصر پنج حواس اند (۸) آنها را

(۹) ازین (۱۰) رنگها (۱۱) در هندو (۱۲) طاهر

نفسی^(۱) که بالا میرود سو^(۲) میگوید و نفسی که بیرون^(۳) میآید من میماند یعنی «اومم» و صوفیه مسعولی این دو لفظ را «هو الله» میدانند که بالا رفتن نفس «هو» و در بیرون آمدن «الله» ظاهر می شود و این دو لفظ از هردی حیات جاری است (۴)

بیان صفات الله تعالی

الله تعالی را^(۵) نزد صوفیه دو صفت است حمل و حلال که جمیع آفرینش از تحت این دو صفت بیرون نیست و برد و فرای همد سه صفت اند که آنرا ترگن میگویند ست و روح و تم .

«ست» یعنی ایجاد و «روح» یعنی انفا و «تم» یعنی افما، و صوفیه صفت انفا را در ضمن صفت حمل دیده و اعتبار کرده اند چون هر یکی ازین سه صفت در یکدیگر مندرج اند و موکلان این سه صفت^(۶) را بر مهور نامند که برهما و بشن و مهیش باشند و بران صوفیه حمرئیل و میکائیل و اسرافیل گویند «برهما» موکل ایجاد است که حمرئیل باشد و «بشن» موکل افماست که میکائیل باشد و «مهیش» موکل انفاست که اسرافیل باشد و آب و باد و آتش نیز منسوب باین موکلانند آب بحمرئیل و آتش بمیکائیل و باد باسرافیل و این سه حیر در جمیع حانداران بر طاهر است

«برهما» که آب باشد، در بران، مطهر کلام الهی گشت و بطن ازین طاهر شد و «بشن» که آتش است، در چشم، روشنی و نور و سمائی از آن^(۷) طاهر شد و «مهیش» که باد است، در بینی، دو فحج صورت ازین طاهر شد که دو نفس باشد و چون آن منقطع گردد فانی شود

ترگن سه صفت حق باشد که ایجاد و انفا و افماست و مطهر این سه صفت هم «برهما» و «بشن» و «مهیش» اند که صفت آنها در جمیع مخلوقات طاهراند، اول پیدا^(۸)

(۱) و آن درون رفتن و بیرون آمدن دم را بدو لفظ تعبیر کرده اند نفسی

(۲) او (۳) درون (۴) جاریست و اوی جبر است .

(۵) من چاپی محفوظ الحق فاقد حمله «الله تعالی را» میباشد

(۶) و فرای همد این سه صفت را (۷) ارو (۸) اول مخلوق پیدا

و غفلت را بخود نسبت میکند و بطر بر هیئات محسوسه^(۱) خود نموده میگوید که من و بوار مرسته یکسانگی دور هستیم^(۲) **قل انما انا بشر مثلكم** یعنی بگو ای محمد حر^(۳) این نیست که منم آمده^(۴) مانند شما، چنانچه بشیعت^(۵) میگوید که چون حصر و خود حواس است که متعین شود، بمجرد این اراده «پریم آما» شد و چون این بعید ریاده شد «اهنکار» بهم رسید و چون بعید دیگر بر آن افروود «مهاات» که عمل کل باشد نام یافت و از **سنکپ و مهاات**، من یعنی قلب پیدا شد که آنرا بر کثرت نیز گویند و از «سنکپ من» **پنج گیان اندری** که شامه و لامسه و باصره و سامعه و دایفه باشند، ظهور آمد و از «سنکپ» و این **پنج گیان اندری** «اعضاء و احشاء»^(۶) بهم رسید و این مجموعه را بدن گویند

پس **پریم آما** که ابوالارواح باشد این همه^(۷) بقید اب را از خود پیدا کرده و خود را بآن بسته است^(۸) چنانچه^(۹) کرم پیله نارهای ابریشم از لعاب خود بر آورده خود را در آن بسته است، همچنان حصر و احب الو خود این همه فیود و همی را از خود بر آورده و خود را در او آورده است مثل بحم در حب که در حب را از خود بر آورده، خود در در حب در می آید و در مید ساحها و برگها و گلهها میشود که^(۱۰) پیش از ظهور این عالم در داب پنهان بود و الحال داب^(۱۱) او در عالم پنهان است

بیان شغل

شغل برد موحدان همد اگر چه اقسام است اما بهترین شغلها **اچیا** را میدانند و این شغلی است که در خواب و بیداری^(۱۲) بی فصد و اختیار^(۱۳) از جمیع دی هوس همیشه و هر آن صادر می گردد، چنانچه در آیه کریمه «**وان من شی الا یسبح بحمده** و لکن لا تفقهون تسبیحهم» اشاره بهمین است

(۱) حیات محسوسه (۲) می افتد (۳) که حر (۴) شری (۵) ششت (۶) اجسام (۷) ابوالارواح باشد (که ظهور اول او حقیقت محمدی و ثانی او روح القدس که حیرتیل امین باشد است) این همه (۸) گرد آید (۹) چنانکه (۱۰) میشود پس بدان و هوش دار که پیش (۱۱) ذات مقدس (۱۲) که چه در خواب و چه در بیداری (۱۳) بی اختیار

«سمان» در سیمه و ناف حرکت میکند
 «اودان» حرکت این از خلق است تا ام الدماغ و «بیان»^(۱) که طاهر و باطن
 - بن باد، بر است

بیان عوالم اربعه

عوالمی^(۲) که جمیع مخلوقات را با چارگدر بر آسب تصور^(۳) بعضی ارسوویه
 چهاراد ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت و بعضی پنج میکوید و عالم مثال
 اداحل میکسد و جمعی که عالم مثال را با ملکوت^(۴) یکی می انگارند چهار میکوید
 بقول فخرای همد اوستهات که عبارت ازین عوالم اربعه باشد چهاراد جبارت و
 پن و سکھوت و تریا .

«حاکم» مناسب است با سوب که عالم طاهر و عالم بیداری باشد، «سپن»
 موافق است به ملکوت که عالم ارواح و عالم خواب باشد «سکھوت» موافق است بجمروت
 که در آن نفوش هر دو عالم و نمیر «هن» و «تو» باشد حواء چشم واکرده بینی، حواء
 و شید و بسیاری از فخرای هر دو قوم برین عالم مطلع نیستند، چنانچه سید الطایفه
 ابوالقاسم^(۵) جنید بغدادی قدس الله سره حمر داده و^(۶) فرموده تصوف آن بود که
 ساعتی بشیننی بی بیمار

شیخ الاسلام گفت که بی بیمار چه بود، فرمود که «یافت بی حستن و دیدار بی
 نگریستن»، چه نیمده در دیدار علت است، پس ساعتی بی بیمار شستن همین است که
 نفوش عالم با سوب و ملکوت در آن ساعت بخاطر نگذرند و بیر آنچه مولانای روم
 قدس الله سره فرموده^(۷)

نظم

خواهی که بیانی يك لحظه مجویش
 خواهی که مدانی يك لحظه مدانش

(۱) ویا (۲) عوالم (۳) بطور (۴) تا عالم ملکوت
 (۵) استاد ابوالقاسم (۶) که (۷) فرموده اشاره به همین معنی است .

میشود باز بقدر موعود میماند و بارفانی میشود و «شکت» که قدر این سه صفت است آن را تردیوی گویند و از آن ترمورت که «برهما» و «شن» و «میش» باشند و این «تردیوی» این سه چیز برآمد که (۱) سرستی، پارتیتی و لچهمی میگویند. «سرستی» به ست گن (۲) و برهما (۳) و «پارتیتی» به تموگن و مهیش و «لچهمی» به رجگن (۴) و بشن تعلق دارد

بیان روح

روح دو قسم است. یکی روح و دیگر ابوالا روح که زبان فقرای هند این دو روح را آتما و پرم آتما گویند. دات (۵)، متعین و مفید گردد، چه لطافت و چه کثافت بجهت مجرد بودن در مرتبه لطافت او را روح و آتما گویند و در مرتبه کثافت جسد و سریر گویند و داتی که متعین به ازل گشت روح اعظم باشد که مرتبه (۶) احدیت دارد (۷) که جمیع ارواح در آن مندرج اند آن را «پرم آتما» و ابوالا روح گویند مثل آب و موج آب بمنزله بدن و روح و سریر و آتما است و مجموعه امواج از روی کلیت ابوالا روح و «پرم آتما» ماند و آب صرف بمنزله حصر و خود و سده و چتن است

بیان بادها

بادی که در بدن انسان حرکت میکند چون در پنج موضع میماند، پنج نام دارد پیران، اپان، سمان، اودان و بیان (۸). «پیران» حرکت آن از بینی است تا ناکشت پا و دم زدن خاصیت این باد است. «اپان» حرکت این از شستگاه تا بعضو مخصوص و این باد گردنای هم حلقه رده است و باعث حیات همان است

(۱) که آن را (۲) به رهوگن (۳) برهما تعلق دارد (۴) وستگی
(۵) گویند (چون) دات (۶) که نادات مجمع الصعاب مرتبه (۷) دارد و ذاتی
(۸) و بیان

که اوست صاحب سه صفت که ایجاد و انبعاث و افناست و فتحه و صمه و کسره که آن را **اکار**، **وکار**، **مکار** گویند، از همین طاهر شده و این^(۱) اسم را صورتی خاص است برد موحدان هند که باسم اعظم^(۲) مشابه تمام دارد و شان عمصر آب و آتش و خاک و باد و داب تحت زیر درین طاهر است

بیان نور

نور سه قسم است اگر بصورت^(۳) حلال طاهر شود یا برنگ آفتاب است، یا برنگ یاقوت، یا برنگ آتش، و اگر بصفت جمال طاهر شود یا برنگ ماه است، یا برنگ نقره، یا برنگ مروارید، یا برنگ آب، و نور داب که مبره است از صفات آرا حر اولیای خدا که حق سبحانه تعالی در حق ایشان فرموده **یهدی الله لنوره من یشاء** دیگری در نمی یابد یعنی هدایت میکند الله تعالی هر کرا میجواعد بصورت خود، و آن نور است که چون شخص در خواب رود^(۴) یا چشم پوشیده بشمید، به چشم بیند و به بگویند شود و به بران گویند و به به نمی بوید و به بالامسه احساس کند و حال آنکه در خواب^(۵) این همه کارها بیک چیز کند و مجناح اعضاء و حواس طاهری و روشنائی چراغ نباشد و با صره و سامعه و دایره و شامه و لامسه عن یکدیگر شوند و یک داب گردند، آرا نور داب گویند و آن نور خداست^(۶)

ایندوست فکر کن که چه گفتم که حای فراسب و فکر است و رسول خدا صلی الله علیه و سلم در تعریف اس فکر فرموده **تفکر ساعة خیر من عمل الثقلین**^(۷) یعنی این فکر است که ساعتی درین فکر بودن بهتر از عمل آدمی و پرست و نوری که از آیه کریمه **الله نور السموات والارض** یعنی الله تعالی نور آسمانها و زمین^(۸) است مفهوم میگردد، آرا فرای هند جون سروپ و سوا پرکاس و سپن پرکاس گویند، یعنی این نور همیشه خود بخود روشن است خواه عالم درو^(۹) نماید، خواه نماید چنانچه صوفیه نور را بصورت میگویند و ایشان بیز^(۱۰) بصورت تعبیر کرده اند و بر حتمه این آیه

(۱) مر این (۲) اعظم ما (۳) نصف (۴) شود (۵) حواس همیشه (۶) حل شاه

(۷) من عماده سه (۸) زمین ها (۹) در عالم (۱۰) اهل هند بیز

چون در بهاس جوئی دوری ر آشکارش
چون آشکار جوئی محجوبی ار بهاس

حون ر آشکار و پنهان بیرون شوی، برهال
پاها درار میکن خوش خست در اماس

و «ربا» موافق است به لاهوت که ذات محض باشد و محیط و شامل و جامع و عین این
هر سه عالم، اگر سر اسان از باسوت، ملکوت و از ملکوت به حمروت و از حمروت
بلاهور باشد این ترقی ازوست و اگر حصرت حقیق الحقایق که موحدان همد آن
اوس گویند از مرسته لاهوت برول فرماید و از حمروت و ملکوت بگذرد، سر را
متممی به عالم باسوت میشود و ایسکه صوفیه مراتب برول را بعضی چهار، بعضی پنج، و
داده اند اشاره بهمین معنی است

بیان آواز

آوار از همان نفس الرحمن است که بجهه^(۱) ایجاد بلفظ «کن» ظاهر شد
آن آواز را فمرای همد سرستی گویند و جمیع آوارها و صو بها و صداها از آن ناد
پیدا گشته

بیت

هر گجا بشنوی چو نغمه اوس که شنید این چنین صدای درار
و این آوار که ناد باشد رد موحدان همد برسه قسم است اول انا هت یعنی آوازی
همیشه بود و هست و خواهد بود و صوفیه این آوار را، آوار مطلق و سلطان الاذ
گویند که قدیم است و احساس «مها ناس» ازین است و این آوار را دریابند و
اکابر آگاه هر دو قوم دوم آهت یعنی آواری که از رذن حیزی بحیری بی ترکی
الفاظ پیدا شود سوم سمد که بترکیب الفاظ پیدا شود و آوار «سند» را به «سرست»
مناسبت است و از همین آوار اسم اعظم که میان اهل اسلام است و کلمه که فمرای
آرا پیدا مکنه گویند الف، واو، میم اول ظاهر شده^(۲) و معنی این اسم اعظم آنست

بیان رؤیت

رؤیت حدای تعالی را موحدان هند **ساجدها** کار گویند یعنی دیدن خدا بچشم سر بدانکه در دیدن حدای تعالی در دنیا و آخرت بچشم طاهر و باطن هیچ یکی از انبیاء علیه السلام و اولیای کامل و دس الله سره شکی و شمه‌ی ندارد و حمیع اهل کمال و کاملان و بیسایان هر ملت باین معنی ایمان دارند، چه اهل فرآن و چه اهل بید وجه اهل توراه و انجیل و ربور و ار باهمیدگان و نافضان^(۱) ملت خود بود هر که انکار رؤیت نماید، چه داب مقدسی که بر همه چیز قادر باشد، بر نمودن خود هم چرا قدرت نداشته باشد و این مسئله را علمای سب و جماعه^(۲) خوب پی برده گفته‌اند اما اگر داب بحت را گفته‌اند که بوان دیدن این محال است چه دات بحت و صرف و لطیف است متعین^(۳) نگردد و در پرده لطافت حلوه گر نشود، پس بتوان دید و چمن رؤیت محال باشد و آنچه گفته‌اند که در آخرت بوان دید و در دنیا بتوان دید اصلی ندارد چون محال قدر^(۴) در او هست هر طور و هر جا و هر گاه که خواهد قادر بر نمودن خود است و هر که اینجا بدید مشکل است که تواند در آنجا دید، چنانچه خود در آیه کریمه فرموده **وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ** یعنی هر که درین دنیا از دولت دیدار من محروم است در آخرت نیز محروم و بی بهره خواهد^(۵) ماند از نعمت جمال من، و مسکران رؤیت که حکمای معتزله و شیعه باشند درین مسئله خطای عظیم کرده‌اند، چرا که اگر می‌گفتند که دیدن داب بحت ممکن نیست بهر حال صوری داشت و چون اقسام^(۶) رؤیت را منکر شده‌اند این بهایت حطاست زیرا که اکثری از انبیاء مرسل و اولیاء اکمل خدا را بچشم طاهر دیده و کلام او^(۷) را بوسیله شنیده‌اند و هر گاه که ایشان شنیدن کلام حق را از همه جهت فایده‌دار دیدن را هم از همه جهت فایده‌دار^(۸) و چنانکه ایمان بخدا و ملائکه و کتابها و انبیاء و قیامت و فضا و

(۱) ناسیایان (۲) الجماعه (۳) دات بحت لطیف و بی تعین است و متعین نگردد.

(۴) زیرا که هر گاه کمال قدر (۵) محروم خواهد

(۶) ایشان جمیع اقسام (۷) با احرام او (۸) البته باشند

کریمه که «الله نور السموات والارض» چنان است که الله تعالی نور آسمانها وزمین است (۱)، مثل نوره که مشکوة فیها مصباح و مثل نور او ماند طاقچه اسب که در آن مصباح باشد، **المصباح فی زجاجة و آن چراغ در شیشه بود**، **الزجاجة کأنها کوكب دری و** شیشه گویا که ستاره درخشمده اسب که **یوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية** افروخته شده است از درخت مبارک ریتون که به شرفی اسب و به عربی و **یکادریتها یضی، ولولم تسمه نار** بر دیک اسب که روغن آن ریتون مبارک روشنی بخشد تا آنکه آس باو برسیده باشد و **نور علی نور** نور یس بر نور **یهدی الله نوره من یشاء** و راه میماید الله تعالی نور خود هر کرا که میخواهد

اما آنچه که **فعر و فمیده** این باشد که مراد از مشکوه که طای باشد عالم احسام اسب و مراد از مصباح که چراغ باشد نور داد اسب و مراد از شیشه روح است که ماند ستاره درخشمده است که از روشنی آن چراغ این شیشه هم ماند چراغ می نماید و «افروخته شده اسب آن چراغ» عبارت از نور وجود است و از «شجرة مبارک» داب حق سمحانه تعالی مراد است که ممره است از حباب شرفی و عربی و مراد از ریت روح اعظم اسب (۲)، یعنی آن ریت از غایب لطافت و صفا خود وجود روشن (۳) اسب و میماید باور و خمن بیست، چنانچه استاد **ابو کبر و اسطی** علیه الرحمه در تعریف روح میفرماید که روح در حلقه روح بر تنه ای روشن است که محتاج امس نار با سوب و شعاع بیست و ارعایت استعداد ذاتی بر دیک است که خود وجود روشن شود، و این نور ریت «نور علی نور» اسب یعنی از بهایب صفا و روشنی نور یس بر نور و باین روشنائی نمی بیند کسی او را تا او خود هدایب نکند نور و وحدت خود، پس مراد از مجموعه این آیه کریمه آنست که حق سمحانه تعالی نور داد خود در پرده های لطیف و نورانی طاهر اسب و هیچ ظلمی و حجابی در میان نیست و نور داد در پرده روح الارواح طاهر اسب و روح الارواح در پرده ارواح و ارواح در پرده احسام، همچنین چراغ آن ریت (۴) در پرده شیشه طاهر (۵) اسب و شیشه در پرده طاقچه و اینها اکتساب نور از نور داد می کنند لهذا روشنی بر روشنی افروده

(۱) رمی به است (۲) اعظم است که به ازلی و به ابدی اسب (۳) روشن و تابان

(۴) نور ریت (۵) تابان و طاهر

بیان اسماء الله تعالی

بدانکه اسماء الله تعالی بی بهاد است وارحد حصر بیرون ، داب مطلق و بحت و صرف و عیب الغیب و حصر و احب الوجود را بران و برای همد امن و ترغن و نربکار و نربجن و ست و چت گوید

اگر علم را باز ست دهد که اهل اسلام او را علیم میگویند ، و برای همد آرا چتی نامد و حق^(۱) را امنت گویند ، فادر را سمر تهه و سمیع را سروتا و بصیر را درشتا خواسد و اگر کلام را بآن داب مطلق سمست دهد نکتا^(۲) نامد و الله را اوم و هورا سه و ورشته را^(۳) دیوتا گوید ، و طهراتم را اوتار نامد و اوار ، آن باشد که و در الهی آنچه درو طاهر شود در هیچ^(۴) یکی از افراد نوع انسانی^(۵) در آتو فت طاهر نموده باشد^(۶) و وحی را که بر پیغمبر نازل شود اکس نانی نامد و «اکس نانی» بجهت آن گویند که پیغمبر صلی الله علیه و سام فرموده که صعب ترین اوقات بر من وقت وحی است که میشوم وحی را مانند آواز حرس یا مانند آوار رسور و حوس این آوار از «اکس» طاهر میشود «اکس نانی» میگویند ، و کتب آسمانی را بید گویند و حوان حیان را که پری باشد انچه را گویند و بدان آنها را که دیو و شیاطن اند راجهس گویند و آدمی را منکته و ولی را رکهی و سی را مهاسده نامد

بیان نبوت و ولایت

انبیاء بر سه قسم اند یکی آنکه خدا را دیده باشند بچشم ، خواه بچشم طاهر ، خواه بچشم باطن - دیگر آنکه آوار خدا شنیده باشند ، خواه آوار صرف ، خواه آوار مرکب از حروف کلمه - دیگر آنکه ورشته را دیده باشند یا آوار ورشته را شنیده باشند ؛ و سوم و ولایت بر سه قسم است یکی نبوت و ولایت بر بهی ، دوم نبوت و ولایت شمیعی ، سوم نبوت و ولایت جامع التشبیه و المنزیه

(۱) اسم الحق (۲) وکتا (۳) ورشته را بزبان ایشان
(۴) طاهر شود و ارواح او بطنر آید در هیچ (۵) نوع او (۶) طاهر شود

قدر و حیر و شر^(۱) و غیره فرض است، ایمان بر رؤیای هم فرض و لازم است و اختلافی که^(۲) علمای سب و حماعت کرده اند در معنی و لفظ این حدیث که عائشه صدیقه پرسید از حصر رسول که هل رأت ربك؟ یعنی آیا دیدی تو پروردگار خود را، فرمود نورائی اراده یعنی نوربست که می بینم او را - آنها این حدیث را نورائی رآه خوانده اند یعنی نوربست چگونه بینم او را، لیکن این دلیل ندادند پیغمبر صلی الله علیه و سلم نمیشود، اگر معنی اول گیریم اشاره بر رؤیت نام اوست در پرده نور و اگر چنین خوانده شود که نوربست چگونه بینم او را، اشاره بداد محبت و میرنگ است، این اختلاف عبارتی نیست بلکه اعجاز نبویست که در يك حدیث دو مسئله بیان توان کرد^(۳) و آیه کریمه وجوه یومئذ باضره الی ربها باطوره یعنی در آن روزی که روهاتر و باره حواعت بود و بیمده بسوی پروردگار خود، برهائی طاهر است برای رؤی^(۴) و آیه کریمه لاتدرکه الابصار وهو یدرك الابصار وهو اللطیف الخبیر، اشاره به میرنگی است یعنی نمی بیند بصرها او را^(۵) در مرئه اطلاق و میرنگی و او همه را می بیند و او در بهاب لطاف و میرنگی است و درین آیه کریمه اسم «هو» که واقع شده به ندادن دات محبت است

دیدن حدای تعالی بفتح قسم است قسم اول، در حواعت چشم دل دوم دیدن در بیداری چشم سر سوم در میان بیداری و حواعت که آن بیجودی خاص است چهارم در يك تعتن خاص بفتح دیدن يك دات واحد است در کمرات تعینات عوالم طاهر و باطن، و این چنین دید، حصر رسول در وقتیکه خود نمود در میان و رائی و مرئی یکی بود و خواب و بیداری و بیجودی او یکی نمود و چشم طاهر و باطن او یکی شده بود، مرئه کمال رؤی و کمال شهود و کمال عرفان^(۶) اینست و این را دنیا و آخرت در کار نیست و همه جا و همه وقت میسر است

(۱) و شر و حایهای مفرک (۲) که از نارسیدگان

(۳) مطالبیکه راجع «بروئ» داراشکوه در این رساله بیان نموده تا ویلات و تعبیرات

شخصی اوست

(۴) بروئیت پروردگار محل شانه (۵) بصرها در (۶) کمال رؤی

و نبوت جامع شامل تنزیه و شمیمه است ، خون هبوا الاول و الاخر و الظاهر و الباطن .

همچنین ولایت مخصوص است بکاملان این امت که حق تعالی در وصف ایشان فرموده کنتم خیر امة اخرجت للناس یعنی بهرین امتها^(۱) ایشانند که جمع کلمه شمیمه و سریه اند ؛ چنانچه در زمان پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم اراولاء ابو بکر و عمر و عثمان و علی و حسن و حسین و تسعة باقیه^(۲) و عشرة مبشره و اکابر مهاجر و انصار و اهل صوفیه بودند و از آن جمله در تابعین چون اویس قرنی و غیره و در زمان دیگر چون دوالون مصری و فضیل عیاض و معروف کرخی و ابراهیم ادهم و بشر حافی و سری السقطی و نایزید بسطامی و استاد ابوالقاسم جنید^(۳) و سهل - بن عبدالله التستری و ابوسعید خراز و رویم و ابوالحسن الموری و ابراهیم - خواص و ابو بکر شملی و ابو بکر واسطی و امثال ایشان و در زمان دیگر چون ابوسعید - ابوالخیر و شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری و شیخ احمد جام و محمد - معشوق طوسی و احمد عزالی و ابوالقاسم گرگانی و در زمان دیگر چون پیر من شیخ محیی الدین عبدالقادر جیلانی و ابومدین المغربي و شیخ محیی الدین ابن العربی و شیخ نجم الدین کبری و شیخ فرید الدین عطار و مولانا جلال الدین رومی و حضرت شمس تبریز و سید قاسم انوار و سید حسن و خواجه حافظ شیراز^(۴) و در زمان دیگر چون خواجه معین الدین چشتی و خواجه بهاء الدین نقشبندی و خواجه احرار و مولانا عبدالرحمن جامی و در زمان دیگر چون شیخ من جنید ثانی شاه مهر و استاد من میان باری و مرشد من ملاشاه و شاه محمد دلرنا و شیخ طیب - سرهندی^(۵) .

بیان برهماند

مراد از برهماند « کل » ، بقید^(۶) ظهور حصرت واجب الوجود^(۷) است بصورت کره مدور و چون او را هیچ طرف میل و علق نسبت و نسبت او با همه برابر است

(۱) اممیان (۲) تسعة باقیه (۳) حمیدی

(۴) متن چاپی محفوظ الحق اسامی شمس تبریز و سید قاسم انوار و سید حسن و خواجه حافظ انوار (۵) مولانا لال به اگر (۶) و بقید (۷) حصرت وجود

نبوت^(۱) تشریعی چون نبوت حضرت یوح علیه السلام که خدا را به تمیزه دید و دعوت کرد و ائت محبت بریه ایمان نیاورد مگر فلیلی و همه در بحر فاعرق شد. بد چون زاهدان زمان ما که بتنریه خدا مریدان را خواست و هیچکس از آن مریدان عارف نشود^(۲) و در راه سلوک و طریقت ، فاع و هلاک گردد و بخدا برسد

دوم - نبوت شمیعی: چون نبوت موسی اسب علیه السلام که خدا را^(۳) در آتش درخت دید و از امر سخن^(۴) شنید و امتی اکثر^(۵) ارتقلید موسی در تمشه افتاده گوساله پرست شد و عصیان ورزید و امرور بعضی از مملدان زمان ما ، آنا که محص تعلید کاملان پیشه کرده اند و برین زندگانی کنند از مزیه دور افتاده در شمه فرو رفته و بدیدن صورتهای خوب و مرعوب در لهو و لعب گرفتار اند و پیروی ایشان شاید

نظم

هر صورت دلکش که سرا روی نبوت

خواهد و لك از چشم بواش رود رسود

رو دل نكسی ده كه در اطوار وجود

بوده است همان با بو و هم خواهد بود^(۶)

سوم - نبوت جامع التمریه و التمشیه یعنی جمع کمدۀ بریه و تمشیه و آن نبوت کامل محمدیست^(۷) که مطلق و مفید ، رنگ و بیرنگ و نردیک و دور را یکجا کرده و اشاره باین مرسته است درین آیه کریمه که **لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر** یعنی نیست مثل او چیزی و این اشاره بمرسته بریه است و شوای و بینای اشاره بتمشیه بود و این مرسته بلند و اعلی مرسته جامعیت و خامیت^(۸) است که مخصوص بدان آن سرور است ، پس رسول ما همه عالم را از شرق تا غرب فرو گرفته ، و نبوت تشریعی محروم است از نبوت تشمیعی ، و نبوت تشمیعی عاریست از نبوت تشریعی ،

(۱) اول نبوت (۲) عارف نشود و ارقول آنها یعنی مرد (۳) که خود خدا را

(۴) سخن حق (۵) و اکثر امت (۶) بوده است و همیشه با توحواهد بود .

(۷) نبوت محمدی صلی الله علیه و سلم

(۸) خامیت

بیان قسمت زمین

ربع مسکون را حکما بهت طبعه قسمت کرده اند و هفت اقلیم میگویند و اهل هند آن را سبت دیپ مینامند و این هفت طبعه زمین را بر روی هم^(۱) مثل پوست پیاز میدادند بلکه مثل^(۲) پایه های نردبان تصور میکردند و آنها را جنوب دیپ و بلکه دیپ و کشور دیپ و سکتمل دیپ و سگودیپ و دیو کر دیپ میخوانند^(۳) و هفت کوه را که اهل هند آنها را سبت کلاچل گویند بر گرد هر زمینی کوهی را محیط میدادند و نامهای این هفت کوهها را چنین مینامند^(۴) اول سمیر و ، دوم سموت ، سوم همکوت ، چهارم همون ، پنجم مکده ، ششم پار جاتر ، هفتم کیلاس . جماعه در آیه کریمه و جعلنا الجبال (۵) او نادا واقع است یعنی گردایدیم کوهها را میخهای زمین و بر گرد هر یکی از آن هفت کوه ، هفت دریایند که محیط هر کوه اند و آنها را سبت سمندر می گویند و نامهای این هفت دریا این اند اول لور سمندر یعنی دریای شور ، دوم آنچه رس سمندر یعنی دریای آب بیشکر ، سوم سرا سمندر یعنی دریای شراب ، چهارم گهرت سمندر یعنی دریای روغن ردد ، پنجم دده سمندر یعنی دریای حمراب ، ششم کهیر سمندر یعنی دریای شیرین^(۶) هفتم سوادجل یعنی دریای آب رلال ، و بودن دریا بعد هفت ارین آیه معلوم میشود و لوان مافی الارض من شجره اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابجر ما نفدت کلمات الله یعنی بدرستی که اردر حنن که در زمین اند قلمها شود و آن هفت دریا^(۷) سیاهی شوند ، تمام میشود کلمات خدا یعنی مقدرات خدا و در هر زمینی و کوهی و دریائی اقسام مخلوقات هستند ، و زمین و کوه و دریا که فوق همه زمینها و کوهها و دریاها است ، بطور محققان هند آن را سرگم حواسد که بهشت و جنت باشد و زمین و دریا که بخت همه زمینها و کوهها و دریاهاست آن را فرک گویند که عمارت از دورج است و جهم و تحقیق موحدان هند است که بهشت و دورج از همین عالم که آن را بر همانند گویند خارج نیست ، و این هفت آسمان را که

(۱) بر روی زمین هم (۲) مراتب مثل (۳) میکند و هفت کوه را

(۴) و نام کوهها اینست (۵) کریمه و الجبال (۶) شیر (۷) دریاها

و همه پیدایش و مایش در میان این است لهذا موحدان هند این را «برهماند» گویند

بیان جهات

موحدان اسلام هریک از مشرق و مغرب و شمال و جنوب و فوق و تحت را جهتی اعتبار نموده شش جهت گفته اند و موحدان هند جهات را ده میگویند یعنی مابین مشرق و مغرب و شمال و جنوب را بزرجه‌ای اعتبار نموده ده دشا می نامند

بیان آسمانها

آسمانها که آن را **انگن** میگویند بطور اهل هند هشت است، هفت از آن مفر هفت کواکب سیاره است که زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باشند و بریان اهل هند این هفت ستاره را هفت **نچهتر** یعنی **سنیچر** و **برسپت** و **منگل** و **سورج** و **سکر** و **نده** و **چندراماس** میگویند و آسمانی که جمیع نواست در آن اند، آن را **هشتم میداند** و همین آسمان را حکماء **واک هشتم** و **فلک نواست** میگویند که بریان اهل شرع **کرسی** است و **وسع کرسیه السموات والارض** یعنی آسمانها و زمین^(۱) در کرسی میگریند و بهم که آنرا **مهااکاس** میگویند، داخل آسمانها نکرده اند، جهت آنکه آن محیط همه است و کرسی و آسمانها و زمین را احاطه کرده است

بیان زمین

زمین برد اهل هند هفت طمعه است که آنرا **سپت پاتال**^(۲) میگویند و هر طمعه این يك نام دارد **اتل**، **نقل**، **سونل**، **تلاتل**، **مهااتل**، **رساتل** و **پاتال**. بنظر^(۳) اهل اسلام بزرزمین هفت طمعه^(۴) است بموجب آیه **کریمه الله الدی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن** یعنی الله تعالی آن حدائی است که خلق گرداید هفت آسمانها را و از زمین هم مانند آن آسمانها

(۱) زمین ها (۲) سپت تال (۳) بطور (۴) هفت است

کریمه نایب شده و رضوان من الله اکبر ذلك هو الفوز العظيم یعنی الله تعالی را بهشتی است بزرگتر از بهشتها که اهل همد آن را بیکخته گویند و این برگزین رستگاریست بطور موحدان همد

بیان قیامت

بطور موحدان همد اینست که بعد از بودن در دورح و بهشت چون مدبهای طویل بگذرد مها پرلی شود که عمارت قیامت کمری است که از آیه کریمه فـاذا جاء الطاءة الکبری یعنی وقتی که بیاید قیامت کمری معلوم (۱) میشود و ازین آیه بیر معلوم میشود و یفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله یعنی و قبیکه دمیده میشود در صور (۲) پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین است (۳) مگر شخصی را که خواسته باشد خدای تعالی از بیهوش شدن نگاهدارد و آن جماعت عارفان باشد که محفوظ اند از بیهوشی و بیهوشی، هم در دنیا و هم در آخرت، و بعد از برطرف شدن آسمانها و زمینها و فانی شدن دورحها و بهشتها و تمام شدن مدت عمر برهماوند و بودن «برهماوند» اهل بهشت و دورح را مکت خواهد شد یعنی هر دو در حصر دات مسهلک و محوشوند، بموجب این آیه کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذو الجلال و الاکرام .

بیان مکت

مکت عبارت از استهلاک و محوش شدن نعمات باشد در حصر دات که از آیه کریمه و رضوان من الله اکبر ذلك هو الفوز العظيم ظهور میکند (۴)، و داخل شدن در رضوان اکبر که فردوس اعلی باشد رستگاری برگ است که «مکت» باشد و مکت بر سه قسم است اول جیون مکت یعنی رستگاری در ریگانی و جیون مکت سرد ایشان آنست که در ایام حیات خود بدولت عرفان و شناسائی حق تعالی رستگار و خلاص باشد و در همین جهان همه چیز را یکی ببیند و یکی داند و اعمال و افعال و حرکات و

(۱) مفهوم (۲) دمیده میشود صور (۳) رمیهاست (۴) ظاهر میشود

مقراین هفت ستاره اند، میگویند که برگرد بهشت می گردند نه بر بالای بهشت و سرف
بهشت را من اکس میداند که عرش باشد و زمین بهشت را کرسی.

بیان عالم برزخ

پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده من مات فقد قام قیامته یعنی شخصی که مرد
پس سحقی که فایم شد قیامت او و بعد از موت انما که روح باشد از بدن عنصری
معارفت نموده بی تحلیل زمان بدن مکه که آنرا سوچهم سریر گویند درمیآید و آن
بدن لطیف است که از عمل صورت گرفته باشد، عمل بیک را صورت بیک و عمل بد را
صورت بد - و بعد از سؤال و جواب بی درنگ و بی توقف اهل بهشت را بهشت و اهل
دورح را بدورح میسرن، موافق این آیه کریمه فاما الذین شقوا ففی النار لهم
فیها زفر و شهیق خالدین فیها مادامت السموات و الارض الا ما شاء ربك ان
ربك فعال لما یرید و اما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها مادامت
السموات و الارض الا ما شاء ربك عطاء غیر محدود یعنی آنانکه بد رحمت
شده اند در آتش اند، مرایشان را در آتش فریاد و ناله و زاری جاودان باشد در آن آتش
با همگانی که آسمانها و زمینهاست مگر آنچه خواهد پروردگار - و بدرسبیکه
پروردگار او کمده است هر چیزی را که خواهد و آنانکه بیک رحمت در بهشت اند
همیشه با همگانی که باشند آسمانها و زمینها مگر با وقتیکه خواهد پروردگار تو که
آنها را از آنجا برآرد و بخشش او بی نهایت است، بر آوردن از آنجا (۱) آن باشد که
پیش از برطرف شدن آسمانها و زمینها اگر خواهد از دورح بر آورده بهشت برد

و این مسعود رضی الله عنه در تفسیر این آیه فرموده که لآئین علی جهنم زمان
لیس فیها احد و ذلك بعد ما یسکون فیها احقا بایعنی میآید بر دورح زمانی که
باشد هیچکس از ور حیان در آن بعد از آنکه مدت طویل در آن مانده باشد و بر آوردن
اهل بهشت را از بهشت آن باشد که پیش از برطرف شدن آسمانها و زمینها اگر خدای
خواهد ایشان را در فردوس اعلی درآرد که عطای او بی نهایت است و نیز از این آیه

بشت پای «مهاپرس» اسب، و شیاطین انگشتهای پای «مهاپرس» اند و جابوران یابان ناخنهای^(۱) پای «مهاپرس» اند، **مها تِل** که طمغه پنجم زمین است شتالمک «مهاپرس» است، **تلاتل** که طمغه چهارم زمین بود ساق «مهاپرس» است، **سوتل** که طمغه سوم باشد زاوی «مهاپرس» است، **بتل** که طمغه دوم زمین است ران «مهاپرس» است، **اتل** که طمغه اول زمین است عضو مخصوص «مهاپرس» است، **کال** یعنی رمانه، رفتار «مهاپرس» است، **پرجات دیوتا** که باعث نوالد و تناسل^(۲) است علامت مردی و ووب رجولیت «مهاپرس» است، **ماران بطغه** «مهاپرس» اسب، **بهولوك** یعنی از زمین تا آسمان پائین ناف «مهاپرس» است، سه کوه جنوبی دست راست «مهاپرس» است و سه کوه شمالی دست چپ «مهاپرس» اسب و **سمیر پرت** سرین «مهاپرس» اسب، روشنی صبح صادق رنگ سفید حامه چادر «مهاپرس» است^(۳) و ووب شام که رنگ سرخ^(۴) دارد پارچه سترعورت «مهاپرس» است^(۵)

سمندر یعنی **بحر محیط** ناف^(۶) «مهاپرس» است و **بدوائل آتشی**^(۷) اسب که آب هفت دریا را حالا هم جذب می کند و طغیان شدن میدهد و در قیامت کبری تمام آب را خشك خواهد کرد و این حرارت و گرمی معده «مهاپرس» است و دریا های دیگر رگهای «مهاپرس» اسب و چنانکه همه رگها ناف میرسد همه دریا ها بسمندر متصل^(۸) میگردد، **گنگا و جمنا و سرستی** شهرک «مهاپرس» است **ایکلا**، **جمفان** **ایکلا**، **جمونا**، **سکهما**، **سرستی بهولوك** که بالای «بهولوك» است و **دیوتهای گندهرپ** آجا میباشند و آواز از آنجا بر میخیزد شکم «مهاپرس» است، آتش قیامت صغری اشتیای حاضری «مهاپرس» اسب، و خشك شدن آبها در قیامت صغری تشنگی^(۹) «مهاپرس» است، **سُرگ لوك** که بالای **بهولوك** اسب و طمغه ایست از طبقات بهشت سینه «مهاپرس» است که همیشه شادی و خوشحالی و آرام

(۱) و جابوران سواری شیطان ناحیهای (۲) تناسل تمام عالم

(۳) روشنی صبح کادب تار معزی حامه مهاپرس است که (الکریاء رانمی) اشاره

آن میکند (۴) رنگ شفق (۵) است که (العطمه اراری) کسایه آن میکند

(۶) حلقه و عی ناف (۷) مکان آتشی (۸) منتهی (۹) و آب خوردن

سککات و بیک و بد را سبب بخود و بعین نکند و خود را با جمیع اشیاء موجوده عین حق شناسد و در همه مراتب حق را حلوه گر داند و تمام بر همانند را که صوفیان کرام آن را «عالم کبری» گفته اند و صورت کلیت خداسب بمنزل بدن جسمانی خدا گرداند

عنصر اعظم که **مها اکاس** باشد بمنزل **سوچه**م سریر یعنی بدن لطیف خدا، و داب خدا بمنزل روح آن بدن^(۱) یک شخص معین دایسته اردره و جسمی^(۲) باعالم طاهر و باطن سوای داب آن یگانه بی همتا نمیند و نداید، چنانکه یک انسان که او را «عالم صغیر» گفته اند باختلاف اعضاء و احشای مختلفه متکثره یک فرد^(۳) است و بکثرت اعضاء^(۴) متعدد نیست، آن داب واحد را نیز بکثرت تعینات متعدد شناسد

بیت

چهاں یکسر چه ارواح و چه احسام

بود شخصی معین عالمش نام

بس حق سجانه تعالی را روح و حان این شخص معین داند که از هیچ سرموی جدا نیست، چنانچه شیخ **عبدالرب حموی** فرماید

رباعی

حق حان جهانست و جهان جمله بدن

ارواح و ملائک و حواس این همه تن

اولاک و عناصر و موالید، اعضاء

و وحید همین است و دگر شیوه و فن

و همچنین موحدان هند مثل **بیاس** و غیره تمام بر همانند را که عالم کبیر است شخص واحد دایسته عضوهای بدن او را چنین بیان نموده اند، بجهت آنکه صوفی صافی در هر وقت بر هر چه نظر کند نداند که بر فلاں عضو **مها پرس** نظر^(۵) داشته، پائال که طمعه هفتم زمین باشد کف پای «مها پرس» است، و سائل که طمعه ششم زمین باشد

(۱) و آنرا (۲) دره تا نکوه (۳) باختلاف عضوهای مختلفه متکثره یک فرد

(۴) اعضاء دات او (۵) که اینجا عبارت ادرات حق سجانه تعالی است نظر

در عالم است لب پائین «مهاپرس» است، شرم و حیا لب بالای «مهاپرس» است، سینه یعنی محبت و الفت بن دندانهای «مهاپرس» است و خورش همه عالم خوراک «مهاپرس» است، عنصر آب کام و دهن «مهاپرس» است، عنصر آتش زبان «مهاپرس» است، سر سقی قوب ناطقه «مهاپرس» و چهار (۱) بید یعنی چهار (۲) کتاب، صدق و راستی گفتار «مهاپرس» است، **هایا** یعنی عشق که باعث ایجاد عالم است، حمده و خوش طبعی «مهاپرس» است و هشت جهت عالم هر دو گوش «مهاپرس» است، **اشنی کمار** که دو فرشته در کمال حسن اند هر دو پره بینی «مهاپرس» اند، **گمدهه تن مائر** یعنی عنصر خاك قوت شامه «مهاپرس» است، عنصر باد نفس زدن «مهاپرس»، **میان جن لوك و تپ لوك** که طمعه پیجم و ششم بهشت است و از نور داب پر است نصف جنوبی آن چشم راست و نصف شمالی آن چشم چپ «مهاپرس» است و اصل نور که آنرا آفتاب ارلی گویند فوب بیائی «مهاپرس» است، تمام آفرینش نگاه لطف «مهاپرس» است، روز و شب عالم چشم برهم زدن «مهاپرس» است، مقرر نام فرشته‌ای که موکل دوستی و محبت است و **توستا** نام فرشته‌ای که موکل مهر و عصب است هر دو ابروی «مهاپرس» است، **پت لوك** که بالای **جن لوك** است پیشانی «مهاپرس» است و **ست لوك** (۳) که بالای همه لوکهاست کاسه سر «مهاپرس» است، آیات و وحید و کتاب الله ام الدماغ «مهاپرس» است، ابرهای سیاه که باران **مهاپرلی** دارد موی سر «مهاپرس» است و نباتات همه کوهها موی بدن «مهاپرس» است، **پچهمی** که دولت و خوبی عالم است حسن «مهاپرس» است، آفتاب درخشان صفای بدن «مهاپرس» است، **بهوت اکاس** مسامع بدن «مهاپرس» است، **چداکاس** روح بدن «مهاپرس» است، صورت هر فرد انسان حائه «مهاپرس» است، اسنان کامل خلوتخانه و محل حاص «مهاپرس» است، جمابه بهر مود به داود علیه السلام که ای داود برای من خانه‌ای بساز، گفت تو پاکی و مبره ارخانه (۴)، فرمود خانه من توئی، دل را از غیر خالی دار (۵) و هر چه درین برهماند برسمیل تفصیل است در اسنان که نسخه عالم که راست بطریق اجمال همه موجود است، کسیکه چنین داند و بیند اورا **سب جیون مکت و در حی اوست آیه کریمه فرحین**

دروست و حمیع ستاره ها اراقسام حواهر «مهاپرس» است ، بخشش پیش ازسؤال که خود و فصل است پستان راست و بخشش بعد ازسؤال که عطاس پستان چپ «مهاپرس» است و اعدال که رجوگن و ستوگی و تموگن باشند و آن را پرکرت گویند دل «مهاپرس» است و چنانکه «کمول» سه رنگ دارد سفید و سرخ و بنفش ، دل هم که بصورت «کمول» است سه صفت دارد و این از سه رنگ ظهور است که برهما و بشن و مهیش باشد ، برهما که من هم نام دارد ، حرکت و اراده دل «مهاپرس» است بشن رحم و مهر «مهاپرس» است ، مهیش قهر و عصب «مهاپرس» است ، ماه تسم و خوشحالی «مهاپرس» است که حرارت الم و اندوه را برطرف میسازد (۱) کوه قاف که سمیر (۲) خوانند استخوان میان پشت «مهاپرس» است و کوههای دسب راست و چپ سمیر (۳) استخوان ورعها یعنی پسلی های «مهاپرس» است ، از حمله هشت ورشته کوکپال اند (۴) و اندر که سردار آنها است و کمال قدرت دارد و بخشیدن و ناریدن و بخشیدن و ناریدن متعلق باوس هر دو دسب «مهاپرس» اند ، دسب راست بخشش و نازش و دست چپ امساك بخشش «مهاپرس» است ، امچه را که حوران بهشت اند خطوط کف دسب «مهاپرس» است و ورشته ها که آن را چچه می نامند ناحیه های دست «مهاپرس» است (۵) و جم ورشته ناروی «مهاپرس» است و لوکپال ورشته دست چپ «مهاپرس» است ، کپیر ورشته را نوی پای «مهاپرس» ، کاپ برچه که طوبی باشد اعضای «مهاپرس» است فط جیوبی کتف راست و فط شمالی کتف چپ «مهاپرس» است و برن نام ورشته لوکپال که موکل آب است و در سمت معرب میباشد مهره گردن «مهاپرس» است ، اناخت که سلطان الادکار است آوار (۶) «مهاپرس» است ، مهر لوک که بالای سر گ لوک است گلو و گردن «مهاپرس» است ، جن لوک که بالای «مهر- لوک» است روی مبارک «مهاپرس» است ، حواش عالم ریح «مهاپرس» است ، طمع که

(۱) میسارد و شب کمان مهاپرس است (۲) کوه سمیر بر استخوان (۳) سمیر

(۴) و هشت ورشته که کوتوال اند

(۵) سه ورشته لوکپال دسب راست مهاپرس است (از سد دست تا ابع اگی) نام

ورشته وحم (۶) آوار ناریک

بیان روز و شب

الوهیت ظهور و بطون - بطور موحداں ہمد عمر برہما کہ حمرئیل باشد و فناء برہما ند و تمامی روز طہور کہ روز الوہیت باشد ، ہژدہ انج سال دنیا است کہ ہر انجی ہر ار سال دنیا باشد ، بموجب این دو آیہ کریمہ و ان یوماً عند ربک کالف سنۃ مما تعدون یعنی بدستیکہ روزی اسب نزد پروردگار تو مانند ہزار سال کہ می شمارند اہل دنیا و آیہ کریمۃ تعرج الملائکۃ و الروح الیہ فی یوم کان مقداره خمسين الف سنۃ یعنی راجع میشود بسوی پروردگار خود فرشتگان و روح کہ عارب از جبرئیل و برہما است در روزی کہ مقدار آن روز پنجاہ ہزار سال و ہر روز ازین پنجاہ ہزار سال ہر ار سال متعارف^(۱) است کہ در آیہ اول بآن تصریح شدہ است^(۲) پس مدت عمر حمرئیل و مدت عمر روز و عمر تمامی عالم کہ برہماند باشد حساب میکنیم ، ہژدہ انج^(۳) سال دنیا باشد و ہر انجی ہر ار سال باشد بی کم و کاست^(۴) مطابق حساب موحداں ہمد ، و بدانکہ خصوصیت عدد^(۵) ہژدہ برای ایستیکہ ہر اب اعداد نزد ایشان منحصر در ہژدہ است و قیامتہای صغری کہ درین میان گذشتہ اند و خواهند گذشت آن قیامتہا را کھندہ پرلی میگویند مثل طوفان آب یا طوفان آتش یا طوفان باد و چون این مدت تمام گردد این روز شام شود و قیامت کبری خواهد شد کہ آن را مہا پرلی گویند و حکم^(۶) این دو آیات کریمہ یوم تبدل الارض غیر الارض یعنی روزی کہ بدل کردہ شود زمین را بعد زمین و یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب یعنی روزیکہ پیچیم آسمان را مانند کاعد برای کتابت ، و بعد از قیامت کبری در شب بطون کہ در برابر روز طہور است و استہلاک جميع تعینات در حصر دات خواهد شد نیز ہژدہ سال انج دنیا است - اوستہاتم کہ عارب از سکھویت و حمر و است ، مدت این «سکھویت» حضرب داب است کہ او را فراغ است از ایجاد

(۱) ہر ار ہر ار سال متعارف (۲) شدہ (۳) ہیجده انج (۴) بی کم و زیاد

(۵) اعداد ہژدہ ، بردایشان منحصر بر ہشت و دہ است و از این بالاتر مرتبہ شمار قرار ندادہ اند

(۶) بحکم

بما آتھم اللہ من فضلہ یعنی حوشحال اند آن جماعت بآچہ دادہ است ایشان را خدای تعالیٰ از فضل خود .

دوم سرب مکت یعنی رستگاری همه و آن استہلاک درداب است و آن شامل همه موحودات است و بعد از قیامت کبری و فای آسمان و زمین و بہشت و دوزخ و سودن بر همانند و نمودن روز و شب از موجود درداب رستگار و خلاص باشد و آیۃ کریمۃ و رضوان من اللہ اکبر ذات ہو الفوز العظیم و الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون یعنی بدرستی کہ عارفان خدا را نیست ترسی و بیستند آنہا اندوہگین ، اشاره ہمین مکت است

سوم سربدا مکت یعنی رستگاری ، پس «سربدا مکت» آن باشد کہ در هر مرتبہ ای کہ سیر کند حواء در روز حواء در شب ، حواء در عالم باطن حواء در عالم طاهر ، حواء بر همانند نماید ، حواء نماید و حواء در ماضی ، حواء حال و حواء در مستقبل کہ بہوت - بہوش - بر تمان گوید عارف و رستگار و خلاص باشد ، و ہر حاکہ در آیات قرآنی در باب بودن در حبّ خالدین فیہا ابدآ واقع شدہ یعنی ہمیشہ خواهید بود در آن بہشت ، مراد از حبّ معروف است و مراد از لعل «ابدآ» ابدت این «مکت» است ، چہ در ہر نشأہ کہ باشد استعداد معرفت و عبادات اعلیٰ در کار است ، چنانچہ این دو آیۃ کریمہ در باب این چنین جماعت وارد است بپش رہم ربہم بر حمتہ منہ و رضوان و جنات لہم فیہا نعیم مقیم خالدین فیہا ابدآ ان اللہ عنده اجر عظیم یعنی مرزدہ میدہد ایشان را پروردگار ایشان بر حمتی از خود و مرزدہ میدہد ہر دوس اعلیٰ و بہشتہا کہ مر ایشان است در آن بہشتہا نعمتہای دائمی و رستگاری بی انقطاع از رب بیک حق تعالیٰ بدرستی کہ ہر دسٹ بر رک و نیز آیۃ کریمۃ دیگر و بپش المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لہم اجرآ حسناً ما کنین فیہ ابدآ یعنی مرزدہ میدہد مؤمنان را کہ عمل میکند بیک کہ حصول معرفت حق سبحانه تعالیٰ باشد و بدرستی کہ مر عارفان را است مردی بیکو کہ ہر دوس اعلیٰ باشد و در بیک کمدگان باشد و جاودان ماندگان اند در آن (۱) و ہر دوس (۲)

اگر کسی شبهه کند که خامیّت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ازین ثابت نمیشود، میگویم که در روز دیگر بیر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعینه موجود خواهد گردید و خاتم پیغمبران آن روز خواهد گردید، و این حدیث شب معراج نیز دلالت بر همین معنی میکند. میگوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قطار شتران را دید که لایسته قطع میروند و بر هر یکی دو صندوق بار است و در هر صندوق عالمی است مثل همین عالم و در هر عالم مثل خود، محمدی، از حرمیل پرسید که این چیست؟ گفت یا رسول الله! رو قتی که آوریده شده ام می بینم که این قطار شتران میروند^(۱) و من هم نمیدانم که این چیست. و این اشاره به بی نهایتی ادوار است

الحمد لله و المنة که بوفیق امام رساله مجمع البحرین یافته شد در سینه
یکهزار و شصت و پنج هجری (۲) که چهل و دویم عمر^(۳) این فقیر بنی اندوه محمد
دارا شکوه بود - والسلام

خلق و اعدام عالم و آیه کریمه سفیر لکم ایه الثقلان یعنی زود است که فارغ میشویم
ار شما ای جن و انس، اشاره باین «سکھوت» است و حصرت داب در ایام ظهور عالم
در مقام ناسوب اسب و در قیامتهای صغری در مقام ملکوت و بعد از قیامت کبری در
مقام جمروب

ای عزیز آنچه درین باب نوشته شده بعد از دقت تمام و تحقیق بسیار مطابق
کشف خود اسب و این کشف باین دو آیه کریمه مطابق افتاد و با آنکه تو در هیچ
کتابی ندیده‌ای و اره‌چکس نشنیده‌ای، اگر برگوش بعضی از بافصان گران آید مارا
ازین معنی باکی نیست فان الله غنی عن العالمین .

بیان بی نهایتی ادوار

رد محققان اهل هد حق تعالی را به همین یک شب است و یک روز، بلکه این
شب که تمام شود بار روز میشود و روز که آخر شود شب می آید الی غیرالمهایه و این را
اناد پرواه میگویند، خواهی حافظ علیه الرحمه اشاره بهمین بی نهایتی ادوار نموده
گفته است

بیت

ماحرای من و معشوق مرا پایاں نیست

آنچه (۱) آغار ندارد پذیرد انجام

و هرچه از خصوصیات ظهور داب و مخفیات در روز و شب پیشین شده بی کم و بیش در
روز و شب دیگر بعینه عود کند بموجب آیه کریمه كما بدأنا اول خلق نعیده یعنی
چنانکه طاهر گردانیدیم در اول خلقت موحوداتی را که معدوم گشته بود، پس بعد از
مقام شدن دوره عالم، آدم بعینه (۲) پیدا شود و لایزال چنین باشد و آیه کریمه كما بدأکم
تعودون نیز دلالت برین معنی میکند یعنی چنانکه اول شما را پیدا کردم بارها بطور
پیدا کنیم

(۱) هرچه (۲) این دوره بار عالم ابوالبشر آدم علیه السلام بعینه

لغات سانسکریت «مجمع البحرین»

۵	Buddhi	بدھه	۲۰-۸	Atman (اتنا)	آتما
۱۸	Brihaspati	برسپت	۱۰	Ahata	آهت
۲۴	Varuna	ورن	۸	Apana	اپان
۲۷-۲۴-۸-۷	Brahma	برهما	۲۳-۱۸	Atala	اتل
		برهماند	۶	Ajapa	اچپا
۲۷-۲۶-۲۲-۲۱-۱۹-۱۸-۱۷	Brahmanda	براهماندا	۱۵	Asanna	اس
۲۴-۸-۷	Visnu	ویشن	۲۵	Asvini Kumara	اشوین کمار
۶	Vasistha	ویشیست (شش)	۱۱	Akara	اکار
۱۵	Vakta	وکتا	۲	Akasa	اکاس
۲۶	Bhuta	بھوت	۱۵	Akasa Vani	اکاس وانی
۲۵-۲	Bhuta Akasa	اکاس بھوت	۲۴	Apsara	امچھرا
۲۶	Bhavisyat	بھویشٹ	۲۸	Anadi Pravaha	انادی پرواہ
۲۳	Bhuloka	بھولوک	۲۴-۱۰	Anahata	اناهت
۲۲	Vyasa	ویاس	۱۵	Apsara	امچھرا
۹-۸	Vyana	ویان	۱۹	Iksurasa Samudra	یکسورس سمندر
۲۵-۱۵-۱۳-۲	Veda	وید	۲۴	Indra	اندر
۱۰	Veda-mukha	وید مکھ	۲۳	Ankha (?)	انکھا (?)
۲۳	Pingala	پنگلا	۱۵	Ananta	اننت
۲۱	Vaikuntha	وایکونٹھ	۱۵	Avatara	اوتار
			۹-۸	Udana	اودان
			۵	Avidya	اودیا
۲۲-۱۸	Patala	پاتال	۹	Avasthata	اوستھات
۸	Paravati	پارواتی	۳	Avasthata Atman	آتماں
۱۹	Pariyatra	پاریاترا	۲۷	Avasthatma	اوستھاتم
۲	Pancha Bhuta	پانچہ بھوت	۱۰	Avasanna	اوس
۲۵	Pitri Loka	پیتری لوک	۱۵	Om (Um)	اوم
۸	Prana	پران	۶-۵	Ahankara	اھکار
۲	Prithvi	پریثوی	۵	» Tamasa	تامس
۲۳	Prajapati Devata	پراجپتی دیوتا	۵	» Rajasa	راجس
۲۴-۶	Prakriti	پراکرتی	۵	» Sattvika	ساتک
۸-۶-۵	Paramatma	پرم اتما			
۱۹		پلکھ دیپ (?)			
۴	Pancha Indriya	پنچ اندری	۲	Vayu	وای
			۲۳-۱۸	Patala	پتل
۵	Tamasa	تامس	۲۳	Vadavanala	ووادانلا
۲۵	Tapa Loka	تپ لوک	۱۸-۵	Buddha	بدھ

فهرست مندرجات « مجمع البحرين »

۱	بسم الله الرحمن الرحيم (آغار سخن)
۲	بیان عناصر
۴	بیان حواس
۶	بیان شغل
۷	بیان صفات الله تعالی
۸	بیان روح
۹	بیان مآدها
۹	بیان عوالم اربعه
۱۰	بیان آواز
۱۱	بیان نور
۱۳	بیان رؤیت
۱۵	بیان اسماء الله تعالی
۱۶	بیان نمون و ولایت
۱۷	بیان برهماوند
۱۸	بیان جهات
۱۹	بیان آسمانها
۲۰	بیان زمین
۲۰	بیان قسمت زمین
۲۰	بیان عالم برزخ
۲۱	بیان قیامت
۲۱	بیان مُمکت
۲۷	بیان روز و شب
۲۸	بیان بی نهایتی ادوار

۲۵-۸	Laksmi لکشمی	۱۹	Sagara Dvīpa سگردیپ
۲۴	Lokapala لوکپال	۹-۸	Samana سامان
۱۹	Lavana Samudra لون سمندر	۱۵	Samartha سمرتپه
		۲۳	Samudra سمندر
		۱۹	سموئیت (?)
۲۵-۵-۲	Maya ماما	۲۴	سمیر
۲۵	Mitra متر	۲۳	Sumeruparvata سمیرپرب
۱۱	Makara مکار	۱۹	Sumeru سمیرو
۲۵-۲۱-۲۰	Mukta مکت	۶	Sankalpa سنکپ
۱۹	Nisadha مکده	۵	» Vikalpa سنکپ بکپ
۲۴-۷-۶-۵	Manas من	۶	» Manas سنکپ من
۲۰-۲	Mana Akasa من اکاس	۱۸	Sanaischara سمیچر
۱۵	Manusya منکپه	۷	سو
۱۸	Mangala منگل	۱۱	Svaprakasa سواپرکاس
۲۲-۱۸-۱۰-۴-۳	Maha Akasa مہا اکاس	۱۹	Suvadujala سوادجل
۲۵-۲۴-۲۳-۲۲	Maha Purusa مہا پرس	۲۳-۱۸	Sutala سوتل
۲۷-۲۵-۲۱-۳	Maha Pralaya مہا برلی	۲۲-۲۰	Suksma Sarira سوچم سریر
۶	Mahatstva مہات	۱۸	Surya سورج
۲۳-۱۸	Mahatala مہاتل	۱۵	Sah سہ
۱۵	Maha Siddha مہاسدہ	۲۳	Kala کال
۲۴	Mahar Loka مہرلوک	۲۴	Kuvera کبیر
۲۴-۸-۷	Mahesa مہیش	۱۹	Kisora Dvīpa کسوردیپ
		۲۴	Kalpa Vriksha کلپ رچہ
		۲۴	Kamala کدول
۱۰	Nada ناد	۲۷	Khanda Pralaya کھندہ برلی
۱۸	Naksatra نچہر	۱۹	Ksira Samudra کسیر سمندر
۱۹	Narka نرک	۱۹	Kailasa کبلاس
۱۵	Niranjana نرنجن		
۱۵	Nirankara نرنکار		
۱۱	Ukara وکار		
۳	Hiranya Garbha ہرن گربہ	۱۸	Gagana گگی
۱۹	Himkuta ہمکوت	۴	Gandha گدہ
۱۹	Himvan ہمون	۲۵	Gandha Tana Matra گدہ تن ماتر
		۲۳	Ganga گنگا
		۴	Gharana گہران
		۱۹	Ghrīta Samudra گہرت سمندر
		۶	Jnana Indriya جیان اندری
		۵	Jnanasvarupa جیان سروپ

۱۵	Raksasa راجس	۸	Tridevi تردیوی
۷	Rajas رح	۱۵-۷	Triguna ترکی
۲۴-۸	Rajoguna (رحگی)	۸-۷	Trimurti ترمورت
۴	Ras-a رس	۱۰-۹	Turiya تریا
۲۲-۱۸	Rasatala رساتل	۲۳-۱۸	Talatala تلاتل
۴	Ras-ana رسا	۷	Tamas تم
۱۵	Risi رکی	۲۴-۸	Tamoguna تموکی
۴	Rupa روپ	۴	Tvach توك
		۲	Tejas تیج
۵	سانگ		
۱۳	Saksat-Kara ساچھات کار	۹	Jagrata جاگرت
۱۰-۴	Sabda سد	۲	Jala حل
۱۸	Sapta Patala سپت پاتال	۲۴	Yama حم
۱۹	Saptadvipa سپت دیپ	۲۳	Yamuna حما
۱۹	Sapta Samudra سپت سمدر	۲۳	حصان (?)
۱۹	Sapta Kalachala سپت کلاچل	۲۳	حمونا (?)
۴	Sparsa سبرس	۲۵-۲۴	Janas Loka جن لوك
۹	Svapana سبن	۱۹	Janbu Dvipa جودیب
۱۱	Svapnaprakasa سبن برکاس	۱۱	Yuvan Sw-arupa خون سروپ
۱۵-۷	Sattva ست	۵-۳	Jiva Atman حیوآمان
۱۰-۸	Sattva-guna ستگی	۲۵-۲۱	Jivana Mukta حیون مکت
۲۵	Sat-loka ست لوك		
۲۴	Sattva-guna ستوکی	۱۵-۵	Chitta چت
۸	Suddha سده	۱۵-۸	Chetana چتن
۱۹	Sura Samudra سراسمدر	۲۴	Yaksa چچھ
۲۶	Sarvada Mukta سردامکت	۲۵-۲	Chidakasa چداکاس
۲۶	Sarva Mukta سرو مکت	۱۸	Chandramasa چندراماس
۵	Surata Prakriti سرت برکرت	۴	Chaksu چچھ
۲۳-۱۰-۸	Sarasvati سرستی	۱۹	Dugdha Samudra دده سمدر
۲۳	Sarasvati Bhuloka سرستی بهولوك	۱۵	Drasta درشتا
۱۹	Svarga سرگ	۱۸	Das Disa ده دشا
۲۴-۲۳	Svarga-loka سرگ لوك	۵	Dhvanı دهن
۱۵	Srota سروتا	۱۵	Devata دیوتا
۴	Srotra سروت	۲۳	Dev Gandharva دیوتهای گدھرپ
۸	Sarira سریر	۱۹	Diva Kara'Dvıpa دیوکردیب
۱۹	سکتمل دیپ (?)	۴	Devı دیوی
۱۸	Sukra سکر		
۲۳	Susumna سکھما		
۲۷-۹	Susupti سکھوپت	۵	Rajas-a راحس

اپنی گنت مندر

ترجمہ
محمد داراشکوہ

بتصحیح و تحشیہ

سید محمد رضا جلالی نائینی

براهمن اول

كهند اول

(۱) پيش از همه موكلان، اول برهما طاهر شد [يعنى موكل پيدایش] ،
 آچنان برهما^(۲) نى كه كنده عالم او است ، و راى^(۳) جهان است ، آن برهما ،
 برهم بدیا^(۴) [يعنى علم توحيد] را كه درگزين علم ها است و جميع علوم در
 اوست ، به پسر كلان خود كه اتهربا^(۵) ، نام داشت گفت
 (۲) و آن علم را كه برهما ، به اتهربا گفته بود^(۶) اتهربا به انگر-^(۷)
 ركهيشر^(۸) گفت و انگر ركهيشر اين علم را به ستیه وا كه از اولاد بهردواح
 است گفت و اين را ستیه وا به انگر ركهيشر گفت و اين علم ، علمى است كه از
 زركان ، حردان يافته اند .

(۱) اپنهت Oupnek'hat تلط عاميا به صحيح آن (اوپ نشد - Upanishad)
 مياشد - اين واژه از ريشه « سد - Sad » گرفته شده و دو پيشوند « اوپ - Upa » و
 « نى - Ni » بآن افزوده گرديده است - پيشوند « اوپ » مؤيد نزديكى و پيشوند « نى » به معنای
 پائين و رير مياشد - و « سد » بمعنای نشستن و ماندن است و رويهمرفته « اوپ نشد »
 (اوپايشاد) در لغت سانسكريت بمعنای نشستن ، بديك و اصطلاحاً نشستن شاگرد بر دستان
 براى آموختن علوم سرتى است - لذا تعليم سرتى يا تعليم معرفت و يا تعليم كنى كه مشتمل
 بر علوم سرتى باشد اطلاق ميگردد و داراشكوه سرالاسرار يا سرتاكبر ترجمه نموده است .
 (۲) برهما . ورشته پيدایش (آوريدگار) - داراشكوه برهما را به « حراييل »
 تعبير نموده است . (۳) د : داراى - ت . و آراى (۴) برهم بدیا (برهم و بدیا) :
 علم توحيد ، علم ذات مطلق (۵) اتهربا (اتهرون . نام شخص اول در مذهب هندو
 و پسر ارشد برهما كه گوید آتش را از آسمان زمين آورد و از برهما علم توحيد آموخت
 و ديگران را ياد داد . (۶) ه و ت : آن علم را كه به اتهربا ، برهما گفته بود ، اتهربا .
 (۷) انگر (اسكيرس) . (۸) ركهيشر (ركهيشور) : عارف .

نمیتوان یاف و اینقدر پیدایشی که ازو میشود، درو هیچ کس نمی شود و او محل پیدایش جمیع عناصر است، کسانی که عارف و دانا اند، او را باین روش میدانند

(۷) چنانچه^(۱) عکسبوت تارها از خود پیدا میکند و بار درخود فرو میکشد و چنانچه زمین جمیع نبات را از خود بر می آرد و چنانچه از آدم زنده موهای کلان و خرد میروید، همچنین از آن داب بیزوال همه عالم پیدا میشود

(۸) و آن داب هر گاه در علم خود میگردد که بسیارشوم، اول غذا میشود و بعد از عدا پران^(۲) میشود [یعنی حان میشود] و بعد از جان، دل میشود و بعد از دل سستی^(۳) میشود و بعد از سستی همه عالم میشود و بعد از عالم، عمل میشود و بعد از عمل نتیجه عمل میشود [شکر آچارح^(۴)] در تفسیر این عبارت مینویسد که اول که بسیار میشود، در علم خود بسیار میشود و مراد از غذا که فرموده است اعتدال سه صفت است که همه ازو بهم میرسد و مراد از پران مجمع ارواح است و مراد از دل نیلوفری^(۵) که خواهش و پیدایش اروست و مراد ارسسی عناصر پنجگانه کثیف است که پرچاپ^(۶) باشد، با اینجا تفسیر شکر آچارح بود]

(۹) آن ذات داننده همه است باحمال و تفصیل، علم او بر همه بی مشف و ریاض است [یعنی او ریاضت این عام را حاصل نکرده است] و از همان ذات بیزوال هرن گریه^(۷) پیدا میشود و از آن نام و صورت و عدا پیدا میشود

کهند^(۸) دوم

(۱) و این را راست بدان و عمل هائی که گیانیان در آیات بید دیده اند و در

(۱) م که چنانچه . (۲) پران نفس، حان (۳) سستی (ستیه) راست، حق، وجود (۴) شکر آچارح (شکر آچار یا) یکی از معرین مهم مکتب فلسفی ویدانت میباشد که در حدود اواخر قرن هشتم میلادی متولد و در اوایل سده بهم در گذشته است (۵) م: دل کلی (۶) پرچاپ (پرچاپتی) معنی حلق، پیدا کننده مخلوقات (۷) هرن گریه (هرسه گریه) در لغت معنی «ارطلا پیدا شده» اصطلاحاً معنی مجمع عناصر بسیط (۸) کهند بخش، قسمت

(۳) شونك نام رکپیشری که دولت مند بود ترك زن ولذتها کرده ، روش شاگردان بردا بگرس رکپیشرفته ازاو پرسید که اردانستن کدام يك چیز ، ای سزاوار تعظیم ، همه چیز داسته میشود ،

(۴) ابگرس گفت برهم گیانیان^(۱) میگویند که دو علم است که آنرا باید دانست ، یکی کلان و دیگری حرد

(۵) گف علم خرد ر۴ بید و سام بید و ججر بید و اتهربین بید^(۲) و شش انگ^(۳) وعبره [که لارمه بید است که بخواندن و دانستن نتیجه آیب بید و علم بیا کرن که بحو و صرف باشد و دانستن معنی الفاظ و دانستن ورن و بحرهای خواندن بید و دانستن بجوم که ار آن اوقاب بجا آوردن عملها معلوم میشود و دانستن فصص و اخبار و دانستن حدیث^(۴) و فولهای رکپیشرا و دانستن دلایل و دانستن تأویلات و دانستن فقه اسب ، این اسب علم خرد] و علم کلان آن علم است که ار آن علم ، ذاتی که فنا ندارد و بیزوال اسب او را بیابد

(۶) و آن ذاتی است که اورا بحسهای ماطنی بتوان دانست و بحواس طاهری نتوان بیاف و آن داب از چیزی پیدا نشده اسب و او بیرنگ است و او را صفتی بیست و اورا چشم بیست مثل چشم ها و اورا گوش بیست مثل گوشها و اورا دسب و پا بیست مثل دست و پاها و او همه است^(۵) و او خود همه میشود [ار برهمه گرفته تا بکاه] او در همه پر است و با آسکه درهمه پر اسب آچمان لطیف اسب که اورا

(۱) گیان . بمعنی معرفت و گیانی (گیانب) عارف را گویند . برهم گیانیان یعنی عارفان ذات مطلق (۲) هندوها وید (بید) هارا کتب الهی میداد « وید » بمعنی داش است و هریک از این بیدها مشتمل بر چهار قسمت است . ۱- سم هیتا (ترتیب متن) ۲- براهمن (توصیحات اعمال بید) ۳- اریک (توصیحات مذهب و فلسفه بید) ۴- اوپ بشد (فلسفه بید) و هریک از بیدها چند براهمن - چند اریک و چند اوپ بشد دارد - ریگ ودا قدیمترین و مهمترین وداها و مشتمل بر ۱۰۲۸ سرود است که عالماً ریشیها خطاب بمظاهر طبیعت سروده اند - رگ بمعنی سرود روحانی است - سام بمعنی آوار و حجر (بجر) بمعنی عمل پرستش و دعائی که وقت قربانی میخواست . (۳) انگ بمعنی عضو و حصه است . (۴) م احادیث (۵) م همیشه اسب

شکستنی است که عمل قربان^(۱) باشد چه از اجتماع عمل هژده^(۲) کس که درین عمل ممر راند، آن عمل تمام میشود و اگر کسی این عمل را بی طالب نتیجه نکند و برای خدا کند^(۳) خوب است و هر که این عمل را برای خدا میکند و میداند که بما فایده دارد باعث نجات ما است، آنها نادان اند و بی عمل اند، آنها را همیشه پیری زمرگ در می یابد.

۸ و آنها که در میان نادانی و غفلت عظیم اودنا^(۴) افتاده اند و خود را عالم و دانا میدانند و آزارها و بیماری ها آنها را چنان راه هلاکت و فنا میبرد که گویا نایبائی را دست نایبائی گرفته راه میبرد و هر دو در چاه می افتند

۹ و اینها^(۵) با وجود این نادانی ها خردسال^(۶) و بی عقل اند که میدانند هر چه ما را کردی بود کرده ایم و کسانی که خدا را ناشناخته میدانند که بسبب اعمال نیکی ها بما خواهد^(۷) رسید و آنها^(۸) همان نتیجه اعمال را یافته بعد اتمام شدن نتیجه^(۹) در محنت و آزار و جهنم می افتند

۱۰ عمل بر دو قسم است که از آن نتیجه بیک می یابند^(۱۰)، یکی اقسام قربان^(۱۱) و دوم اقسام خیرات، هر کس که این هر دو را برای حصول نیکی خود بزرگ دانسته است [و آتما دانی و معرفت را باعث نجات و رستگاری خود نمیداند از همین جهت بسیار نادان است، دل او از بس که نفرزند و زن و دنیا و دولت مایل و مستغرق شده است]، او هر عملی که میکند برای خواهش همین چیزها میکند و نظر بر یافتن همین چیزها دارد، آن کس عالم ماه رفته نتیجه عمل های بیک خود را یافته باز بجهنم در می آید

۱۱ و آنها که سلوک و ریاضت میکنند و اعتقاد درست دارند و در صحراها

(۱) ت. عمل حک (۲) برای احرای این قربانی شانزده روحانی (براهمن) ناید حاضر باشند علاوه قربانی کننده ورن او که حمماً ۱۸ نفر میشود (۳) م. آفریدگار
(۴) اودیا. «اودیا - Avidya» جهل و نادانی (۵) ت: و آنها (۶) م: چنان خردسال. (۷) ت: خواهد (۸) ت: آنها (۹) ت: نتیجه اعمال (۱۰) ت: بیک یابند
(۱۱) ت: اقسام حک.

هر سه بید آن عمل ها همس است ، آن عمل ها را شما همیشه بکنید که ازین اعمال نآرزوی خود خواهید رسید و درین عالم شمارا راه صواب این است

(۲) هر گاه خواهید که در آتش قربان کنید ، در وقتی که آتش بسیار شعله داشته باشد و شعله ها خرد خرد^(۱) بوده باشد آن وقت^(۲) هر چه می اندازید هر روز در آتش بیندارند^(۳) موجبی که در بید گفته شده است

(۳) و هر که موجبی که در بید است عمل نکند ، او را در هفت طبقه بهشت حای نیست

(۴) چه آتش هفت زبان دارد^(۴)

(۵) هر که در آن رباها در وقتی که بید فرموده است بیندارد آن قربانی^(۵) آن شخص را شعاع آفتاب میرساند و از آنجا او را بجای پادشاه ورشته ها که اندر است و در طعنه بالای بهشت میباشد میرساند

(۶) و آن قربان در وقت بردن آن شخص را به عالم بهشت چیز های خوش داده و سخنان شیرین گفته و آنجا میرساند

(۷) این علم خرد^(۶) که راه رسیدن از اعمال است ، این کشتی زبون است و

(۱) ت شعله های خرد (۲) عمل های بید که در متن ساسکریت مذکور است

عبارتست از

۱- درش - Darsa ۲- پورن ماسه - Purna Masa ۳- چاتر ماسیه -

Chaturmasya ۴- آگراین - Agrayana

درش . قربانی است که هر پانزده روز چون ماه بر آید ، میکند

پورن ماسه . قربانی است که چون ماه کامل میشود بعمل می آید .

چاتر ماسیه : قربانی که بعد از چهار ماه میکند .

آگراین . قربانی که در آن «سوم» را درست میکند

(۳) ت : بیندازید (۴) نامهای هفت زبان آتش عبارتند از .

۱- کالی Kali ۲- کراالی Karali ۳- منوحوا - Manojava ۴- سلوهیتا -

Sulohita ۵- سد هومروبا - Sudhumra Varna ۶- سبهولیمگنی - Sphulingini

۷- و شورچی دیوی - Visvaruchi Devi .

(۵) ت حك بكنند آن حك (۶) م : خرد را

براهمن دوم

کهند اول

(۱) چمانچه آتشی که خوب روشن شده باشد از آن آتش هزاران شراره که برمیخیزد همه برونش و رنگ آن آتش میباشد، همچنین ای بیکو خو، از آن اچهر^(۱) [یعنی آن داب بی نقصان] همه حیو آتماها [یعنی جانها] ظاهر میشوند و در همان دات آتما فرو میروند

(۲) و آن داب عن بور است، و آن داب بی صورت است، و آن داب پرش است در درون همه و آن داب قدیم است، پیدا شده است و آن داب را حواس طاهری و باطنی بیست و آن داب پاک و لطیف است و آن داب از هر گرنه که همه چیز را پیدا کرده است از آن هم برتر است [و از همه برگتر است]

(۳) همه حسهای طاهری و باطنی که بران ودل [و غیره] باشد و بهوت آکاش و باد و آتش و آب و حاک که بردارنده عالمیان است از آن داب پیدا شده است

(۴) همه عالم صورت اوسب و طقه هتم بهسب که بالابر از همه است سر اوسب و آفتاب و ماه هر دو چشم اوسب و جهات هر دو گوس اوسب و بید [که همه چیز ارو دانسته میشود] گویائی اوسب و باد پران اوسب [یعنی نفس ردن او] و کل عالم دل اوسب [چه در حال سکتهت^۱ و همه عالم فانی میشود که در وقت خواب سکتهت^۱ دل شخصی که منزله عالم است در حیو آتما محو میشود] و هفب طقه رهن پاهای اوسب و آن ذات حان همه است و حان جانان است [و از آن ذات صورت عالم کبیر

(۱) اچهر (اکثر - Aksara) بیزوال و غیر قابل تحریر و نقصان .

مشغولی میکنند و زن و ورزند ندارند [و با زن و فرزند دارند و طالب معرفت اند] یا سنیاس (۱) اختیار کرده اند، آنها بعد از مردن براه شعاع آفتاب صاف شده و از میان آفتاب گذشته بجائی میرسند که آنجا آن پرش برهنه بیمارگ و بی روال و کم نشونده است [که مراد اینجا ابرین پرش برهنه گریه است یعنی مجموع (۲) عناصر بسیط].

(۱۳) هر که خواهد که برهنه دان شود [یعنی عارف گردد] او را باید (۳) که چنین بداند که نتیجهٔ جمیع عمل ها نهایت دارد، پس جمیع عمل ها را بگذارد و خواهش آرا از دل دور کند و بداند که عمل ها پیدا کردهٔ این شخص است از همین جهت تمام میشود و آتما همیشه به هسمی خود باقی و پاینده است و پیدا شده است، برای یافتن و عی او شدن احتیاج عمل نیست، راه یافتن او محض گیان و معرفت است و راه دیگر ندارد و باید که بروشی که مهر (۴) است پیش مرشدی برود که آن مرشد بیدان و برهنه دان باشد [یعنی حق شناس بیدان]

(۱۴) و آن مرشد را باید که وقتی که مرید را در طلب صادق بیابد و بداند که حواس او در صمط است و تکثر و عرور ریاضت و سلوک ندارد و بروشی که باید برای طلب حق آمده است، آن زمان برهنه بدیا (۵) را که از آن، آن دات بیروال می یابد، بی مصایعه و بی پرده راست بگوید، این است راه راست

براهمن اوّل تمام شد

(۱) سنیاس - Sanyasa ترك دیا، مهر (۲) ت مجموع (۳) ت: باید

(۴) روش مقرر این بود که شاگرد هیزم در دست داشت و پیش مرشد روت وارد او

طلب علم کرد (۵) ت. آن برهنه بدیانی.

(۱۰) اینهمه عالم همان پرش است [یعنی آن پرش در همه پراسب] و جمیع اعمال ریاضتها^(۱) همه اوست و عین آن برهم است و آن برهم [از همه بزرگتر است و برتر است و] بمرگ است، اینچنین برهم را هر که باین روش بفهمد که او در میان دل [من]^(۲) است، او همه گره های نادانی [و غفلت] خود را و میکند

کهند دوم

(۱) ای نکوحو، اوطاها راسب، او بر دیگر است، در حجره دل میباشد و در حجره دل سیر میکند و از برهم مرتبه ای بزرگتر نیست همه عالم از متحرک و جامدات و جسم رنده در میان اوست، او را از همه بزرگتر باید دانست، او از عقلی که از آن چیزها درک^(۳) میکند از آن هم بالاتر است، اصل همه اوست

(۲) او عین نور است، او از هر لطیفی لطیف تر است، همه عالم و آنچه در عالم است، همه در میان اوست، آن دات بیزوال است و برهم است و پراست و گویائی است و دل است و راست و حق است و بمرگ است - ای مرید بیکوحو نشانه [قصد دل] اوست، بو اورا نشانه [دل] خود کن

(۳) آپسکته هارا که آیات توحید است کماں کرده و بیر مشعولی دل را بآن^(۴) پیوسته بقول دلی که طالب اوست و بعیر متوجه نیست کشیده بآن دات بیزوال که نشانه قصد بو است برسان

(۴) ای نکوحو، اوم را کماں کرده و جیو آتما^(۵) را بیر ساخته و برهم را نشانه کرده معید و متوجه شده مثل بیر که در شاهه در آید، جیو آتما را در برهم در آر که عین نشانه خواهی شد [و این شاهه حرد نیست که بیم خطا کردن در آن باشد، نشانه ایست که در همه جا پراسب و احتمال خطا ندارد و بیر جیو آتما همچنان تیری است که از هر طرف بآن شاهه میتواند رسید و از هر طرف که بیندارد بیاو

(۱) ت و جمیع ریاضتها (۲) من - Māna بمعنی دهن و دل و وسیله رابطه معسوسات است. (۳) ت ادراک (۴) ت. بآن کماں (۵) ت کماں و جیو آتما

که شخص^(۱) کل باشد و آبرای **بیرات پرش**^(۲) گویند ظاهر شده است [.

۵) و پنج آتش خاص که بهشت و ماه و ابر^(۳) باریده و زمین و مرد و زن باشد ازو پیدا شده اسب ، آفتاب هیمه آتش اول اسب که بهشت باشد و هیمه نباتات ازو پیدا شده بر زمین میروید و مرد که انداریده نطفه اسب ازو پیدا شده است و هیمه پیدایشها ازو پیدا شده اسب

۶) و چهارید ازو پیدا شده اسب و احرام بستن ازو پیدا شده است و فر بابهای خرد و کلان ازو پیدا شده است و خرات ها و تعیین اوقات عادت کننده های این کار ها ازو پیدا شده اسب و نتایج اعمال که بسبب آن بهشت میروند ازو پیدا شده اسب و آفتاب و ماه بحکم او میروند

۷) و اقسام فرشتگان و اقسام آدمیان و اقسام حیوانات و اقسام پریده ها و اقسام باد ها [که پران و اپان و سمان و بیان و اودان باشد] ازو پیدا شده است و اقسام غذا ها و ریاضت ها و اقسام اعتقادات و مذاهبها و راستی و ترك و تجرید [و احکام و اوامر و نواهی] .

۸) و هف پران [که دو چشم و دو گوش و دوسوراج بینی و يك سوراخ دهن باشد] ازو پیدا شده اسب و هف فوب این هفت^(۴) ازو پیدا شده اسب و هف چیری که باین هف فوب داسته میشود و هف چیزی که ارین هف فوب گرفته میشود و محل بودن این هف که در هیمه حامداران است ازو پیدا شده است [و ارحسها چیزی که مخصوص آنهاست محسوس میشود اما فوتهای آن حسها محسوس نمیشود و طبقه بهشت^(۵) که در آن نتیجه اعمال می یابد ازو پیدا شده است]

۹) [و هف بحر محیط ازو پیدا شده اسب] و هیمه دریاهای^(۶) خرد و کلان ازو پیدا شده اسب و هیمه کوهها ازو پیدا شده است و مزه های نباتات ازو پیدا شده است ، ار همین داسته میشود که هر گاه این همه چیزها ازو پیدا شده است ، او عین همه اسب

(۱) ت که یعنی شخص (۲) و رات پرش (۳) ت بهشت و ابر

(۴) م آن هفت (۵) ت و م هفت طبقه بهشت

(۶) در همدوستان رودخانه را دریا میخوانند و در اینجا نیز مقصود رودخانهها است

های بیک و بد ، ازو دور میشود

- (۹) دراطلاق ، مطلق ترین مطلق هاست ، و درقید ، مفید ترین مفید هاست ، در خانهٔ عمل که روشن است ، آن برهمی که مبره و پاک است و قسمت پذیر نیست و آنچنان نورانی است که نور نور هاست و آنچه‌ا روشن است که روشن روشنی هاست ، کسانیکه آتما داند یعنی حیو آتما و آتما را یکی دانسته اند ، اورا میدانند .
- (۱۰) روشنائی آفتاب و ماه و ستاره ها و برق و آتش ، روشنی او سوا بد^(۱) رسید و ار روشنی او اینها همه روشن اند و همهٔ روشمیا ار اوست [آفتاب و ماه باو نمیرسد ، باد باو نمیرسد ، ورشتها باو نمیرسد ، بهیج راه باو نتوان رسید مگر ازراه مشعولی باو توان رسید] و او پیدا کنندهٔ حمیع عناصر است و روشنی خود روشن است و منزله و مرتاست ، هرچه دیده میشود همان برهم است
- (۱۱) و آن برهم بیروال است ، پیش اوست ، پس اوست ، چپ اوست ، راست اوست ، بالا اوست ، پائین اوست ، همه جا پر است و هرچه دیده میشود همان برهم بزرگ است

براهمن دوم تمام شد

میرسد و اندازنده تیرهم خود همه جاسب ، پس درین شك میار که هر گاه اینطور کمان و اینطور تیر و اینطور شاه و اینطور تیر انداز باشد ، خطا شدن ممکن نیست ، رگ بید را کمان کرده و جگر بید را بید کرده و سام بید رازه کرده با هنگ خواندن سام بید را آوازنده^(۱) کرده ، برهمی را که عین بیدهاست و روشن و پاک است اینچنین برهم را نشانه^(۲) کند]

(۵) بهشت وزمین و فضا و دل با جمیع حواس همه در رشته داب او کشیده شده^(۳) است و چنانچه دانه های مروارید در یک رشته کشیده شود ، همان یک رشته را آتما بداید و دیگر همه گفتگو^(۴) را بگذارید و آن آتما قابل [هکت و] رستگاری است

(۶) چنانچه ناف پایه اراکه که همه چو بهان آن مربوط^(۵) است همچنین رگی که بدل [بیلو فری] پیوسته است و همه رگها باو متصل است در میان آن دل بر- صورتی و بر روشی که میخواهد آن آتما سیر میکند ، همان آتما را اوم دانسته مشعولی کنید که او شمارا برای گذر ایدن از دریای عقلب مبارک است .

(۷) او داننده همه است [و اورسانده همه است] ، بر رگی او در زمین است و در آسمان است و در برهم پور^(۶) [یعنی تن آدمی که شهر خداست و از عقل نهایت روشنی دارد] ، سوراخی که در میان دل است ، در آن میان آتما است ، باو مشعول شوید که آن آتما بادل عین دل شده است و حرکت دهنده بن و حواس اوست ، درین بدنی که عین غذاست بر دیک شده مانده است ، دایایابی که حواس را در فید صبط در آورده اند بروشنی عقل او را می بینند و آن آتما عین سرور است و بی زوال است و طاهر است

(۸) از دیدن او گره های دل گشاده میشود و شك ها بر طرف میشود و عمل

(۱) ت آورده (۲) موت همیشه شاه (۳) م : حواس در او کشیده شده

(۴) م گفتگوها (۵) م مصوط (۶) برهم پور Brahma Pura

شهر برهم ، حای سکوت برهم

(۴) پیران برانها اوست و درهمه عناصر ، طاهر اوست ، هر که او را میداند او گیانی و خدا شناس است و آن خدا شناس هر چه بگوید او را بگویند که سخن زنده^(۱) میگوید چه او از برهم میگوید همه در برهم است و برهم از همه بزرگتر است و آن خدا شناس و گیانی چطور است که همیشه خود با خود در عیش است و خود با خود^(۲) در بازی و لذت است و خود خود را دوست میدارد [و اگر عملی و مشغولی هم حیثاً نکند] در میان گیانیان و موحدان بزرگ ، بزرگ است .

(۵) و راه یافتن آن آتما ، همین راستی و مشغولی و معرفت است با و از ترك كردن لذتهای طاهری همیشه در همین بدن خود آن آتمایی را که نور دان^(۳) است می بیند ، آنهایی که از همه عیبها و نقصان ها پاک شده اند ، آن عارفان می بینند (۶) هر که راستی دارد او ظفر می یابد و آنکه راستی ندارد ظفر نمی یابد و از راهی که با و میرسند ، آن راه هم راست است و آن عارفانی را که هیچ خواهش نمانده است ، ازین راه راست با و میرسند که آنجا خزانه راستی است و در آنجا راستی پر است

(۷) و آن بزرگ است و روشنایی خود روشن است و صورت او بادیشه در نمی آید با آنکه از هر لطیفی لطیفتر است ، بنظر در نمی آید و او^(۴) از هر دوری دورتر است و از هر نزدیکی نزدیکتر ، [با عارفان را اردور ، دورتر است و عارفان را از نزدیک ، نزدیکتر] او را در حجره دل خود می بیند

(۸) او را چشم نتوان دید و او را بر زبان توصیف نتوان کرد و او را بهیچ حسی در نتوان یافت و او را بر ریاضت و اعمال نتوان یافت ، او را ارگیان خالص و معرفت صرف میتوان یافت و دلهای کسانی که از معرفت و توحید صاف و روشن شده است بآن دل وقتی که آنها تصور آن ذاتی که قسمت پذیر نیست وارد و گامگی منزله است بکند آنها می بینند^(۵)

(۱) ت . مگویند که سخن زیاده - م . مگویند که سخن زیاده میکند

(۲) ت . خود بخود (۳) ت و م . نور پاک

(۴) ت . و او بنظر در نمی آید (۵) م . يك تن آنها می بیند

براهمن سوم

کهند اول

(۱) دو پرده خوب اند و هردو همیشه همشین هم اند و با یکدیگر یار اند و در یک درخت می باشند ، یکی ار آن دو ، میوه آن درخت را شیرین داشته می خورد و دومین هیچ نمی خورد و می بیند [مراد ازین دو پرده که یکی می خورد و دیگری نمی خورد و می بیند ، آنکه می خورد جیو آتما است و آنکه نمی خورد و می بیند پر م آتما ^(۱) است و مراد از درخت بدن و مراد از میوه ای که شیرین داشته می خورد نتیجه اعمال است]

(۲) و آن پرده که میوه ^(۲) آن درخت را می خورد ، سبب نادانی از حقیقت خود واقف نیست ، از همین جهت در فکر و آزار است ، وقتی که مر حقیقت آن پرنده ای که چیری نمی خورد و تماشا می بیند ^(۳) مطلع شود او هم [از خوردن بار می ماند و] مثل او میشود [یعنی از فید عمل فارغ] و بی فکر و اندوه می گردد

(۳) و جیو آتما وقتی که گیانی میشود [یعنی عارف میشود] ، آن زمان این چنین آتما را می بیند که آن آتما خود بخود روشن است و پیدا کننده همه است و صاحب همه است و همه جا پر است و هرن گریه ازو پیدا شده است و وقتی که او را اینچنین بداند ، آن عارف نتیجه عمل یک و بد را از خود دور کرده ، بآن آتما پاک یکی میشود .

(۱) پر م آتما Parama Atma روح مطلق (۲) ت : پرنده میوه

(۳) م میکند

(۴) هر كرا قوت بوحید و معروف است ، او در خانه ای كه آن خانه خود حد است در می آید و عین او میشود

(۵) همه گیاهیان و عارفان او را یافته ارتو حید [و گیان] آسوده^(۱) میشوند و میدانند و میفهمند كه ما را هیچ كردنی نمانده كه بكشیم و از همین جهت بی تعلقی شده اند و آرام دارند و آن عارفان آن اتی را كه در همه است ، در همه یافته عین همه میشوند

(۶) و از [اینكهت ها و] آیات توحید ، حقیق نموده اند و مشخص کرده اند كه آنها حق است و دانستن غیر آنها باطل و كسانی كه فهری [و سیماسی] و ترك و بجزید اختیار نموده اند ، خود را بر باصت پاك کرده اند و مشعولی میوررند ، آنها وقتی كه اربن عالم بآن عالم برهما میروند با برهما در آن عالم بوده هرگاه [برهما مکت و] رستگار میشود آنها هم^(۲) [مکت و] رستگار میشوند

(۷) [و گیانی] موحد وقتی كه تن را میگذارد و جميع حواس و قوای او به موكلان خود میرسد ، او^(۳) نتیجه عمل بیاك و بد نیست كه^(۴) در بهشت یا دورح در آید^(۵) ، جیو آتمای او به آتمای بزرگ بی نقصان یكی میشود

(۸) چنانچه دریا ها ، مساف را طی کرده و ام و صورت^(۶) گذاشته با بحر محیط یكی میشود همچنین [گیاهیان و] موحدان نام و صورت خود را گذاشته بزرگ بزرگان میرسند و آن بزرگ بزرگان روشنی خود روشن است [و محیط است و همه جاست]

(۹) هر كه آن برهما را نفهمد ، برهما میشود [یعنی هر كه خدا را نفهمد خدا میشود] و در اولاد^(۷) هیچكس بی [گیان و] عرفان نمیشود و اردریای عم و ابده^(۸) و آرزو و دریای اعمال گذشته و گره های دل او گشوده^(۹) بیزوال میشود

(۱۰) این سخن را بكسانی كه عمل هائی كه درید گفته شده^(۱۰) بجای آورد

(۱) م و ت سیر و آسوده (۲) ت آنها گیانی و موحد شده

(۳) ت او را (۴) ب بد كه (۵) ت در آید نیست (۶) ت صورت خود را

(۷) م و ت اولاد او (۸) ت و دریای ابده (۹) م گشوده گردیده - ت گشاده

(۱۰) ت گفته است

(۹) و آن آتمای لطیف را بغیر از دل پاك نتوان دانست و در آن دل پاك که بدن لطیف است پنج باد [که پُران و اِپان و بیان و اودان و سمان] باشد و جمیع حواس می باشد^(۱) و این همه در رشته آن دل کشیده شده است و فتنی که آن دل^(۲) پاك شود ، آتما میشود و صاحبی خود را طاهر میکند

(۱۰) و خاصیت این چنین دل پاك است که خواهش هر عالمی و آرزوی هر چیزی که بکند باو میرسد ، پس هر گاه او خواهش آتما نکند ، چرا با آتما برسد که همه خواهشها در آتما است ، هر که دولت دنیا و سعادت عقی بخواد ایستور عازف و گیاهی را پرستش بکند

کهند دوم

(۱ و ۲) کسی که این دل را حانه خداوند و این خانه را عین خدا داند و بداند [که همه خواهشها و آرزوها و مرادها درین حانه است] و همه عالمها در این خانه است و از روشنی او همه عالم دیده میشود [و همه عالمها از روشنی او^(۳) پاك می - نماید] ، این چنین هر که با آن آتما بی خواهش و آرزو مشغولی کند ، از و تعین مبدی بر میخیزد و هر که برای خواهش و آرزو مشغولی کند با آن خواهش و آرزو میرسد و هر که بی خواهش و بی عرص^(۴) مشغولی کرده است ، همه خواهشها^(۵) درو محو میشود چه خواهش او آتما است ، او را خواهشی نمانده است^(۶)

(۳) و آن اتمارا بغیر از علم توحید ، بسیار خواهند نمیتوان یافت و بغیر از دانائی توحید ، دانائی دیگر نمیتوان یافت و بغیر از شنیدن توحید ، شنیدن چیزهای دیگر^(۷) او را نمیتوان یافت ، هر که او^(۸) می خواهد ، بن خود را باو مینماید و هر که را قوت توحید و معرب نیست و دل خود را بچیزهای دیگر بسته است و طریق سلوک و مشغولی ندانسته است ، او آتمارا نمی یابد

(۱) م میباشد (۲) ت وقتی هر آن دل (۳) ت آن

(۴) ت و عرص (۵) ت خواهشهای او (۶) ت نمانده

(۷) ت چیزهای بسیار (۸) م هر که را او - ت هر که او را

فهرست مندرجات « اینکھت مندک »

صفحہ

۱	براہمن اول (کہند اول)
۳	» (کہند دوم)
۷	براہمن دوم (کہند اول)
۹	» (کہند دوم)
۱۲	براہمن سوم (کہند اول)
۱۴	» (کہند دوم)

و معنی بید را میدانند و طالب خدا اند، بآنها باید گفت و باید فهماید و بدیگری
باید گفت .

(۱۱) انگرس رکهبشر^(۱) شاگرد خود علم توحید را باین روش گفت و
آموخت و گفت هر که به بیداعتقاد ندارد، این علم را باو نباید گفت
[گیانیان را نمشکار ! - گیانیان را نمشکار !، یعنی]

موحدان را تواضع^۱

موحدان را تواضع^۱

تمام شد اینکته مندک از اهرین بید

۱۵-۱۰	Mukta مکت	۳	Sankaracharya شکر آچارح
۹	Mana من	۲	Saunaka شونک
۴	Manojava موحوا		_____

۱۶	Namaskara نمسکار	۴	Kali کالی
	_____	۴	Karali کرالی
		۱۴-۱۲-۹-۷-۳-۱	Khanda کهند
۸	Viratapurusa ورات پرش		_____
۴	Visvaruchi Devi وشورچی دیوی		
۲	Veda وید (بید)	۱۵-۶-۲	Jnana گیان
	_____	۱۵-۱۳-۱۲-۲	Jnanin (گیاس) گیانی
۱۲-۷-۶-۳	Huanyagarbha هرن گربہ	۱۶-۱۵-۳	Jnanin گیانیان

لغات سانسکریت « اینکھت مندک »

۱۴-۱۳-۸-۷-۳	Prana بران	۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۵	Atma آما
۳	Prajapati پرجاپت	۴	Agrayana آگراین
۹-۷-۶	Purusa پرش	۱۴-۸	Apana ابان
۱۲	Parama Atma پرما آتما	۱۵-۹	Oupnek'hat ابنکھت
۴	Purna Masa پورن ماسه	۱	Oupnek'hat Mandek ابنکھت مندک
—	—	۱	Atharva اتهاروا
۱۰-۲	Yajur Veda یاجرید	۲	Atharvan Veda اتهارس وید
۵-۴	Yagna یگنا	۷	Aksara اکسر
۱۵-۱۲-۱۱-۹-۷	Jiva Atma حیو آما	۲	Aranyaka اربیک
۴	Chaturmasya چارماسه	۴	Indra اندر
—	—	۲	Anga انگ
—	—	۱۶-۱-۱	Anguas Rsisvara انکرس رگیشوارا
۴	Darsa درش	۲-۱	Upanishad اوپ شند
—	—	۱۴-۸	Udana اودان
۱۰-۲	Rig Veda رگ وید	۵	Avidya اودیا
۲	« « رگ ودا » »	۱۰-۹	Om (Um) اوم
—	—	—	—
۱۰-۲	Sama Veda سام وید	۱۲-۱۱-۷-۶-۵-۲-۱	Brahmana براهمن
۴	Sphulingini سہولیکنی	۱۳-۱۱-۱۰-۹-۸-۶	Brahma برهم
۳	Sati ستی	۱۵-۱	Brahma برهما
۱	Satyavaha ستیوا	۶-۱	Brahma Vidya برهم ویدا
۱	Sad سد	۱۰	Brahma Pura برهم پور
۴	Sudhumra Varna سدھومرونا	۲	Brahma Jnanin برهم گیانیان
۷	Susupti سکپت	۱	Bhardvaja بهردواج
۴	Sulohita سلوہیتا	۷	Bhuta Akasa بہوت آکاش
۱۴-۸	Samana سامان	۲	Vyakarana ویاکارن
۱۵-۶	Sanyasa سانیاس	۱۴-۸	Vyana ویان
—	—	۱۶-۸-۷-۴-۳-۲	Veda (وید)
—	—	۸	Virata Purusa ویرات پرش